

مفرنامہ آفریقا

مؤلف
علی اصغر قسپی



انتشارات زائر
آستانہ مقدسہ قم

۱۸۰ تومان

علی اصغر
موسی

فرمانده آفرین

موسسه
انتشارات و
کتابخانه

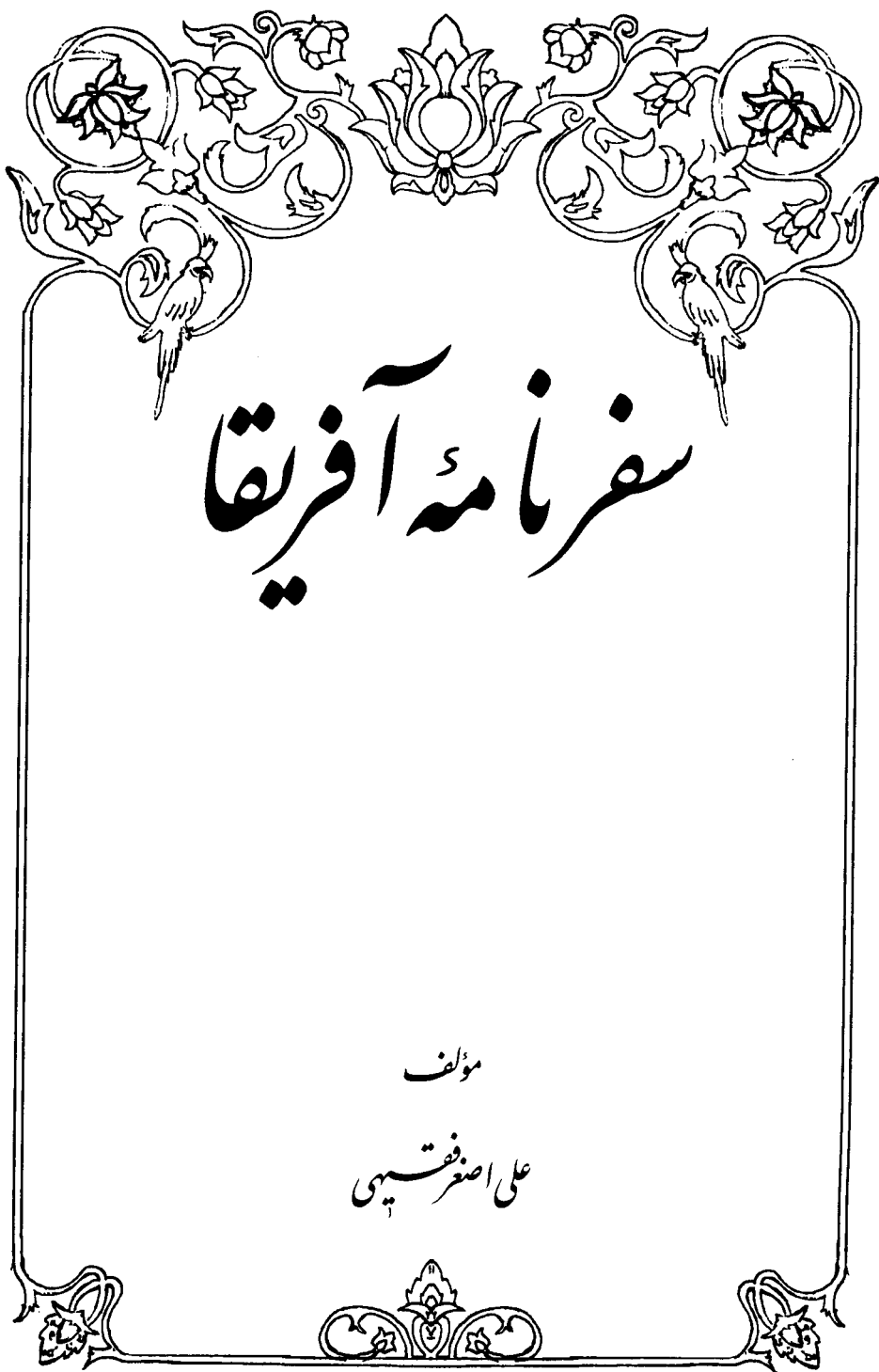
۲/۶۳۰ ن د

۱۵/۴

۲۶۳۷۹

۱۳۳۰
مهرماه
۱۳۳۰





سفرنامہ آفریقا

مؤلف

علی اصغر قسپی

فقیهی، علی اصغر، ۱۲۹۲ -

سفرنامه آفریقا / نویسندہ علی اصغر فقیهی. - قم: آستانہ
مقدسہ قم، انتشارات رائر، ۱۳۷۹.

ISBN 964-6401-34-1

۳۰۳ ص.

فہرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. آفریقا -- سیر و سیاحت -- قرن ۲۰. ۲. آسیا -- سیر و سیاحت

-- قرن ۱۴. ۳. سفرنامہ ہا.

۹۱۶/۰۴۵

DT۵۸۷/۹/آ۷۷

۱۹۸۴-۷۹ م

کتابخانہ ملی ایران



انتشارات رائر

* سفرنامہ آفریقا

علی اصغر فقیهی

مؤلف:

انتشارات رائر - آستانہ مقدسہ قم

ناشر:

زمستان ۱۳۷۹

چاپ اول:

فاضل

چاپخانہ:

بیان - قم

لیتوگرافی:

جلد ۱۰۰۰

تیراژ:

فیض اللہ - قم

حروفچینی:

۱-۳۴-۶۴۰۱-۹۶۴

شابک:

حق نشر محفوظ است

مرکز بخش: قم - میدان شہداء (چهار راہ بیمارستان)

تلفن ۷۴۲۵۱۹ - ص. پ. ۳۵۹۷ - ۳۷۱۸۵

فهرست

سخن ما	۱۳
مسافرت در فرهنگ اسلام	۱۵
مسافرت در بیان معصومه علیها السلام	۱۸
کتاب حاضر	۱۹
انگیزه چاپ	۲۰
مقدمات سفر	۲۳
آژانسهای مسافرتی	۲۵
تهیه ارز	۲۶
آغاز حرکت (کویت)	۲۷
شهر کویت	۲۹
کلیاتی درباره کویت	۳۱
به سوی طهران	۳۲
طهران	۳۳

ریاض	۳۳
شهر ریاض	۳۴
به سوی جدّه	۳۵
مکّه معظمه	۳۵
ورود به مکّه و رفتن به مسجدالحرام	۳۸
چاه زمزم	۴۱
شهر مکّه	۴۴
غار حراء	۴۸
مسجدالحرام	۴۸
کعبه	۴۹
مدینه طیبّه	۵۲
ناحیه بدر	۵۲
ورود به مدینه	۵۳
روضه منور پیامبر ﷺ	۵۵
قبرستان بقیع	۶۱
مکّه بار دیگر	۶۵
حرکت به سمت اتیوپی به تأخیر افتاد	۶۶
بار دیگر مکّه معظمه	۶۹
کلیاتی به طور اختصار درباره مکّه و مدینه و جدّه و ساکنان آنها	۷۷
درباره ساکنان این سه شهر	۸۱
به سوی آدیس آبابا	۸۳
آدیس آبابا	۸۶

دیداری از شهر آدیس آبابا	۸۸
دیدنیهای شهر	۸۹
موزه آدیس آبابا	۹۳
گردشی در خارج از شهر آدیس آبابا	۹۴
مردم اتیوپی	۹۶
کلیاتی درباره اتیوپی	۹۸
چهار خصوصیت اتیوپی	۱۰۱
تاریخ	۱۰۲
امپراتورهایله سلاسی	۱۰۳
زبان	۱۰۶
دین و مذهب	۱۰۷
دین اسلام	۱۰۸
وضع مسلمانان	۱۱۱
اریتره ERITRE	۱۱۲
به سوی کنیا KENYA	۱۱۷
لحظات پراضطراب برای من	۱۱۹
در نایروبی NAIROBI پایتخت کنیا	۱۲۰
دنباله جریان مسافرت	۱۲۳
چند جای دیدنی نایروبی	۱۲۴
۱- مسجد جامع	۱۲۴
۲- مسجد اسماعیلیان	۱۲۷
۳- موزه ملی (ناسیونال)	۱۳۱

- مردم نایروبی ۱۳۲
- مذاهب و فرقه‌ها ۱۳۸
- اسلام در کنیا ۱۴۲
- شیعه جعفری در کنیا ۱۴۳
- سفری به قلب جنگلهای مخوف و دیداری با افراد قبیله ماسایی . ۱۴۵
- آغاز سفر ۱۴۶
- بومی تقلّبی ۱۵۰
- پارک بزرگ ملّی ۱۵۰
- ورود به پارک ۱۵۴
- دید قوی چشم راننده ۱۵۸
- درهٔ بوزینگان و آثار آتشفشانی ۱۵۹
- قبله به سمت شمال ۱۵۹
- حرکت به سوی آمّبوزوُلّی ۱۶۲
- اسب آبی و کروکودیل و ماهی ۱۶۴
- درختان زره‌پوش ۱۶۶
- درمیان بومیان قبیلهٔ ماسایی MASAI ۱۶۶
- درباره گروه معروف مائومائو ۱۷۱
- به سوی دامنه‌های کوه کلیمانجارو و ناحیه آمبوزولی ۱۷۲
- در منطقه شیرها ۱۷۳
- ادامهٔ گردش ۱۷۶
- شب شعر به یاد ایران ۱۸۱
- توضیحی دربارهٔ پاره‌ای از خصوصیات چند حیوان ۱۸۲

۱۸۵	کرگدن
۱۸۶	فیل
۱۸۹	گاومیش وحشی
۱۸۹	تمساح
۱۹۰	پلنگ
۱۹۰	مار
۱۹۵	قبیلهٔ ماسایی
۱۹۶	بازگشت به نایروبی
۱۹۷	باز هم در میان گروهی از قبیلهٔ ماسایی
۲۰۰	جوانی خوش تیپ و تحصیل کرده
۲۰۴	کلیاتی درباره کشور کنیا
۲۰۵	سابقهٔ تاریخی
۲۰۵	به سوی اوگاندا UGANDA
۲۰۹	شهر کامپالا KAMPALA
۲۱۱	محل‌های اعیان‌نشین و فقیرنشین یا بالاشهر و پایین‌شهر
۲۱۲	دنباله مطلب مربوط به اوگاندا
۲۱۳	مردم اوگاندا
۲۱۶	دستورها و کارهای عجیب ایدی امین
۲۱۸	یادآوری
۲۱۸	وصف چند نوع درخت
۲۲۱	چند جای دیدنی در کامپالا
۲۲۱	۱- محل کنفرانس اسلامی در آفریقا

- ۲- مسجد گیبولی ۲۲۲
- ۳- مقبره پادشاهان و بزرگان ۲۲۳
- ۴- کلیسای کاتولیک ها و پروتستانها ۲۲۴
- ۵- حضیره القدس بهایی ها ۲۲۵
- ۶- معبد هندوها ۲۲۵
- دیداری از خارج شهر کامپالا ۲۲۷
- باغ وحش ۲۲۸
- دریاچه ویکتوریا ۲۲۸
- صیاد مورچه ۲۲۹
- کلیاتی درباره اوگاندا ۲۳۰
- ایدی امین دادا ۲۳۱
- اسلام در اوگاندا ۲۳۲
- شماره مسلمانان در اوگاندا ۲۳۴
- یکی از مبلغان بزرگ اسلامی در اوگاندا ۲۳۶
- مذهب تشیع در آفریقای شرقی ۲۳۷
- ایرانیان در آفریقای شرقی ۲۳۹
- وضع کنونی شیعه در آفریقای شرقی ۲۴۱
- شمار شیعه در هر ناحیه ۲۴۲
- جشنهای شیعه ۲۴۲
- دنباله سفر و مراجعت به نایروبی ۲۴۴
- بخش سوم - به سوی آفریقای جنوبی ۲۴۶
- ژوهانسبورگ ۲۴۶

- ۲۴۶ نخستین مظهر تبعیض نژادی
 ۲۴۷ ورود به ژوهانسبورگ
 ۲۵۰ معادن طلا
 ۲۵۱ شهر ژوهانسبورگ
 ۲۵۳ شمه‌ای از مظاهر تبعیض نژادی یا آپارتاید
 ۲۵۶ پرتوریا
 ۲۶۱ اسلام در آفریقای جنوبی
 ۲۶۴ به سوی قاهره
 ۲۶۸ شهر قاهره
 ۲۷۲ نظری به شهر قاهره
 ۲۷۴ مردم قاهره
 ۲۷۸ ایرانیان مقیم در قاهره
 ۲۷۹ چند نقطه دیدنی
 ۲۷۹ جامع الأزهر
 ۲۸۲ تاریخ الأزهر
 ۲۸۳ دانشگاه الأزهر
 ۲۸۵ دانشکده دختران
 ۲۸۵ ۲- مسجد سیدنا الحسین علیه السلام یا مسجد رأس الحسین علیه السلام
 ۲۸۶ محل رأس الحسین
 ۲۸۷ درباره سر مطهر امام حسین علیه السلام
 ۲۹۰ ۳- مسجد سیده زینب علیه السلام
 ۲۹۱ ۴- بقعه منسوب به سکینه دختر امام حسین علیه السلام

- ۵- بقعهٔ سیّده نفیسه ۲۹۱
- ۶- مسجد محمد علی پاشا ۲۹۱
- ۷- آرامگاه جمال عبدالناصر ۲۹۳
- اهرام ثلاثه و ابوالهول ۲۹۴
- در درون هرم کثوپس ۲۹۶
- دو هرم دیگر ۲۹۶
- ابوالهول ۲۹۷
- رود نیل ۳۰۰
- موزهٔ قاهره ۳۰۱
- به سوی لبنان ۳۰۲
- بیروت ۳۰۳
- بعلبك ۳۰۶
- آثار تاریخی ۳۰۸
- بازگشت به ایران ۳۱۱

سخن ما

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۱۱

ای رسول ما بگو گردش و سفر کنید در زمین و بنگرید که سرانجام کار تکذیب کنندگان پیامبران الهی چگونه بود.

هرچند که مسافرت و گردش در زمین را نیز مانند همه موضوعات دیگر می توان تقسیم بندی نمود، مانند سفرهای زیارتی، تجارتي، تفریحی، یا سفرهای حلال و حرام، واجب و مستحب و مکروه و پیرامون هر یک از این اقسام نیز بطور مبسوط بحث کرده و مطلب نوشت، لکن در این سطور در صدد بیان اقسام مسافرتها نیستیم بلکه با توجه به موضوع کتاب حاضر که سفرنامه آفریقا نام گرفته است مناسب است پیرامون سفر سیاحتی و هدف از سفر را در چند سطر بیان کنیم.

یکی از امور مهم و تقریباً رایج بویژه در قرون اخیر ثبت و نگارش مشاهدات و وقایع ضمن مسافرتها است که بعنوان سفرنامه نوشته می شود. هرچند آغاز زندگی انسان در کره خاکی با سفر و هجرت از

محیطی به محیطی دیگر همراه بوده است و در طول دوره زندگی خود نیز با مسافرت و هجرت مأنوس بوده است لیکن چون هنوز خط به وجود نیامده و نوشت افزار امروزی در گذشته وجود نداشته آیندگان از تجربیات و خاطره‌های بسیاری محروم گشته‌اند.

امروزه با توجه به پیشرفت علوم و در دست رس بودن وسائل و امکانات ثبت و نگارش کوچکترین کارها و مسائل اجتماعی اقتصادی و از همه مهمتر فرهنگی نوشته و نشر داده می‌شود.

بهرحال سفرنامه‌ها چون حاصل زحمت نویسندگانی می‌باشد که خود بالعیان مطالب و مسائل را دیده‌اند و از نزدیک پدیده‌های اجتماعی خاص آن مناطق را مورد تحقیق قرار داده‌اند تنها. بعنوان یک کتاب جهت مطالعه نیستند بلکه خیلی از سفرنامه‌ها برای محققین و نویسندگان منبع و مرجع تحقیق نیز می‌باشند.

نکته مهمی که در سفرنامه‌ها وجود دارد و در کمتر اثر دیگری یافت می‌شود تماس پیدا کردن نویسنده و محقق با عموم مردم سرزمینها و فرهنگ بومی ملتهاست. پس یکی از راههای انتقال فرهنگ و آداب و رسوم و اخلاقیات، مسافرت سیاحان و سفرنامه‌های آنان می‌باشد. در طول تاریخ می‌توان شواهد زیادی آورد که با مسافرت یک یا چند نفر فرهنگ و عقیده‌ای از سرزمینی به سرزمین دیگر انتقال یافته و ملتی را با آن آشنا ساخته است و در تاریخ دهها نمونه وجود دارد که با مسافرت مسلمانان، اسلام از مناطق اسلامی به مناطق دیگر راه یافته است. شاید بهترین شاهد این مدعا را بتوان هجرت و سفر عده‌ای از مسلمانان صدر اسلام به حبشه (اتیوپی) امروز دانست که نویسنده محترم سفرنامه

آفریقا در این کتاب به این مسئله نیز اشاره می‌کند. آشنائی با فرهنگ و تمدن‌های دنیا تنها راهش مطالعه کتب و یا شنیدن از زبان دیگران نیست بلکه دیدن نحوهٔ زندگانی اقوام مختلف در سرزمین‌های گوناگون و سیر و گردش در زمین نیز یکی از این راهها می‌باشد.

مسافرت در فرهنگ اسلام

مسافرت در اسلام نه تنها مورد تأیید و تأکید است بلکه با عنایت به جامع بودن فرهنگ غنی اسلام، مسافرت نیز در فرهنگ دینی ما صبغهٔ الهی به خود گرفته است و مانند هر موضوع دیگر احکام خاص خود را دارد: ۱- غسل سفر، ۲- صدقه دادن، ۳- خواندن دعا و آیه‌الکرسی، ۴- مواظبت از پول و اشیاء همراه خود، ۵- کمک به همسفران مخصوصاً ضعیفان، ۶- انتخاب همسفر خوب، ۷- داشتن اخلاق نیکو، صبر و بردباری، ۸- مواظبت بر نمازهای واجب به ویژه در اول وقت و... می‌توان ادعا کرد که در هیچ فرهنگ و مکتب دیگری این برنامه دقیق و ظریف به این جامعیت وجود ندارد و این هنر اسلام است که از این خواست طبیعی و غریزی انسان در راه تربیت و رشد او بهره می‌گیرد. در مکتب اسلام مسافرت و دور شدن از مسائل و مشکلات روزمره زندگی برای سرگرمی و لهو لعب نیست. آفتی که دامن بعضی از سیاحان و گردش‌گران امروز را گرفته است. بلکه برای تقویت روح ایمان و انتقال فرهنگ سالم و صحیح و دیدن آثار عظمت الهی و بالاخره برای عبرت‌آموزی از سرگذشت اقوام مختلف است و نکته مهمی که در آیات

الهی به آن اشاره رفته است بیداری دل و جان بشری است. باید پذیرفت این دستور اسلامی نیز مانند بسیاری از دستورات دیگر دین مورد بی مهری واقع شده است. ملّتی که از طریق هجرت و مسافرت بهره‌های عظیمی نصیبش شده است زیبنده نیست به این دستور اسلامی بی توجهی کرده از برکات آن محروم شود. مسافرت در فرهنگ اسلام مقدمه‌ای است برای زدودن غبار غفلت و بینا شدن دلها و شنوا شدن گوشها. مسافرت و گردش در مکتب ما یک کار کاملاً معنوی و روحانی است که برای تربیت روح آدمی تأثیر فوق‌العاده دارد.

درک سفر معنوی پیامبر ﷺ (معراج) برای ما مشکل است. و لکن سفر حج که در وقت خاصی از سال صورت می‌گیرد و یک هجرت کاملاً معنوی برای رسیدن به درجات قرب الهی است که فرمود: و من ینخرج من بینه مهاجراً الی الله. برای ما کاملاً محسوس و ملموس است. در قرآن کریم که کتاب هدایت و سعادت بشر است در آیات مختلفی سخن از سیر و سفر به میان آمده است و نکته جالب اینکه در ۷ مورد از آیات الهی قرآن کریم امر به سیر در ارض می‌نماید (سیروافی الارض) و در ۷ مورد نیز همراه با استفهام تقریری که آیا مسافرت نکرده‌اند و آیا ندیده‌اند بیان می‌فرماید (افلم یسیروا...) (اولم یروا) و نکته مهمتر اینکه در همه این موارد از آیات الهی جز یکی دو مورد که هدف از این سیر در ارض را مطالعه اسرار آفرینش بیان می‌کند در موارد دیگر هدف از این سیر و گردش در زمین برای عبرت‌آموزی و پند گرفتن می‌باشد.

در سوره مبارکه عنکبوت آیه ۲۰ می‌فرماید: سَیْرُوا فِی الْاَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللّٰهُ یُنشِئُ النَّشْأَ الْاٰخِرَہُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ. در زمین گردش کنید و بنگرید که خداوند چگونه مخلوقات را آفریده و هم اوست که آخرت را پدید خواهد آورد، بدرستی که خداوند بر همه چیز قادر است. در این آیه مبارکه مسافرت و سیر در ارض برای مطالعه اسرار آفرینش و دیدن آثار عظمت الهی است.

در سوره مبارکه انعام (آیه ۱۱)، آل عمران (آیه ۱۳۷)، نحل (آیه ۳۶) می‌فرماید: مسافرت کنید در زمین تا ببینید عاقبت انسانهای دروغ‌گو چگونه بوده است. در تفسیر آیات ذکر شده آمده است که این آیات الهی برای بیداری دلهای بیمار انسانهای لجوج و عنودی بوده است که در مقابل پیامبران الهی به‌ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی ﷺ صف آرایی کرده بودند.

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه در ضمن تفسیر آیه ۱۳۷ سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: امر به گردش در زمین و دیدن آثار پیشینیان از ملتهای گذشته و پادشاهان و فراعنه گردنش جهت عبرتی است که در دیدن آثار آنان وجود دارد.

چه آنکه می‌بینیم آنان از بین رفته بدون اینکه قصرهای بلندشان و یا گنج‌های ذخیره شده‌شان و یا تختهای مجللشان و یا اجتماعاتشان برایشان فائده‌ای داشته باشد.

یا در سوره مبارکه نحل آیه ۶۹ می‌فرماید: قُلْ سَیْرُوا فِی الْاَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ. ای پیامبر بگو در زمین گردش کنید تا ببینید عاقبت انسانهای مجرم و گنه‌کار چگونه بود.

در سوره مبارکه روم آیه ۴۲ می فرماید: ای رسول ما بگو به مردم که در زمین گردش کنید و احوال اهلش را مطالعه نمایید تا از عاقبت آنان آگاه شوید. احوال طوایفی که پیش از شما بوده و اکثرشان کافر و مشرک بوده اند. یعنی در زمین گردش کنید و با دیدگان تان بنگرید و با دلهایتان بیندیشید.

و یا در آیه ۴۶ سوره مبارکه حج می فرماید: افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لاتعمی الابصار و لكن تعمی القلوب التی فی الصدور.

در این آیه شریفه که تنها اگر همین یک آیه درباره سیر در ارض نازل شده بود برای مسلمانان افتخاری بس عظیم محسوب می شد. حکمت و فلسفه این گردش را قرآن کریم زنده شدن دلها و بصیرت پیدا نمودن انسانها بیان می کند. سیر و گردش و خواندن سطر به سطر تاریخ سرگذشت اقوام گذشته باعث بیداری دل، بینا و شنوا شدن دلها و چشم و گوش انسانها می شود. و باید اذعان کرد دیدن ویرانه های کاخهای ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیا پرستان به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس می دهد.

مسافرت در بیان معصومین علیهم السلام

علاوه بر آیات الهی قرآن کریم در کلمات گوهر بار ائمه هدی نیز به مسئله مسافرت اشاره و تشویق و ترغیب صورت گرفته است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سافروا تصحوا و تغنموا (کنز العمال خ

در جای دیگر می‌فرماید: سافروا تصحوا و ترزقوا) مسافرت بروید تا سالم باشید و روزی شما افزون گردد. و یا در بعض کلمات ائمه آمده است که مسافرت و سفر شما همراه با رفیق و همسفر مناسب باشد. الرفیق ثم الطريق بحار ج ۷۶ ص ۲۶۷.

کتاب حاضر

نویسنده فرهیخته و مؤلف محترم، استاد و محقق فرزانه آقای علی اصغر فقیهی می‌باشند که یکی از چهره‌های پر فروغ و شاخص فرهنگی هستند.

مترجم کتاب شریف نهج البلاغه و نویسنده چندین کتاب معتبر و مفید، و دهها مقاله ارزشمند من جمله تاریخ مذهبی قم، تاریخ آل بویه، تاریخ وهابیان، قم را بهتر بشناسیم و...

در این سفرنامه نویسنده معزز به مسافرت خویش به قاره آفریقا پرداخته است و خود معظم له بارها فرمودند چون به مسافرت علاقه داشتم به اغلب کشورها سفر کردم جز چند کشور، اما علت رفتن به قاره آفریقا بخاطر این بود که قاره آفریقا یکی از غنی‌ترین قاره‌های جهان و در عین حال نزد مردم ناشناخته است و با توجه به اینکه درباره این قاره کهن هرچه نوشته شده توسط غیرمسلمانان بوده است اینجانب بعنوان یک مسلمان تصمیم گرفتم تحقیقی جامع پیرامون این قاره و آداب و سنن اجتماعی و وضعیت مذاهب آن انجام دهم و خدای متعال نیز به بنده توفیق عنایت فرمود و توانستم تحقیقی قابل استفاده و مفید پیرامون مذهب به ویژه اسلام و تشیع در آن قاره انجام دهم.

انگیزه چاپ

ما امروز در کنار چشمه جوشان کوثر ولایت و امامت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که مناره‌های بلند و سربه‌فلک کشیده‌اش نشانه عزت و سرافرازی این ملت و مسلمانان عالم است پیشانی بر سجده می‌نهمیم و شکر خدای می‌گوئیم و بر پیامبر و آل پیامبر درود می‌فرستیم که با عنایت حضرت حق و مجاهدت بی‌نظیر معصومین علیهم السلام اسلام همه حصارها و غل و زنجیرها را گسست و به دورترین نقاط عالم رسیده. وقتی سفرنامه آفریقا را مطالعه می‌کنیم به خود می‌بالیم که چگونه سرود ملکوتی اذان در مأذنه مساجد دورترین شهرها گوش جان را می‌نوازد. هدف ما از چاپ این کتاب آشنائی با دامنه گستره فرهنگ غنی اسلام و نفوذ عمیق افکار الهی و دینی است.

در سالی که مزین به نام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد ما ضمن تقدیر و تشکر از مساعدت بیدریغ تولیت آستانه مقدسه حضرت آیه‌... مسعودی و معاون مالی و اداری ایشان اقدام به چاپ این اثر نفیس می‌نمائیم. به امید اینکه برای کلیه خوانندگان آن مفید فایده باشد.

انتشارات زائر

امور فرهنگی آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

۱) نویسنده این سطور، از کودکی علاقه وافری به مسافرت داشت، خوب به خاطر دارد که در سنین هشت یا نه سالگی که پدر می خواست او را با خود به یکی از روستاهای شهرمان در فاصله شش هفت فرسنگی ببرد، به اندازه ای ذوق زده شده بود که به وصف نمی آید، روز و شب از ذوق خواب به چشم او نمی آمد. نخستین بار بود که به خارج از شهرمان می رفتم. بعد از چند سال دیگر که قرار شد به همراه عمّه و شوهر عمّه، رهسپار تهران و از آنجا به مشهد مقدس رضوی بروم خوشحالی و شغفم چند برابر شده بود، دیدن تهران و زیارت امام هشتم برای من یک آرزو بود، (وصف تهران آن روز و این که اتوبوس چگونه از دروازه مجللی وارد شهر شد، سپس مسافرت با ماشینهای سیمی آن روز از جاده خاکی و دشواریهایی که مسافران با آن دست به گریبان بودند و وضع شهر مشهد در آن زمان، اگر توفیقی دست داد، تا آنجا که در خاطره مانده و تا آن اندازه که خود در آن روز درک کرده ام، در جای خود نوشته خواهد شد.

سالها گذشت و پس از سپری شدن تحصیلات دوره ای و اشتغال به تدریس، گاهی در تعطیلی عید یا تعطیلات تابستان به یکی از نواحی ایران سفر می کردم.

نخستین مسافرت من به خارج از ایران، سفر به کشور عراق و زیارت اماکن متبرّکه و دیدن آثار تاریخی، به ویژه آثار بابل و ایوان مدائن بود. در اسفندماه ۱۳۴۵ شمسی و فروردین ۱۳۴۶ به سفر حجّ اوّل توفیق یافتم که در همان سال ۴۶ سفرنامه مربوط به آن چاپ شد و انتشار یافت.

از سال ۱۳۵۲ به بعد، مسافرتهاى متعددى به اروپا و آفریقا و خاور دور و استرالیا و چند کشور عربی انجام پذیرفت که بیشتر، بلکه همه آنها به وسیله آژانسهای مسافرتی بود که هم هزینه سفر ارزان بود، هم آن را اقساطی می گرفتند. در هر سفر تمام جزئیات را یادداشت می کردم و با تعدادی عکس و کارت و نقشه بازمی گشتم به این امید که یادداشتهای تنظیم شود و به صورت سفرنامه با تصاویر مناسب چاپ و منتشر گردد، باشد که از این راه، خدمتی هرچند ناچیز، به علاقمندان اطلاع از وضع کشورها و سرزمینها، شده باشد.

نخستین سفرنامه، همانطور که اشاره شد، مربوط به حج اوّل بود که با عنوان حجّ آن طور که من رفتم، همراه با تصاویری کمیاب از جمله تصویرهایی از اماکن متبرکه پیش از این که وهابیان آنها را ویران سازند، انتشار یافت و اینک خاطرات و یادداشتهای سفر آفریقا که به نظر می رسد بیشتر از سفرنامه های دیگر مورد علاقه کتاب دوستان بوده باشد، تدوین و تقدیم می شود به این امید که مورد قبول واقع گردد.

سفرنامه مورد سخن به ترتیب دیداری است از کویت، عربستان سعودی، اتیوپی (حبشه)، کنیا، اوگاندا، آفریقای جنوبی، مصر، لبنان و شرح مشاهدات و اوضاع گوناگون هر یک از آنها، از جمله سفری چند

روزه به پارکهای جنگلی کنیا و در میان حیوانات وحشی و درندگان، همچنین وضع قبیله معروف ماسایی معروفترین قبائل آفریقا و کیفیت آپارتاید (تبعیض نژادی) در آفریقای جنوبی و دستوهای عجیب فیلد مارشال ایدی امین در اوگاندا، و تحقیقی در زمینه اسلام و مذهب تشیع در آفریقا، و نیز دیداری از مصر و مشاهد متبرکه به خصوص مشهد رأس الحسین علیه السلام و وضع جامع الأزهر و کیفیت تدریس و تدرّس در آن و بررسی اهرام ثلاثه به خصوص هرم عظیم خئوس، از بیرون و درون آن و اجساد مومیایی شده که مجموعه آنها نشانه‌ای است از علوم و تمدن بسیار پیشرفته در دنیای قدیم، همچنین چگونگی رود بزرگ نیل و بررسی مختصری از وضع اجتماعی مصر و سفری چند روزه به لبنان و شرح مشاهدات خود به ویژه آثار تاریخی در بیرون شهر بعلبک، همه اینها همراه با تصاویر مربوط.

مقدمات سفر

در اواخر بهمن ۱۳۵۲ برای تمدید گذرنامه به اداره گذرنامه که آن وقت در خیابان کریمخان زند، خیابان آبان شمالی بود، رفتم چون عید نوروز نزدیک بود، مردم برای مسافرت به آنجا هجوم آورده بودند و صفی طولانی از درخواست کنندگان گذرنامه تشکیل یافته بود و من با ناامیدی ازاینکه در آن روز نوبت به من برسد در آن صف ایستادم اما برخلاف انتظار، بیش از یک ساعت طول نکشید که نوبت به من رسید، زیرا برای رسیدگی به تقاضاها باجه‌های متعددی بود و هر کس با توجه

به حرف اول نام خانوادگی، به متصدی مربوط مراجعه می‌کرد و با سرعت به کار او رسیدگی می‌شد (که اکنون هم به همین گونه است) من به افسری که متصدی کار کسانی بود که نام خانوادگی آنها از حرف «ف» شروع می‌شود مراجعه کردم و مدارک لازم را تحویل دادم، در پرسشنامه از جمله کشورهای که جزء برنامه مسافرت قرار داشت نامهای مصر و لبنان ذکر شده بود، افسر مربوط که جوانی بسیار مؤدب و خوش قلب بود گفت: خوب بود اسم این دو کشور را نمی‌نوشتی، گفتم چون جزء برنامه مسافرت بود، بایستی می‌نوشتم، گفت: پس باید به اداره تشخیص هویت اتباع خارجی بروی و آنها اجازه بدهند، از محل آن اداره پرسیدم گفت همین نزدیکی و پشت کلیسا است. (کلیسای سرکیس در خیابان کریم خان زند) بعد روی قطعه کاغذی محل آن اداره و طبقه‌ای که باید به آن مراجعه می‌شد و نام متصدی مربوط را نوشت. طبق آن نشانی رفتم، محلی بود خلوت و کسی دیده نمی‌شد و در همه اطاقها بسته بود، به طبقه‌ای از ساختمان که در آن ورقه نوشته شده بود رفتم، در یک اطاق باز بود و مردی اخم آلود پشت میزی نشسته بود و سرگرم خواندن نامه‌ای بود، سلام کردم، جواب نداد، محل اطاقی را که باید به آنجا رجوع می‌کردم پرسیدم، بی آنکه سرش را بلند کند با انگشت به آخر کریدور اشاره کرد، به آنجا رفتم، متصدی مربوط، افسری بود با درجه سروانی که مشغول بازپرسی از مردی میانسال و چاق بود، ناگزیر بیرون اطاق روی نیمکتی نشستم، بازپرسی با صدای بلند انجام می‌شد، از جمله از او می‌پرسید چرا به فلان کشور (گویا مقصود کشور مجارستان بود)

رفتی و چه کار داشتی؟ و او با ترس و لرز جوابهایی می داد، سرانجام کار او تمام شد و نوبت من رسید، داخل اطاق شدم، افسر مربوط برخورد خوبی داشت، موضوع را به او گفتم، دفتر قطوری را باز کرد و چند جای آن را دید، سپس بر روی قطعه کاغذی خطاب به اداره گذرنامه نوشت که مسافرت فلان کس به مصر و لبنان مانعی ندارد. با سرعت به اداره گذرنامه برگشتم، و آن را به افسر مربوط تحویل دادم، گفت سه روز دیگر بعد از ظهر برای دریافت گذرنامه مراجعه کنید و بعد از سه روز گذرنامه را دریافت کردم.

آژانسهای مسافرتی

در آن وقت آژانسهای مسافرتی، مبلغ مورد قرارداد را هرچه بود، ریال دریافت می داشتند و مسافر مبالغی که برای هزینه های شخصی خود لازم داشت، ارز تهیه می کرد.

مخارجی که طبق قرارداد برعهده آژانس قرار داشت عبارت بود از: کرایه هواپیما، هتل های درجه اول پنج ستاره، صبحانه و ناهار (و در مواردی شام) عوارض فرودگاهها، و در هر شهر یک روز نشان دادن اماکن دیدنی بوسیله آژانسهای محلی، و اگر مسافر می خواست به جز از شهرها و مکانهایی که خارج از قرارداد بود برود، باید از خرج خود او باشد، البته نماینده آژانس تسهیلاتی در این باره فراهم می کرد.

باری، برای انعقاد قرارداد، به آژانسی که مسافرت مورد نظر را اعلام کرده بود مراجعه کردم، قراردادی به مدت سی و چند روز با شرایط مذکور در مقابل مبلغ نه هزار و پانصد تومان امضاء کردم.

تهیه ارز

باجه ارز هم در همان دفتر آژانس بود، ارز مورد لزوم را به صورت تراولر چک (چک مسافرتی) مبلغی هم به صورت اسکناس خریدم. تراولر چک را همه بانکهای جهان می پذیرند و در مقابل، پول معمول کشور مورد نظر را می دهند. به این ترتیب که مسافر هنگام دریافت آن، هر یک از برگ ها را امضاء می کند و هنگام تبدیل آن به پول معمولی، در حضور متصدی مربوط، امضای دیگری می کند و دو امضاء تطبیق می شود، در بیشتر موارد ارائه گذرنامه هم ضرورت دارد، باید توجه داشت که محتوای تراولر چک، یکی از چند پول مهم و درجه اول جهان است نه هر پولی.

لازم است، شماره های تمامی اوراق تراولر چک در دفتری ثبت شود، فایده چنین کاری این است که اگر تراولر چکها مفقود شود یا به سرقت برود و این امر برای پلیس محرز شود، وجه آن قابل دریافت است برخلاف اسکناس که در صورت گم شدن یا به سرقت رفتن آن، هیچ راهی برای دریافت آن، یافته نمی شود. به طور کلی، دو چیز است که در صورت از دست رفتن آن، مسافرت متوقف می شود و مسافر ناگزیر باید برگردد، اول گذرنامه، دوم پول که انسان باید در نگهداری این دو نهایت مراقبت را بکند، مخصوصاً گذرنامه زیرا امکان دارد پول از آشنایان، گرفته شود، اما جبران گذرنامه از هیچ راهی ممکن نیست.

همانطور که اشاره شد فقط پول چند کشور است که می توان در همه

جا خرج کرد.

آغاز حرکت (کویت)

ساعت حرکت، صبح روز ۲۵ اسفند ۱۳۵۲، تعیین شده بود، در ساعت ۸ صبح آن روز در فرودگاه مهرآباد بودیم، و چون قرار بود پرواز با هواپیمای کویتی باشد، همه کسانی که باید با این هواپیما حرکت کنند، در جلو دفتر هواپیمایی کویت گرد آمدند. پس از ارائه بلیط، جامه‌دانه‌ها را تحویل دادیم و کارت سوار شدن را که شماره صندلی هم در آن قید شده بود، دریافت داشتیم، سپس به سالن ترانزیت راهنمایی شدیم. در راه‌روی که به سالن ترانزیت منتهی می‌شود، مطابق معمول، مسافران ایرانی، گذرنامه‌های خود را از پلیس هواپیمایی دریافت نمودند.

مقرر چنین است که در سفرهای خارجی شرکت‌های فروش بلیط هواپیما یا آژانسهای مسافرتی، گذرنامه‌ها را ۴۸ ساعت قبل از پرواز، تحویل پلیس فرودگاه می‌دهند. در مدخل سالن ترانزیت، افسر جوانی ایستاده بود که به محض اینکه چشمش به من افتاد با لبخندی از محبت و بسیار مؤدبانه جلو آمد، و فراوان لطف کرد. من نخست او را نشناختم و او خود را معرفی کرد و معلوم شد زمانی که من در دبیرستانی به امر تدریس اشتغال داشتم، وی دانش آموز آن دبیرستان بوده است.

بعد از نیم ساعت، دری که از سالن ترانزیت به طرف فرودگاه باز می‌شود، گشوده شد و اتوبوسهای مخصوص فرودگاه، ما را به جلو هواپیمای کویتی بردند. همه سوار شدند و هر کس در جای خود نشست، در جلو هر صندلی به عربی نوشته شده بود که: حِزَامُ النَّجَاةِ تَحْتَ الْمَقْعَدِ (کمر بند نجات زیر محل نشستن است). هواپیمای کویتی ساعت

۱۰ صبح از زمین برخاست و پس از عبور از روی خوزستان و قسمتی از خلیج فارس، در ساعت ۱۱/۱۰ دقیقه به وقت تهران و ۱۰/۴۰ دقیقه به وقت کویت در فرودگاه آنجا نشست. یک ساعت و ده دقیقه در راه بود، کویت با تهران نیم ساعت اختلاف ساعت دارد یعنی نیم ساعت از تهران عقب تر است. در فرودگاه کویت که در آن وقت فرودگاه متوسطی بود، اول چیزی که توجه هر ایرانی را جلب می کرد این بود که کارمندان و افسران فرودگاه به زبان فارسی حرف می زدند با لهجه ای شبیه به لهجه مردم جنوب ایران.

در فرودگاه مطابق معمول اول دفترچه های بهداشت را رسیدگی کردند. در سفرهای خارج دفترچه بهداشت دارای اهمیت مخصوصی است. برای دریافت این دفترچه باید به مؤسسه پاستور مراجعه کرد، در آنجا با توجه به کشور یا کشورهایی که مقصد مسافرت است تلقیحات برضد آبله و وبا و گاهی تلقیحات دیگری انجام می گیرد و ما چون مقصدمان کشورهای آفریقایی بود، ضرورت داشت که واکسن تب زرد که از بیماریهای خطرناک و بومی بعضی از کشورهای آفریقایی است، تلقیح شود و مدت اعتبار آن ده سال است. (این واکسن دارای اهمیت است که اگر در دفترچه بهداشت مسافری قید نشده باشد، وی باید از فرودگاه کشور مورد نظر به کشور خود برگردانیده شود).

آنگاه کارتهایی را که در هواپیما پرکرده بودیم گرفتند. در سفرهای خارجی، قبل از رسیدن به مقصد، کارتی به مسافران داده می شود و مسافر باید به سؤالی که شده جواب دهد، از جمله نام و نام خانوادگی، شغل و شماره گذرنامه و محل صدور گذرنامه و تابعیت

و همراهان مسافر. سؤالها معمولاً به انگلیسی و فرانسه و زبان کشور مقصد است و جواب باید به یکی از این زبانها باشد، مسافر، پس از این که کارت را پر کرد، آن را امضاء می کند و در فرودگاه باید تحویل مأموران مربوطه بدهد. گذرنامه را هم با دقت رسیدگی می کنند.

گذرنامه های ما ویزای کویت را نداشت و بنابراین حق ورود به شهر را نداشتیم و از طرفی می بایست تا عصر در آنجا توقف کنیم تا هواپیمای سعودی برسد و با آن به شهرهای طهران و ریاض و جدّه پرواز نماییم. هوا بسیار گرم و شرجی و غبارآلود بود و ماندن شش هفت ساعت در سالن ترانزیت، طاقت فرسا بود و دیگر آنکه علاقه وافر داشتیم که شهر کویت را ببینیم.

با مذاکره ای که مسئول کاروان با مأموران فرودگاه کرد، قرار شد گذرنامه ها را به آنان تحویل دهیم و رهسپار شهر شویم و هنگام مراجعت دریافت داریم.

از فرودگاه تا شهر پانزده کیلومتر فاصله بود، اتوبانی است که دو طرف آن قسمتی صحرای خشک و شنزار و قسمتی دیگر درخت گز و بید به چشم می خورد. ساختمانهایی هم کم و بیش در میان راه دیده می شود.

شهر کویت

پس از ورود به شهر، مقرر شد که تا عصر در هتل کارلتون که از هتلهای درجه اول کویت است، منزل کنیم، بعد از کمی استراحت، برای دیدن شهر از هتل بیرون آمدیم. هم اطاقی من مرد با معلومات و شریفی

بود، از پزشکان عالیقدر شهر بابل که بیمارستانی از خود در آنجا تأسیس کرده بود و ما دو تن با هم بودیم، بعد از چند لحظه مردی سالخورده و با نشاط که بعداً معلوم شد از دانش و ذوقیات بسیاری برخوردار است، نزدیک آمد و گفت من تنها هستم، اجازه دهید با شما باشم، مرد میانسال دیگری هم آمد و گفت من هم تنها هستم اگر موافقید من هم در جرگه شما وارد شوم، بنابراین ما چهار نفر در همه جا با هم بودیم، سه نفر مزبور گذشته از معلومات متنوع، هر یک به چند زبان زنده دنیا تسلط داشتند. در هر حال وارد خیابان مرکزی کویت که نام آن شارع السّالم الصّباح بود، شدیم و قصدمان رفتن به بازار بود. خیابان مرکزی بسیار وسیع و طولانی که ساختمانهای مجلّلی در دو سمت آن بنا شده بود و مثل اکثر شهرهای گرمسیری، پیاده‌روها دارای سقف است بدینگونه که ساختمانهای طبقه دوم، چند متر جلو آمده و زیر آنها در پیاده‌رو، ستون سنگی تعبیه شده است.

بازار کویت از جمله بازارهای معمور است و دارای قسمت‌های مختلف سقف دار و بدون سقف است و اجناس خارجی به حدّ وفور در آنها یافته می‌شود و مغازه زرگری از مغازه‌های دیگر بیشتر است. کسبه عموماً ایرانی و اکثر آنان از مردم جنوب ایران هستند و به فارسی سخن می‌گویند و نسبت به ایرانیان که آنجا می‌روند، اظهار محبّت می‌کنند. وقت ظهر فرا رسیده بود، مؤذن از بلندگوی مسجدی که در آن ناحیه بود شروع به اذان گفتن کرد و من با دقت گوش می‌دادم تا بدانم که آن مسجد به اهل تسنّن تعلق دارد، یا تشیع معلوم شد که آن مسجد مخصوص شیعه است زیرا مؤذن، هم به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت داد، هم

جمله حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ را بر زبان راند.

چون ظهر شده بود، به هتل برگشتم و به صرف غذا پرداختیم، غذا آمیخته‌ای از غذاهایی به سبک اروپایی و غذاهای شرقی بود. بعد از صرف غذا، جایی برای ادای نماز خواستیم، گفتند چنین جایی در هتل نیست، اصرار کردیم، سرانجام یک اتاق در اختیارمان گذاشتند بعد از گزاردن نماز به استراحت پرداختیم و عصر رهسپار فرودگاه شدیم.

کلیاتی درباره کویت

کویت تا قرن هجدهم میلادی دارای تاریخی مدوّن و منظم نبود، اما قرائن و نشانه‌هایی از آن، در حفاری‌ها و در پاره‌ای از آثار تاریخی و سفرنامه‌ها دیده می‌شود از جمله در حفاری‌هایی که در ناحیه فلیکا در هجده کیلومتری شهر کویت به دست آمده نشانی از پنج هزار سال قبل مشاهده می‌گردد و نیز آثاری از یک معبد یونانی که تاریخ آن همزمان با حمله اسکندر است (قرن چهارم پیش از میلاد) پیدا شده است.

در سال ۱۲ هجری کویت که در تصرف ایران ساسانی بود، به دست سپاه اسلام فتح شد و در قلمرو اسلامی قرار گرفت.

تاریخ مدوّن و منظم کویت از سال ۱۷۵۶ که آل صباح در آن استقرار یافتند، آغاز می‌گردد. نخستین امیر این خاندان، صباح بن جابر یا صباح اوّل بود که تا سال ۱۷۶۲ فرمان راند سپس پسرش عبدالله در جای او قرار گرفت. در قرن ۱۹ چون مورد تهدید عثمانی‌ها قرار گرفته بود، پیمانی با بریتانیا منعقد ساخت، در جنگ اول جهانی، بریتانیا، کویت را تحت‌الحمایه خود قرار داد. در سال ۱۹۶۱ کویت استقلال یافت.

سرزمین مورد سخن در شرق شبه جزیره عربستان و در شمال غربی خلیج فارس واقع است، از شمال به عراق، از جنوب به کشور سعودی از شرق به خلیج فارس محدود می‌باشد. مساحت آن ۱۶ هزار کیلومتر مربع و دارای چند جزیره از جمله بوبیان و فیلکا و بنادر مهم آن، بندر احمدی و شهر کویت است.

جمعیت کویت در سال ۱۹۸۰ بالغ بر یک میلیون و سیصد و پنجاه هزار و هشتصد و هفتاد و دو نفر بوده است که بیشتر آنان عرب، سپس ایرانی، هندی پاکستانی هستند. شهرهای عمده، شهر کویت با سیصد هزار نفر، خولی با دویست و پنجاه هزار و هفتصد و سیزده نفر، بندر احمدی با دویست و سی و دو هزار و یکصد و شصت و هفت نفر، چهره با یکصد و هشتاد و نه هزار و نهصد و هفتاد و یک نفر و سالمیه با یکصد هزار نفر.

مهمترین مناطق نفت خیز کویت منطقه برقان و مقوع و احمدی است.

کویت دارای یک دانشگاه است که در ۱۹۶۴ تأسیس یافته و دارای چند دانشکده می‌باشد. (از کتاب کویت امروز و کتاب گیتاشناسی)

به سوی طهران

در فرودگاه گذرنامه‌ها را تحویل گرفتیم و پس از انجام تشریفات معمولی، از نردبان هواپیمای سعودی که در بدنه آن دو جمله: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ با خط سبز نقش بسته بود، بالا رفتیم. هواپیما در ساعت ۴/۱۵ دقیقه عصر از زمین برخاست و در ساعت ۴/۵۰ دقیقه در

فرودگاه ظهران فرود آمد، با اینکه توقف ما در فرودگاه آن شهر، کوتاه بود، باز هم پلیس فرودگاه بسیار سختگیری و معطل می کرد و دقایقی طول می کشید تا اجازه عبور از راهرو مخصوص ورود به قسمت دیگر فرودگاه را بدهد.

ساختمان و تأسیسات فرودگاه به سبک شرقی، با طاقهای گنبد مانند و بلند و بسیار زیبا بود. ساعت کشور سعودی با ساعت کویت تفاوتی ندارد و اختلاف آن با ساعت تهران، همان نیم ساعت است.

ظهران

ظهران شهر جدیدی است که در سال ۱۹۴۶ احداث شده است این شهر در شرق کشور سعودی و در ناحیه احسا (یکی از استانهای چهارگانه و مرکز شیعیان آن کشور) و در هشت کیلومتری خلیج فارس، قرار دارد. جمعیت ۱۷۵۰۰۰ نفری که بسیاری از آنها آمریکایی و اروپایی هستند.

ظهران مرکز شرکت نفت عربی - آمریکایی معروف به آرامکو می باشد و به همین مناسبت با شهرهای دیگر کشور سعودی تفاوت دارد و از قراری که گفته می شود، به یک شهر اروپایی یا آمریکایی شبیه تر است تا شهری در کشور سعودی.

ریاض

هوایما در ساعت ۶/۱۵ دقیقه عصر از فرودگاه ظهران برخاست و از روی صحرای خشک و خارهای مگیلان گذشت و وارد هوای ریاض

شد، اطراف شهر مستور از سبزه‌زار و نخلستان است و خود شهر که هواپیما با ارتفاع کم از بالای آن پرواز می‌کرد، شهری بسیار زیبا و از نقشه‌ای حساب شده و دقیق، خیابانهای عریض و میدانهای وسیع و ساختمانهای مجلل و برقی قوی، برخوردار بود. هواپیما در ساعت ۷/۳۰ دقیقه به وقت کشور سعودی در حالی که هوا تقریباً تاریک شده بود به زمین نشست، توقف ما در فرودگاه ریاض، بسیار کوتاه بود.

شهر ریاض

ریاض مرکز و پایتخت کشور سعودی است که پس از ویران شدن شهر درعیّه در سال ۱۸۱۸ به وسیله عثمانی‌ها به شرحی که نویسنده این سطور در کتاب وهابیان آورده است، آل سعود آن را پایتخت خود قرار دادند و پس از فتح حجاز در سال ۱۳۴۴ قمری به وسیله عبدالعزیز بن سعود (پدر شاه فعلی) نام رسمی آن کشور المملکة العربیة السعودیة (مملکت عربی سعودی) گردید و ابن سعود آن را پایتخت رسمی قرار داد.

جمعیت ریاض ۱۲۰۰۰۰ تن و ارتفاع آن از سطح دریا ۵۰۰ متر است. فاصله ریاض تا خلیج فارس تقریباً ۳۷۰ کیلومتر می‌باشد و یک راه آهن به طول ۵۷۰ کیلومتر، آن را با ناحیه احساء، منطقه نفتی سعودی مربوط می‌سازد و در سال ۱۹۵۶ دانشگاهی به نام ملک سعود در آن تأسیس شد. قصر و مهمانخانه ملک و بناهای دولتی در این شهر واقع است.

شهر ریاض، همچنین مقرّ فرزندان محمد بن عبدالوهاب، پیشوای وهابیان است که از احترام زیادی برخوردار و به آل شیخ معروف هستند.

به سوی جدّه

هواپیما در ساعت ۷/۴۰ دقیقه عصر از فرودگاه ریاض بلند شد و در ساعت ۸/۵۵ دقیقه در فرودگاه بین‌المللی جدّه فرود آمد.

فرودگاه جدّه، در آن وقت هنوز همان فرودگاه قدیمی بود با ساختمانهای محقر و کهنه و سقفهای کوتاه. فرودگاه مذکور به شهر جدّه نزدیک بود و ما در سفر حجّی که شش هفت سال قبل مشرف شده و هشت روز در مدینه‌الحاجّ سابق بودیم عصرها قدم‌زنان به شهر می‌رفتیم و در خیابانها و بازار آن شهر و در کنار دریای احمر گردش می‌کردیم. در هر حال، پس از انجام تشریفات معمولی در فرودگاه با اتوبوس روانه شهر شدیم. قرار بود یک هفته در جدّه بمانیم، و برای توقف این مدت، در هتل بحرالاحمر که در جدّه نزدیک ساحل دریا قرار داشت، اطاق برای ما رزرو شده بود.

هتلی بود لوکس و مجهز با اطاقهای پاکیزه. غذا از نوع غذاهای اروپایی و به همان ترتیب، مستخدمین بیشتر از سیاه‌پوستان با عمامه‌های سفید و قبا‌های رنگی و شالهای مخصوص که انسان با دیدن آنها به یاد تصاویری می‌افتاد که از مستخدمین دربار عثمانی باقی است.

مکه معظمه

روز دیگر اول به شعبه بانک ملی ایران در کشور سعودی که نزدیک هتل‌مان واقع بود رفتیم و مبلغی از تِراولِرهای خود را تبدیل به ریال سعودی کردیم، در آن وقت ریال سعودی، مقداری کمتر از دو تومان

بود. آنگاه ما که چهار نفر و در همه جا با هم بودیم، تصمیم گرفتیم به مکه مشرف شویم و عمره مفرده انجام دهیم. به بازار بزرگ جدّه رفتیم و هر نفر دو حوله احرام به مبلغ چهارده ریال سعودی خریدیم.

برای رفتن به مکه باید به میدان اِسْتِیْشَن که نوعی ترمینال است رفت، با تاکسی رهسپار آنجا شدیم، تاکسی‌های کشور سعودی که به آن أُجْرَة می‌گویند، ماشینهای آخرین سیستم و مدل بالا و از بهترین نوع ماشینهای سواری است و کرایه هر نفر در جدّه یک ریال سعودی است. میدان مزبور، میدانی وسیع و شلوغ و کثیف و پر سر و صدایی است که در اطراف آن قهوه‌خانه‌ها (مَقْهَی) متعددی است و مردم در جلو آنها نشسته و سرگرم قلیان کشیدن و صرف چایی هستند، قابل ذکر است که آیین و هابیت که در کشور سعودی رسمیت دارد، استعمال دخانیات را حرام می‌داند و حتی پاره‌ای از علمای آن آیین حرمت دود کشیدن را از حرمت مُسْکرات شدیدتر می‌دانند، معهذا انواع سیگار خارجی در حد وفور در آنجا یافته می‌شود و بسیاری از مردم آنجا سخت به سیگار و قلیان معتاد هستند، و در قهوه‌خانه‌های جدّه قلیانهای بسیار بزرگ و دارای چند نی پیچ که در یک لحظه چند نفر با هم مشغول کشیدن آن هستند.

در میدان استیشن انواع ماشینهای سواری و اتوبوس و مینی‌بوس به حدّ وفور دیده می‌شود که انسان را به هر جا که می‌خواهد برود می‌برند. شما به محض اینکه وارد آن میدان بشوید، رانندگان و دلالها اطرافتان را می‌گیرند و هر کس ماشین خود را عرضه می‌کند، ما که چهار تن بودیم یک ماشین شورلت دربست تا مکه به مبلغ پانزده ریال سعودی گرفتیم.

فاصله جدّ تا مکه ۷۲ کیلومتر و به طور متوسط در یک ساعت پیموده می شود.

قبل از حرکت، راننده گذرنامه ها را گرفت و به شرطه خانه (پاسگاه پلیس) برد تا جواز رفتن به مکه را بگیرد. در راه دو جا گذرنامه ها را می دیدند و وضع مسافران را کنترل می کردند. به طور کلی در غیر ایام حج، در راهها مرتب ماشینها را موقوف می کنند و مسافران را مورد بازرسی قرار می دهند. راه میان جدّ و مکه اتوبانی بود هر طرف دارای دو باند و در آن هنگام طوفان شدیدی در راه جریان داشت که رملهای صحرا را مانند سیلی شدید از یک طرف جاده به طرف دیگر می برد. در چهار فرسنگی مکه، سمت راست جاده تابلو بزرگی است که روی آن با خط درشت نوشته شده است: **مَنْطَقَةُ مَحْظُورَةٌ لِغَيْرِ الْمُسْلِمِينَ**. از این نقطه به بعد، غیرمسلمان نمی تواند جلوتر برود و اگر رفت و شناخته شد، مجازات شدید دارد.



ورود به مکه و رفتن به مسجدالحرام

پس از ورود به شهر مقدس مکه، مستقیماً به مسجدالحرام رفتیم. مسجدالحرام با شبستانها و بناهای اطراف، در حدود یکصد و شصت هزار مترمربع زیربنا و فضای باز، بزرگترین مساجد جهان است، این مسجد که مقدس ترین مساجد اسلامی می باشد دارای بیست و هشت در و هشت گلدسته (در هر ضلع آن دو گلدسته هر یک به ارتفاع هشتاد و چهار متر که بهترین سنگها در بنای آن به کار رفته و اطاقک بالای آن، ظاهراً گنجایش سی نفر را داشته باشد و به طور کلی ساختمان فعلی مسجد از جمله مجلل ترین ساختمانهای جهان است. اکنون از هیچ طرفی بنایی وصل به مسجد نیست و دور آن یک فلکۀ وسیع احداث شده است.

مسجدالحرام در گودترین قسمت شهر قرار دارد و خانه کعبه در وسط مسجد و در گودترین قسمت های آن واقع است. کعبه بنایی است مکعب شکل از قطعه سنگهایی به اشکال مختلف و ملاط سنگها از سیمان و ماسه است. اضلاع خانه کعبه به تفاوت ده متر تا ۱۲ متر می باشد، در کعبه در ضلع شرقی در دو متری زمین و نزدیک حجرالاسود است.



منظره‌ای از مسجد الحرام



مقام ابراهیم علیہ السلام

مسجد الحرام بسیار خلوت بود در دایره طواف در حدود ده پانزده نفر مشغول طواف بودند مانیز وارد جمع آنان شدیم و به طواف پرداختیم. طواف از مقابل حجرالاسود که میان دو رکن جنوی و شرقی خانه کعبه در نبش دیوار و در یک متر و نیمی زمین تعبیه شده است، آغاز می‌گردد. پس از هفت شوط در کنار حجرالاسود ایستادیم و بارها آن را لمس کردیم و بوسیدیم آن‌گاه به مقام ابراهیم که تقریباً محاذی حجرالاسود و باب الکعبه در ده پانزده متری واقع است دو رکعت نماز طواف گزاردیم.

چاه زمزم

سپس به زیرزمینی که چاه زمزم در آن واقع است قدم نهادیم. چاه زمزم در فاصله‌ای در حدود پانزده متر یا کمی بیشتر از خانه کعبه در صحن مسجد الحرام، و در زیرزمین وسیعی قرار دارد، از دو راهرو عریض که هر یک تقریباً ده پله دارد به محل چاه می‌رسند. ما نیز از پله‌ها پایین رفتیم، آب از قعر چاه با موتور بالا می‌آید و به وسیله لوله‌هایی که اطراف زیرزمین کشیده شده وارد شیرهای متعددی که بالای روشویی، در دیوار نصب شده می‌شود، کسانی که برای مناسک حج یا اعمال عمره مشرف می‌شوند، با نوشیدن و پاشیدن آن آب به بدن و لباس خود، متبرک می‌شوند و بسیاری از آنان، پارچه‌های کفن خود را با آب زمزم می‌شویند و در صحن مسجد الحرام پهن می‌کنند تا خشک شود، آبی است کمی لب شور اما گوارا.



مدخل چاه زمزم در سمت چپ دیده می شود

از آنجا به محل سعی بین صفا و مروه رفتیم که محل آن در ضلع شرقی مسجدالحرام قرار دارد، سعی یعنی راه رفتن و مقصود این است که انسان برای انجام سعی از کوه صفا که کوهی است از سنگ خارا به ارتفاع دو سه متر، راه رفتن را آغاز کند و به کوه مروه که در فاصله سیصد و هشتاد متری و در طرف مقابل آن قرار دارد و ارتفاع آن هم تقریباً مانند کوه صفا است برود و باز برگردد به طرف صفا و به همین منوال تا هفت بار یعنی چهار بار از صفا به مروه و سه بار از مروه به صفا.

محل سعی قبلاً در بازاری پر ازدحام و دور از نظافت بوده است لیکن در بنای جدید در داخل ساختمانی مجلل و دو طبقه با عرض کافی واقع است که راه رفت و برگشت جدا است و در بین این دو قسمت راهی است به عرض در حدود ۲/۵۰ متر برای معلولین و سالخوردگان که با چرخ دستی آنان را از این راه می‌برند و برمی‌گردانند. کوههای صفا و مروه هم در زیر همین سقف است. در اواسط محل سعی، جایی است به طول پنجاه یا شصت متر که با علامتی مشخص شده، که چون سعی کنندگان به آن می‌رسند مستحب است هرّوله کنند یعنی بر سرعت خود بیافزایند و شانه‌هایشان را حرکت دهند. دیگر از آداب سعی که انجام آن واجب می‌باشد تقصیر است. تقصیر یعنی کوتاه کردن به این معنی که چون سعی به پایان می‌رسد و در این وقت سعی کننده در برابر کوه مروه است یک ناخن یا چند تار موی خود را قیچی می‌کند.

ما پس از انجام این اعمال به خیابان آمدیم تا وسیله‌ای برای بازگشت به جدّه پیدا کنیم. زائرانی که در آن وقت در مکه بودند در درجهٔ اوّل پاکستانی و بعد ایرانی و عدّه کمی آفریقایی بودند.

پاسی از شب گذشته به جده بازگشتیم و وارد هتل بحرالاحمر شدیم.



سعی بین صفا و مروه

شهر مکه

مکه شهری است بزرگ با خیابانهای عریض و ساختمانهای ده پانزده طبقه و میدانهای وسیع با گلکاری و درختکای. خیابان مرکزی شهر به نام سوق اللیل است (در ده پانزده سال قبل شارع الحرم نامیده شده است) این خیابان از سمت شرقی مسجدالحرام، مقابل باب الصفا شروع می شود و به راه منی منتهی می گردد. شعب ابوطالب و شعب عامر

و حجّون که نام آن در اشعار زمان جاهلیّت هم آمده و قبرستان معروف و قدیمی مَعْلَاة که نیمه بالای آن به نام قبرستان ابوطالب است و نیز در نزدیکی راه مِنی در سمت چپ، کوه نور که در قلّه آن غار حراء واقع است، همه اینها در اطراف همین خیابان سوق اللیل قرار دارد.

در قبرستان ابوطالب که امروز پلی آن را از قبرستان مَعْلَاة جدا می‌سازد، ابوطالب عموی پیامبر ﷺ و پدر امیرالمؤمنین، خدیجه همسر اول پیامبر ﷺ، عبدالمطلب و عبدمنّاف اجداد پیامبر ﷺ مدفون هستند.

در فروردین ۱۳۴۶ که نویسنده این سطور نخستین باری بود که به سفر حجّ مشرّف می‌شد، قبرستان ابوطالب تنها قبرستانی بود که در آن همواره برای ورود مرد و زن باز بود و بعداً در آن به روی همه بسته شد. طبق معتقدات فرقه وهابی (وهایّت آیین رسمی کشور سعودی است) بنای روی قبر و ورود به قبرستان برای زنان و دست گذاشتن روی قبر و نماز در قبرستان ممنوع است، و قبرها هیچ علامتی که باعث شناختن مدفونین در آنها باشد ندارد و راهنما لازم است تا قبر هرکس را نشان دهد. در آن وقت (سفر حجّ اوّل در فروردین ۱۳۴۶) در جلو هر قبر چند کودک دختر و پسر بودند که روی آن پارچه سبز رنگی انداخته بودند و صاحب قبر را معرفی می‌کردند و حجّاج، مختصر وجهی به آنان می‌دادند و نیز همواره چند کودک و گاهی دختران پانزده ساله در سر راه حاجیان می‌نشستند و با هم بیت‌هایی را با آهنگ می‌خواندند و پول طلب می‌کردند، از جمله این بیت بود:

حَاكْ (حاج) حَكَّكْ (حجك) قبول عِنْدَ اللَّهِ و عِنْدَ الرَّسُولِ

عربهای حجازی و مصری و پاره‌ای از کشورهای دیگر عربی جیم را در محاوره، مانند گِ تلفظ می‌کنند.

و نیز زنانی در مسیر حاجیان می‌نشستند و با گفتن جمله‌هایی درخواست کمک می‌کردند از جمله‌هایی که بر زبان بیشتر آنان جاری بود، این چند جمله به یاد مانده است: **حَكْ (حجك) قبول - سَغِيك مشكور - ذَنبِك مغفور** یا: **حَاك بالعوده**. و دیگر كثرت گدایان بود، که از سر و کول انسان بالا می‌رفتند و اگر غفلت می‌شد، دست در جیب لباس هم می‌کردند، اما در سفر دوم که در حدود ده سال بعد انجام شد گدا بسیار کم بود و در سفری که دو سه سال بعد، مشرف شدم، گدا به این صورت ندیدم.

در هر حال بازار ابوسفیان که بازار معروف شهر مکه است، در جنب همین خیابان سوق اللیل و به موازات آن واقع است. و در سمت چپ کسی است که از طرف مسجد وارد خیابان شده است کتابفروشی‌های مهم مکه در همین خیابان قرار دارد.

خیابانهای متعدد دیگری هم به جز سوق اللیل در اطراف مسجدالحرام و در نواحی مختلف مکه وجود دارد که از همه مهمتر و آبادتر، خیابانی است به نام **أجیاد**.

شهر مقدس مکه، چون در منطقه کوهستانی واقع گردیده، و کوههایی با سنگ خارا و خالی از آب و گیاه، همه اطراف و جوانب آن را احاطه کرده، محله‌ها و کوچه‌های آن بیشتر در دامنه کوه قرار دارد.

خیابان سوق اللیل به منزله درّه‌ای است که دو طرف آن کوههای مرتفع واقع شده و از کنار خیابان تا بالای کوه از دو طرف، ساختمان دیده می‌شود. خیابانهای دیگر نیز به همین منوال است.



غار حرا در جبل النور

غار حراء

در قسمت انتهایی خیابان مذکور، در نزدیکی های راه منی، سمت چپ با پیمودن مسافت کمی، به پای جبل النور می‌رسیم، کوهی است بلند و صعب‌العبور که در پاره‌ای از قسمت‌های آن، جای پایی مانند پله درست کرده‌اند که در غیر این صورت، تنها برای افراد کوه‌نورد بالا رفتن امکان دارد.

به طور متوسط تا رسیدن به قله دو ساعت طول می‌کشد، در قله بنای مخروبه‌ای است که ظاهراً مسجدی بوده است، در سمت چپ قله، در حدود دو متر پایین‌تر، غار معروف حراء قرار دارد که مبدئی عبادتگاه پیامبر اسلام ﷺ بوده است و در همانجا به آشکار کردن دعوت خود پرداخت.

مسجد الحرام

مسجد الحرام با یکصد و شصت و چهار هزار متر مربع شامل فضای باز و شبستان‌های اطراف فضای باز، بزرگترین و مجلل‌ترین مساجد جهان است و نیز از میان سه مسجد با عظمتی که مسافر می‌تواند نماز خود را در آنها، قصر یا تمام بخواند، مقدس‌ترین است. دو مسجد دیگر مسجد النبی در مدینه و مسجد الاقصی در بیت المقدس است.

مسجد الحرام دارای ۲۸ در است که بزرگ‌ترین آنها به طرف جنوب باز می‌شود.

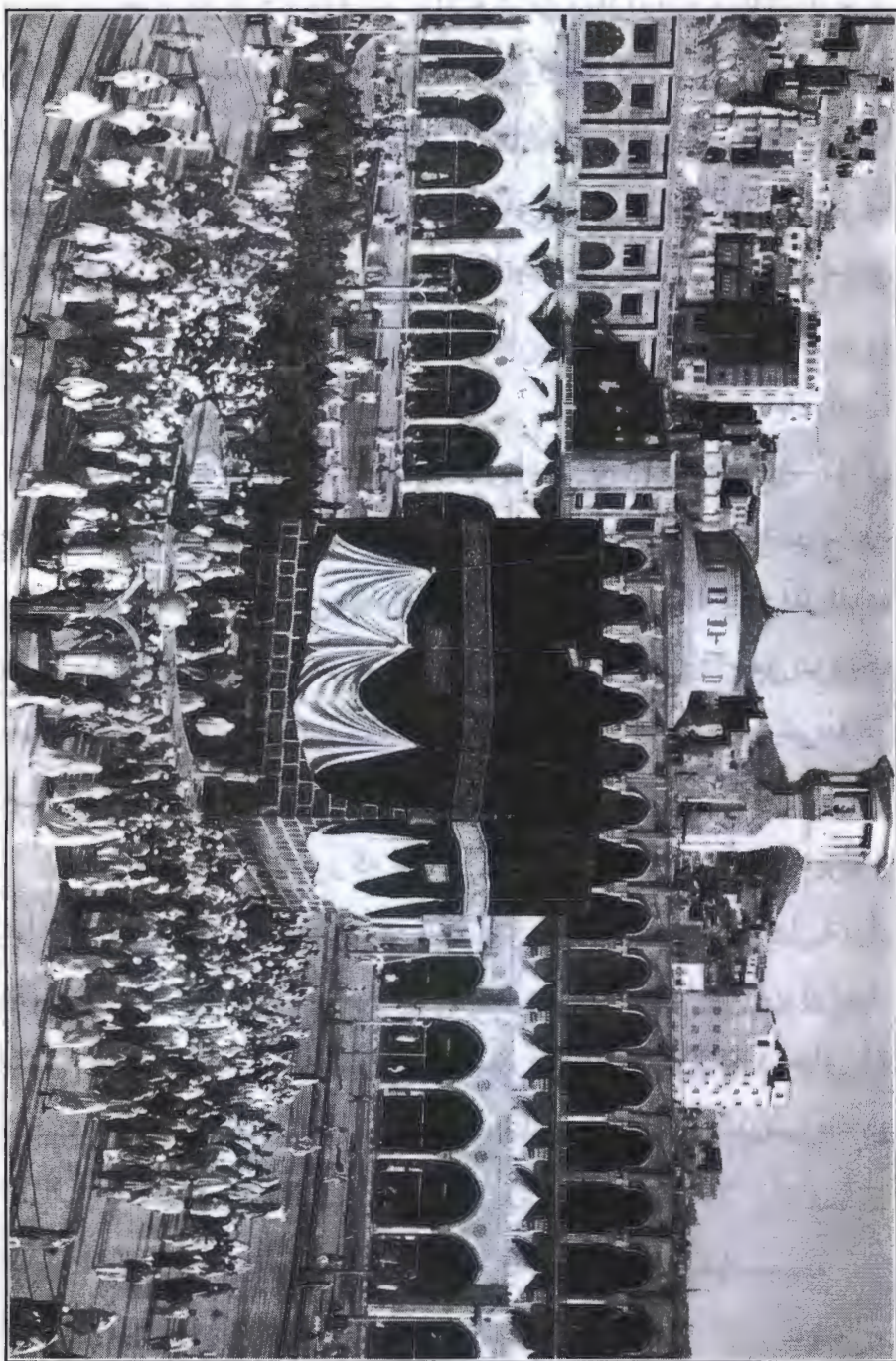
این مسجد در گودترین قسمت شهر مکه واقع است و خانه کعبه در

وسط مسجد و در گودترین قسمت آن قرار دارد، از این روی تاکنون چند بار، سیل در مسجد افتاده و به کعبه خرابی وارد کرده است، در مکه گاهی رگبارهای شدید و سیل آسا می بارد و در اندک زمانی، سیل از کوهها سرازیر می شود و به طرف مسجد روان می گردد، در سالهای اخیر با احداث سیل بند و کانالهای وسیع، تقریباً جلو این خطر گرفته شده است.

کعبه

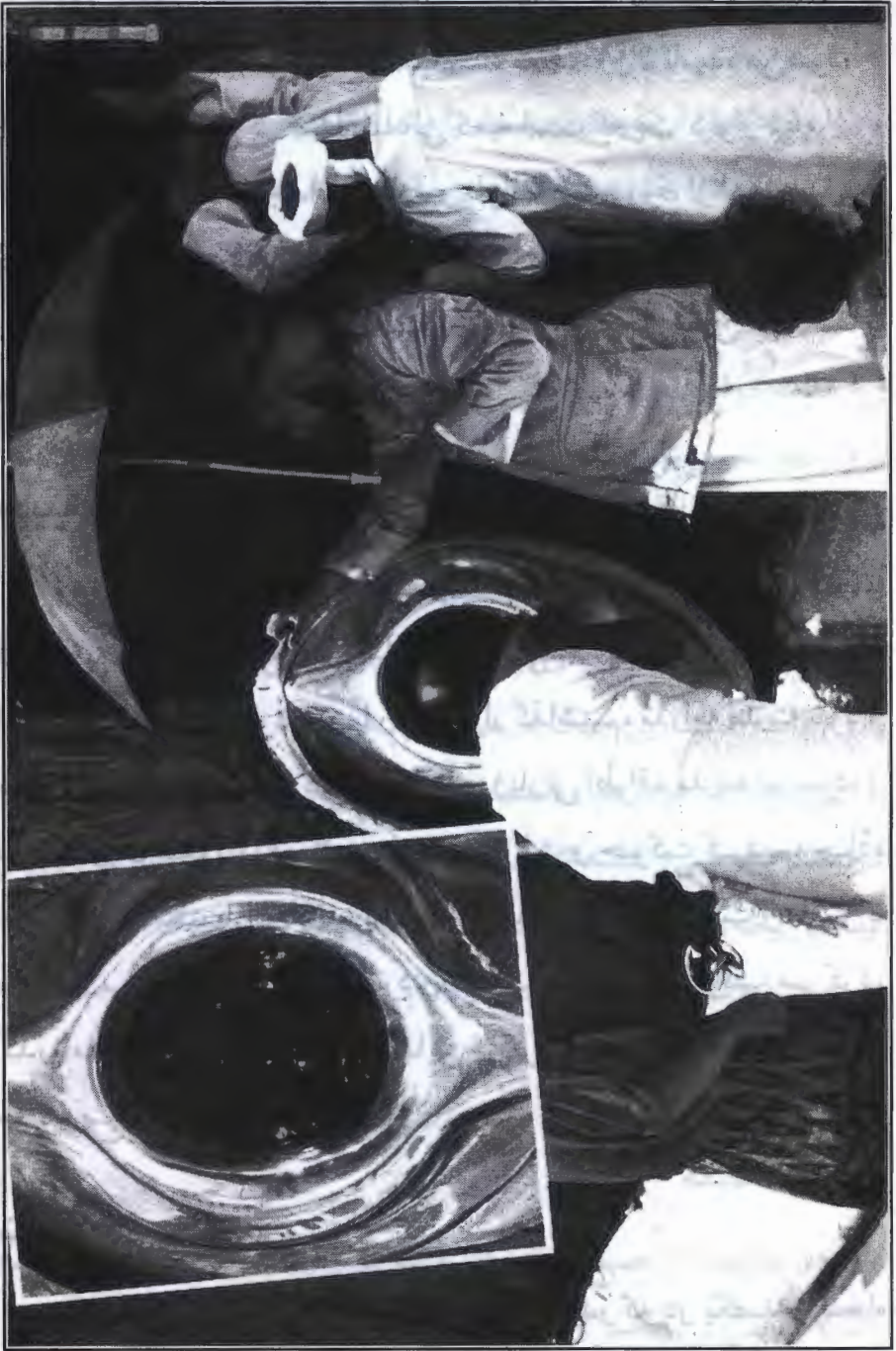
کعبه، قبله گاه مسلمانان جهان، بنایی است مکعب شکل از سنگهای طبیعی و تراشیده نشده با ملاطهای سیمانی که هر ضلع آن در حدود یازده متر است. و طول هر چهار ضلع آن مساوی نیست. ارتفاع آن پانزده متر می باشد و در آن در ضلع شرقی در دو متری زمین نزدیک حجرالاسود و تقریباً روبروی مقام ابراهیم است و همواره دو شرطه در جلو آن نشسته اند.

حجرالاسود، همانطور که جلوتر گفته شده است، در نبش دیوار و در میان ضلع جنوبی و شرقی در یک متر و نیمی زمین در داخل دیوار تعبیه شده است که برای بوسیدن آن، باید سر را کمی داخل دیوار بُرد. سنگی است سیاه مایل به قهوه ای و بسیار شفاف و چون چند جای آن شکسته، با مفتول نقره آن را ترمیم کرده اند و همواره چند شرطه در اطراف آن ایستاده اند.



منظره‌ای از طواف

حجر الأسود



الحجّاء يمشون في ساحة مكة المكرمة وهم يحيطون بالحجر الأسود

دور تا دور کعبه، و در پایین آن، سنگهایی که قسمت پایین آنها، به طرف دائرة طواف جلو آمده، نصب شده که شادزوان نامیده می شود. حجر اسماعیل در ضلع شمالی کعبه است که یک دیوار نیمدائره کوتاه آن را از مطاف جدا می سازد و طواف باید بیرون از این نیمدایره باشد، ناودان معروف طلا در همین سمت می باشد و آب آن در حجر ریخته می شود درباره مقام ابراهیم و چاه زمزم و محل سعی میان صفا و مروه، قبلاً توضیح داده شده است.

مدینه طیبه

روز دیگر، پس از طلوع فجر، بعد از ادای فریضة صبح، به قصد تشرّف به مدینه طیبه به کنار خیابان جلوهتل آمدیم، یک ماشین شورلت ایستاد، ما چهار نفر بودیم و با راننده قرار گذاشتیم، ما را به مدینه ببرد و شب برگرداند، به اُحد و دیگر مکانهای زیارتی اطراف مدینه نیز ببرد، و سیصد ریال سعودی دریافت دارد، پذیرفت و حرکت کردیم، جاده خلوت بود، شب باران باریده بود و هوا لطافت خاصی داشت و ماشین با سرعت می رفت، اما پلیس سعودی مرتب ماشین را متوقف می کرد، گذرنامه ها را می دید و به پرسشهایی می پرداخت و این امر تا ورود به مدینه پنج بار تکرار شد.

ناحیه بدر

یکی دو ساعت از آفتاب برآمده به قریه بدر که در یکصد و پنجاه کیلومتری مدینه واقع است رسیدیم، در آنجا در قهوانه ای که در کنار

جاده بود به صرف صبحانه که عبارت بود از نان ذرت و پنیر بلغاری و چایی پرداختیم، آن گاه با راهنمایی راننده به محل دفن شهدای بدر رفتیم، از داخل قریه بدر که بسیار با صفا و با طراوت است گذشتیم تا به گورستان که در حدود نیم کیلومتر با جاده فاصله دارد رسیدیم. در گوشه‌ای از گورستان محوطه‌ای است مربع شکل با دیوارهای کوتاه که در داخل آن، قبور سیزده تن شهدای بدر قرار دارد. جوانی که معلوم شد زیارتنامه خوان آنجاست جلو آمد (در کشور سعودی زیارتنامه خوان، مُزَوَّر نامیده می‌شود که، اسم فاعل از باب تفعیل است) و زیارت مخصوص شهدای بدر را که نام سیزده تن در ضمن آن گنجانیده شده بود، خوانده و چند ریال دریافت کرد.

در آن مکان، جنگ بدر کُبری یکی از مهمترین غزوات پیامبر ﷺ وقوع یافته است. این جنگ در سال دوم هجری رخ داد و نخستین نبرد بزرگی است که میان سپاه اسلام و مشرکین قریش وقوع یافته و به شکست مشرکین و کشته شدن هفتاد تن از بزرگان آنها از قبیل ابوجهل و عُبَته بن ربیع و ولید بن عُبَته، منتهی شده است. در آن جنگ از مسلمانان سیزده تن به شهادت رسیدند. غازیان بدر، در اسلام از مقام خاصی برخوردارند.

ورود به مدینه

در ساعت ۱۰ صبح وارد مدینه شدیم و راننده مستقیماً ما را به پاسگاه پلیس برد، افسری آمد و پس از دیدن گذرنامه‌ها به بازجویی

پرداخت و چون من کمی به زبان عربی آشنایی داشتم، طرف سخنش من بودم، سؤال‌هایش از این قبیل بود که: برای چه به مدینه آمده‌اید؟ با چه وسیله‌ای آمده‌اید؟ چه مدتی در اینجا می‌مانید؟ با چه وسیله‌ای برمی‌گردید؟ و من پاسخ سؤالها را می‌دادم.

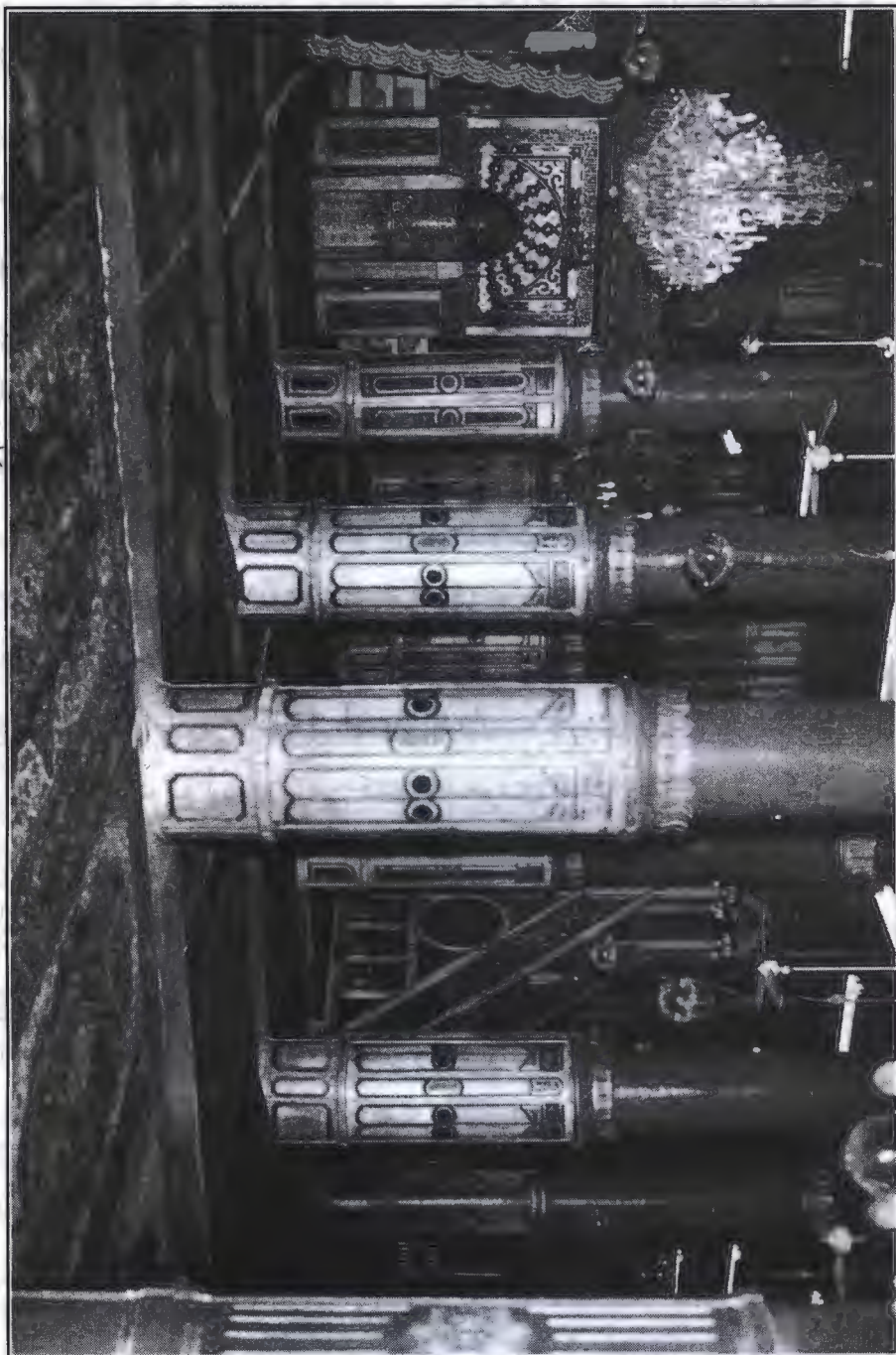
افسر مزبور اجازه حرکت داد از آنجا به وضوخانه نزدیک مسجدالنبی رفتیم و تجدید وضو کردیم و از در غربی مسجد وارد شدیم. راننده ما را به یک مزوّر (زیارتنامه خوان) سپرد و خود در بیرون منتظر ماند. به مزوّر گفتیم احتیاجی به او نداریم و خود به وضع این مکان مقدس و نماز و زیارت واقف هستیم اما نپذیرفت و گفت: من باید شما را راهنمایی کنم، اکنون دو رکعت نماز تحیت مسجد بگزارید، پس از نماز، گفت برویم تا زیارت برایتان بخوانم، ما را به جلو روضه منوره پیامبر ﷺ برد، در پیش روی آن حضرت ایستادیم و او نخست زیارتنامه حضرت ختمی مرتبت ﷺ سپس زیارتنامه ابوبکر و عمر را که هر دو در پشت شانه حضرت پیامبر ﷺ مدفونند خواند و ما برای این که از دستش رها شویم و خود به زیارت پردازیم چند ریال سعودی (در آن وقت، هر ریال سعودی در حدود بیست ریال ایران بود) به وی دادیم و او دنبال کار خود رفت.

مسجد مقدس نبوی که در ایّام حجّ از کثرت جمعیت و ازدحام به زحمت می‌توان وارد آن شد، چه برسد به اینکه جایی برای نمازگزاردن پیدا شود، در این هنگام بسیار خلوت و به ندرت کسی دیده می‌شد و در کنار بعضی از ستونها یک نفر خفته بود.

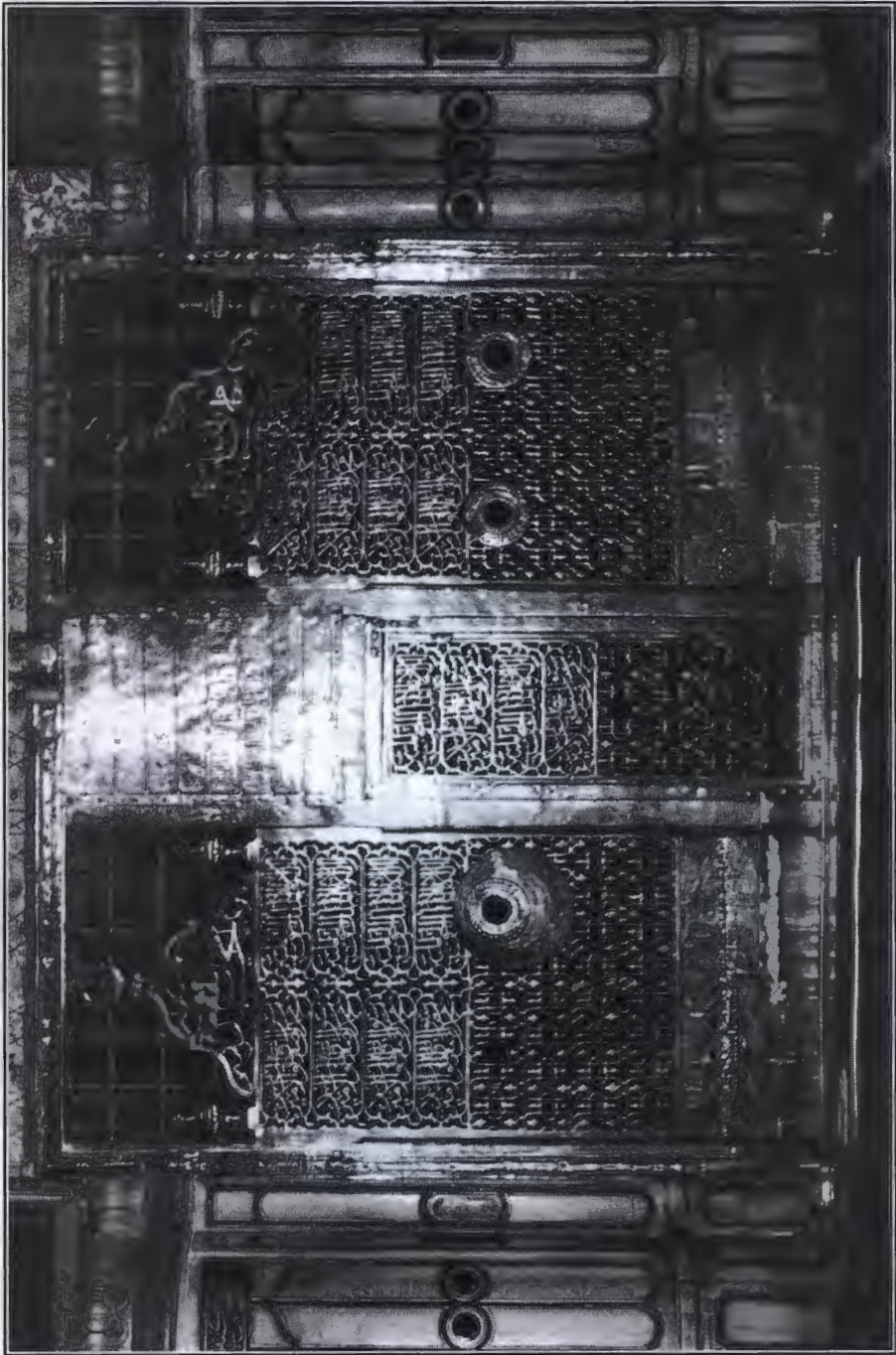
روضه منور پیامبر ﷺ

مقصود از روضه پیغمبر ﷺ محلی است که مقام نبوت در آنجا مدفون می باشد، محل مزبور در سمت جنوب شرقی قسمت مسقف مسجد و نزدیک باب جبرائیل قرار دارد، و دیوارهایی آن را احاطه کرده به صورت مربع است دارای چهار ضلع و طول هر ضلع در حدود ۱۲ متر است در هر ضلع قسمتهایی مشبک است و در جلو هر قسمت چند شرطه ایستاده اند و از نگاه کردن به داخل محوطه مانع می شوند.

در این هنگام که ما در آن مکان شریف مشرف بودیم، بسیار خلوت بود در اطراف روضه نبوی چند نفری بیشتر دیده نمی شدند، شرطه ها هم زیاد سختگیری نمی کردند و از نگاه کردن به داخل روضه مانع نمی شدند، اما چون داخل آن تاریک است چیزی را نمی توان دید (در آیین وهابیت که آیین رسمی کشور سعودی است چراغ روشن کردن در اطراف قبور، حرام است) و در صورتی که چشم به تاریکی عادت کند و انسان بتواند آنچه در داخل روضه منوره است، هر چند به طور مبهم ببیند، مشاهده می کند که قبر مطهر و دو قبر دیگر را پرده ضخیمی احاطه کرده و تا بالا کشیده شده و قبر را به هیچ وجه نمی توان دید. در شمال شرقی روضه، مرقد کوچکی است که پرده سبزی بر روی آن کشیده شده و از جمله اماکنی است که احتمال داده می شود که قبر حضرت زهرا علیها السلام باشد و چون مرقد مزبور در نزدیک یکی از شبکه ها قرار دارد، به راحتی می توان آن را دید.



گوشه‌ای از قسمت سقف مسجد النبی ﷺ



قسمتی از دیوار روضه منوره مقابل قبر مطهر

در بیرون روضه و در شمال غربی آن، سکوی وسیعی است که همواره چند تن از خواجه‌ها که به آنها آغاوات گفته می‌شود نشسته یا به پهلوی لمیده‌اند. قامتی بلند و لهر دارند و وظیفه‌شان منظم کردن وضع حرم است. آنها از قرن‌ها قبل از طرف ثروتمندان بعضی از سرزمینهای اسلامی به ویژه مردم ازبکستان و تاجیکستان برای خدمت حرمین شریفین هدیه می‌شدند مردمانی هستند بسیار بی‌رحم و تاکنون منشاء فتنه‌ها و پیشامدهایی بوده‌اند، قامتی بلند و چهره‌ای تیره دارند، لباسشان قبا یا لباده‌ای بلند و گشاد است و پارچه‌ای سفید مولوی مانند به سر خود پیچیده‌اند.



یکی از آغاوات

در نزدیکی روضه نبوی و در سمت مغرب آن، منبری است که می‌گویند به جای منبر اصلی پیامبر ﷺ است و در نزدیکی آن، ستونی

است که باز می‌گویند به جای ستون حنانه است که پیامبر ﷺ قبل از ساخته شدن منبر هنگام سخن گفتن به آن تکیه می‌داد و باز در همین حدود محرابی است که گفته می‌شود به جای محراب اصلی زمان پیامبر ﷺ است.

مسجد به دو قسمت سرپوشیده و روباز تقسیم می‌شود، قسمت سرپوشیده، بسیار وسیع و دارای ستونهای متعددی است که در آن وقت مفروش به قالی‌های ایرانی بود.



قسمتی از صحن روباز مسجد النبی ﷺ

قسمت روباز مشتمل بر دو صحن بزرگ است که اطراف آنها شبستانهای وسیعی است و در پیشانی صحن اول از طرف سوق الحمیدیه نام جمعی از صحابه و تابعین و بزرگان اسلام از جمله نام دوازده امام معصوم، نوشته شده است. کف صحن از شن درشت قرمز به

اندازه ماش یا کمی بزرگتر پوشیده شده و روی شن‌ها را قشری از گندم که زائران برای کبوتران حرم می‌ریزند، پوشانیده است.



نماز جمعه در مسجد النبی ﷺ

قبرستان بقیع

در حدود ساعت ۱۰ صبح به قصد زیارت بقیع از مسجد بیرون آمدیم. به راننده گفتیم به قبرستان بقیع برو، فاصله بقیع تا مسجد نزدیک و در حدود چهارصد متر می باشد. در بقیع بسته بود و مأموری در جلو آن ایستاده بود و هر قدر اصرار کردیم باز نکرد. در ایام حج، معمول این است که در بقیع از ساعت ۷ تا ۱۰ برای مردان باز است (و هائیان رفتن زن را در قبرستان حرام می دانند) و من خود در سفر حج بارها وارد بقیع شده بودم لیکن همراهان که نخستین بار بود که به حرمین شریفین مشرف شده بودند، علاقه وافری برای ورود به آن داشتند.



قبرستان بقیع، قبور چهار امام معصوم علیهم السلام در انتهای تصویر دیده می شود

در این هنگام که ما به آن مرد عرب اصرار می‌کردیم و او انکار می‌کرد، جوانی با پیراهن بلند عربی و به صورت یک عرب تمام عیار از راه رسید و چون اصرار ما را با آن عرب دید، با لهجه تهرانی گفت: لازم نیست به این مرد اصرار کنید با من بیایید تا بقیع و قبور چهار امام معصوم را به شما نشان دهم، پرسیدیم شما که از نظر هیکل یک عرب کامل هستید، چطور فارسی را به این خوبی و شیرین تلفظ می‌کنید؟ گفت من عرب نیستم و اهل تهرانم و از بچه‌های خیابان ژاله هستم، در حدود بیست روز است که در اینجا هستیم و ساختمانی در طبقه دوم مشرف به بقیع گرفته‌ایم، چند روز است مادرم بیمار شده و دنبال یک طبیب می‌گردیم. از حسن اتفاق یکی از همراهان طبیبی حاذف بود که درجه دکتری خود را از دانشگاه تهران و تخصصی را گویا از یکی از دانشگاه‌های انگلستان گرفته بود و رئیس یکی از بیمارستانهای بابل بود به آن جوان گفتیم کارت آسان شد، آقای دکتر بیمارستان را معاینه می‌کند و دستور می‌دهد. همراه جوان رفتیم، منزل او در جنب دیوار جنوبی بقیع قرار داشت و پنجره‌های آن به طرف بقیع باز می‌شد، قبور چهار امام تقریباً در ده پانزده متری آن دیده می‌شد در یک اطاق مادر بیمار آن جوان خوابیده بود و در اطاق دیگر ما نشستیم، ابتدا دکتر برای معاینه بیمار رفت و پس از معاینه و تشخیص بیماری نسخه نوشت و دستورهای لازم را داد و نزد ما بازگشت، جوان مزبور بسیار خوشحال شد و پس از پذیرایی با چایی و میوه ما را جلو پنجره برد، تمام بقیع مخصوصاً قبور چهار امام معصوم، امام حسن مجتبی - امام زین‌العابدین - امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم‌السلام به خوبی دیده می‌شد. در بقیع هیچ بنا یا سنگ قبری وجود ندارد، و جز مشتی خاک چیز دیگری به

چشم نمی خورد و تنها در روی هر قبری قطعه سنگی در خاک فرو برده اند که نشانه وجود قبر است. قبلاً یعنی تا سال ۱۳۴۴ قمری در بقیع مانند دیگر گورستانها بقعه و ساختمان و سنگ روی قبر وجود داشته اما در این سال سعودیها مدینه را تصرف کردند و طبق معتقدات خود، تمام بناهای روی قبور و سنگ قبر و هرچه را که نوعی تجلیل از صاحب قبر بود از میان بردند و امروز جز به وسیله راهنما، محل دفن هیچکس را نمی توان شناخت.

پس از دیدن بقیع، جوان ایرانی عرب نما دوباره با چایی و میوه از ما پذیرایی کرد آن گاه به قصد دیدن مساجد معروف اطراف مدینه حرکت کردیم. نخست به کوه اُحُد که در چند کیلومتری شهر واقع است رفتیم، در دامنه آن کوه جنگ معروف اُحُد میان مشرکین و مسلمانان وقوع یافت و حمزه عموی پیغمبر ﷺ در همین جنگ به شهادت رسید. قبر حمزه در محوطه وسیعی است و مثل دیگر قبور بنای روی آن را ویران کرده اند و محل آن در گودال کوچکی است. در نزدیکی قبر حمزه مسجد خرابه ای است که اثر کمی از آن باقی مانده است.

در جلو در ورودی آرامگاه حمزه تابلویی نصب شده و بر روی آن طبق معتقدات خودشان با سه زبان عربی و فارسی و انگلیسی مطلبی به این مضمون نوشته شده است که نماز در نزد قبر و دست و صورت گذاشتن روی قبر، برخلاف شرع اسلامی است.

مطلب دیگری متناسب با قبر حمزه این است که زنان به سنگریزه های روی و اطراف قبر حمزه تبرک می جویند و در ایام حج هنگامی که مردان مطابق معمول به زیارت مساجد دوره (اطراف مدینه)

می‌روند از آنان خواهش می‌کنند، مشتی سنگریزه روی قبر را برای آنها ببرند و چون مأمورین سعودی به این امر آگاهند، مردانی را که مشتشان بسته است نگاه می‌دارند و مشتشان را باز می‌کنند تا سنگریزه‌ها به زمین ریخته شود.

به دیدن مسجد قُبا نخستین مسجدی که پیامبر ﷺ پس از هجرت به مدینه در آن نماز گزارد و نیز مسجد قبلتین رفتیم در همین مسجد بود که قبله مسلمانان خانه کعبه قرار داده شد، قبلاً مسلمانان هنگام نماز به طرف بیت المقدس و مسجد الاقصی می‌ایستادند اما درخواست کردند قبله مخصوص به خود داشته باشند و خداوند در همین مسجد به پیغمبر ﷺ در حال نماز دستور داد به طرف کعبه برگردد. به دیدن چند مسجد دیگر نیز در همین اطراف و وصل به یکدیگر بودند رفتیم. گفته می‌شد که جنگ احزاب یا خندق در این مکان وقوع یافته است.

کم کم وقت می‌گذشت و باید به جدّه باز می‌گشتیم بنابراین به شهر مراجعت کردیم؟ ابتدا به قهوه‌خانه‌ای فتیم و پس از چایی و ناهار که نان و پنیر و ماست بود و ادای فریضه ظهر و عصر به راه افتادیم. بقایایی از راه آهنی که عثمانی‌ها از شام به مدینه کشیده بودند، در اوایل جاده دیده می‌شد.

پس از پیمودن هفت یا هشت کیلومتر به مسجد شجره که در کنار جاده واقع است رسیدیم، این مسجد که مردم کشور سعودی به آن آبار علی می‌گویند، محل مُحرم شدن کسانی است که در ایام حج، اول به مدینه می‌روند آنگاه برای انجام مناسک حج رهسپار مکه می‌گردند.

مکه بار دیگر

روز دیگر که ۲۸ اسفند بود، به مکه تشرّف حاصل شد. جمعیت زائران بیشتر شده بود، به ویژه چون عید نوروز نزدیک می شد زوّار ایرانی زیاد بودند. پس از ورود به مسجدالحرام، به قصد طواف به طرف کعبه رفتیم، در جلو کعبه و در حدود مقام ابراهیم گروهی از ایرانیان نشسته بودند، تا غروب در مسجد و اطراف آن بودیم. نماز مغرب و عشاء را در مقام ابراهیم گزاردیم سپس برای صرف شام به رستورانی که در نزدیکی در جنوبی مسجدالحرام واقع بود، رفتیم غذا عبارت بود از مقداری برنج و نوعی خوراک و مقداری نان، برنج به نوعی بود متناسب با ذائقه ما نبود، در خوراک هم به قدری فلفل و ادویه تند دیگر ریخته بودند که دهن را آتش می زد ناگزیر به نان تنها اکتفا شد. در آن نزدیکی قهوه خانه ای بود به آنجا رفتیم تا با صرف چایی تا حدّی رفع خستگی بکنیم. بانک نماز عشاء برخاست و قهوه چی الصلوة - الصلوة گویان کار خود را تعطیل کرد و به سوی مسجد شتافت. در مکه و مدینه مخصوصاً خیابانهای اطراف مسجدالحرام و مسجدالنّبی، به محض بلند شدن صدای اذان از بلندگو، همه موظّفند به مسجد بروند یا در هر جا هستند به امام جماعت اقتدا بکنند و این یک رسم قدیمی است و شرطه ها با چماقهایی که در دست دارند، مأمور اجرای این امر هستند که با گفتن الصلوة - الصلوة مردم را روانه مسجد می کنند. در حدود ساعت ۱۲ شب به جدّه بازگشتیم.

حرکت به سمت اتیوپی به تأخیر افتاد

مقرر بود که روز ۲۹ اسفند با هواپیمای آلیتالیا رهسپار آدیس آبابا شویم اما ناگهان اطلاع دادند که پرواز این هواپیما، کنسل یا متوقف شده است زیرا در آنجا اعتصاب است و جز به هواپیماهای اتیوپی به هواپیمای دیگر اجازه فرود در فرودگاه آدیس آبابا نمی دهند، بنابراین معلوم شد که یکی دو روز دیگر در جدّه خواهیم ماند. نخست برای ارسال نامه به ایران به پستخانه که در ساختمانی کهنه و فرسوده بود، رفتیم بیرون پستخانه، نامه نویسه‌ها ردیف نشسته بودند، آنها می گفتند مشغول ساختمانی مجلل و مناسب برای پستخانه هستند و به زودی به آنجا منتقل خواهند شد.

یکی از نامه نویسه‌ها، تمبر هم می فروخت، کاغذ و پاکت و تمبر از او خریدیم و یک نامه برای ایران پست کردیم.

یکی از همراهان پیشنهاد کرد به تماشای بندر بزرگ جدّه که کشتیهای اقیانوس پیما در آن لنگر می اندازند برویم، به طرف بندر که در همان نزدیکی بود حرکت کردیم چون به آنجا رسیدیم، مأموران از ورود به آن، مانع شدند و گفتند برای ورود به بندر اجازه اداره امنیت یا امن‌العام لازم است. همان همسفری که پیشنهاد رفتن به آنجا را کرده بود، گفت من می روم و با ارائه گذرنامه خود، اجازه می گیرم.

اداره امنیت در همان حدود بود، وی رفت و پس از نیم ساعت، با ورقه‌ای مبنی بر اجازه ورود بازگشت. وارد شدیم و یکی دو ساعتی تأسیسات بندری و کشتیهای غول پیکر و نحوه تخلیه بار را تماشا کردیم

و به هتل بازگشتیم.

پیشنهاد شد به سفارت اتیوپی برویم و با سفیر درمورد هواپیما مذاکره کنیم، سفارت اتیوپی مانند دیگر سفارتخانه‌ها در جدّه قرار دارد مسافت زیادی نبود، وارد سفارتخانه شدیم برخورد مأمورین بسیار مؤدبانه و همراه با مهربانی بود، اطاق سفیر را نشان دادند، اجازه ورود داد، جوانی بود بسیار مؤدب و خوش برخورد، مطلب خود را با او در میان گذاشتیم قول داد که در نخستین هواپیمای اتیوپی که در فرودگاه جدّه بنشیند، به تعداد ما جا ذخیره کند و به هر یک از ما یک نقشه آدیس آبابا و بروشورهای، مربوط به کشور خود داد.

عصر همین روز، قدم زنان رهسپار مدینه الحاج که با جدّه فاصله زیادی نداشت شدیم. این مدینه الحاج وصل به گمرک فرودگاه و دیوار شرقی آن وصل به خود فرودگاه و ساختمان آن در سه طبقه بود و در هر طبقه اطاقهای بزرگ و متعدد و شیر آب و آب سردکن و دیگر لوازم وجود داشت. در هر اطاقی در حدود بیست تخت خواب بود، با تشک و ملافه (ملحفه) و برق کافی و مقرر بود که حجاج هر کشویر در کدام قسمت آن اقامت کنند. اما این قاعده رعایت نمی شد و هر کس حق داشت در هر اطاقی که تخت خالی بود وارد شود. در جلو هر اطاق ایوانی وسیع بود.

من و چند تن دیگر از اقوام و دوستان در حج اوّل چون زودتر از دیگر افراد کاروان رفته بودیم، هشت شب یا نه شب در یکی از اطاقها به سر بردیم، بقیه حجاج یک شبانه روز یا حداکثر دو شبانه روز می ماندند

و سپس رهسپار مدینه یا مکه می شدند.

در اطاق ما، چند تخت خالی بود، شب اول یک خانواده اهل اندونزی آمدند، بعد از یکی دو روز آنها رفتند، شب بعد چند زن آفریقایی اهل اوگاندا آمدند پس از رفتن آنها چن تن مراکشی آمدند.

چند سال بعد که باز هم توفیق تشریف برای ما دست داد، هم فرودگاه عوض شده بود، هم مدینه الحاح و فاصله آن دو از جدّه زیاد بود.

در هر حال بر سر سخن رویم، حدود غروب به مدینه الحاح رسیدیم، در صحن آن نماز جماعت برپا بود و اطاقهای طبقه اول به ادارات مختلف پست و تلگراف اختصاص یافته بود.

یک خانواده ایرانی اهل قم، جلو در منتظر بودند برای ماندن شب به آنان اجازه ورود داده شود. در نزدیکی مدینه الحاح در سر راه جدّه قبری است که در جلو آن دری مشبک، تعبیه کرده اند و می گویند قبر حوا جدّه همه مردم است و از این روی این شهر جدّه نامیده شده است اما برای این وجه تسمیه، ظاهراً سند قابل اعتمادی در دست نباشد. از این گذشته خود کلمه جدّه را با ضمه جیم و تبدیل جیم به گ طبق لهجه مردم حجاز آن را گدّه تلفظ می کنند. در بین راه برای صرف چایی در یک قهوه خانه نشستیم. در جنب نیمکتی که ما نشسته بودیم، دو نوجوان عرب، در حدود چهارده ساله و شانزده ساله نشسته بودند، آن دو که می گفتند محصل دبیرستان هستیم پیوسته سرگرم قلیان کشیدن یا سیگار دود کردن بودند، ما خطرهای این کار را به آنها گوشزد کردیم، توجهی نکردند.

بار دیگر مکه معظمه

روز دیگر که اوّل فروردین سال ۵۳ و عید نوروز بود، صبح زود رهسپار مکه شدیم، راننده ماشینی که ما را به مکه می برد، جوانی خوش برخورد و با نشاط بود، در بین راه یکی از همراهان که مردی با کمال و با معلومات و زبان دان بود و می توانست آهنگهای فارسی، عربی و ترکی حتی آهنگهای محلی را به خوبی بخواند یکی از اشعار معروف عربی را که با این بیت آغاز می شود:

يَقُولُونَ لَيْلَىٰ بِالْعِرَاقِ مَرِيضَةٌ فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ طَبِيبًا مُدَاوِيًا

با صوتی دلنشین شروع به خواندن کرد، جوان راننده لحظاتی گوش فرا داد، آنگاه ماشین را نگاه داشت، پیاده شد و در قسمت عقب ماشین را باز کرد و خطاب به خواننده گفت: شیخنا اَرْجِلْ نَرْقِصْ پیاده شو، پایکوبی کنیم، آن آقا که مردی با وفار و محترم و مسن بود ناراحت شد و به شدت از پیاده شدن، امتناع نمود. جوان اصرار می کرد و او انکار، به هر زحمتی بود جوان را قانع کردیم که دست بردارد و به راه خود ادامه دهد. اما از این پس رفتارش با ما بسیار دوستانه شد. در ورود به مکه از او خواستیم، ابتدا ما را به عرفات و مشعر و منی ببرد، با خشرویی پذیرفت، فاصله میان مکه و عرفان را که بیست و چند کیلومتر است و در روز هشتم ذیحجه که روز کوچ به عرفات است، پیمودن این فاصله ساعتها طول می کشد تنها در حدود ده دقیقه در راه بودیم. در آنجا هیچکس نبود جز چند کارگر که مشغول تعمیر مسجد بودند یکی از مهمترین مناسک حج و قوف در عرفات است از ظهر نهم ذیحجه تا غروب که اگر

این وقوف انجام نیابد، مثل این است که حجّی انجام نیافته باشد، از این روی حُجّاج احتیاط می‌کنند و روز هشتم به آنجا می‌روند تا مبادا تا ظهر نهم نتوانند خود را به آنجا برسانند. سپس رهسپار مشعرالحرام یا مُزْدَلِفَه شدیم و راهی را که زمان حجّ گاهی پنج یا شش ساعت طول می‌کشد، در پنج شش دقیقه پیمودیم، حُجّاج باید شب عید قربان تا طلوع آفتاب در اینجا باشند، از مشعر به منی که تقریباً وصل به آن است روانه شدیم ما به همان ترتیبی که حُجّاج به این سه مکان می‌روند، رفتیم که اول به عرفات، که فاصله آن تا مکه، بیشتر از مشعر و منی می‌باشد رفتیم، آنگاه به طرف مکه برگشتیم تا به منی که فاصله آن تا مکه بیش از چند کیلومتر نیست رسیدیم.

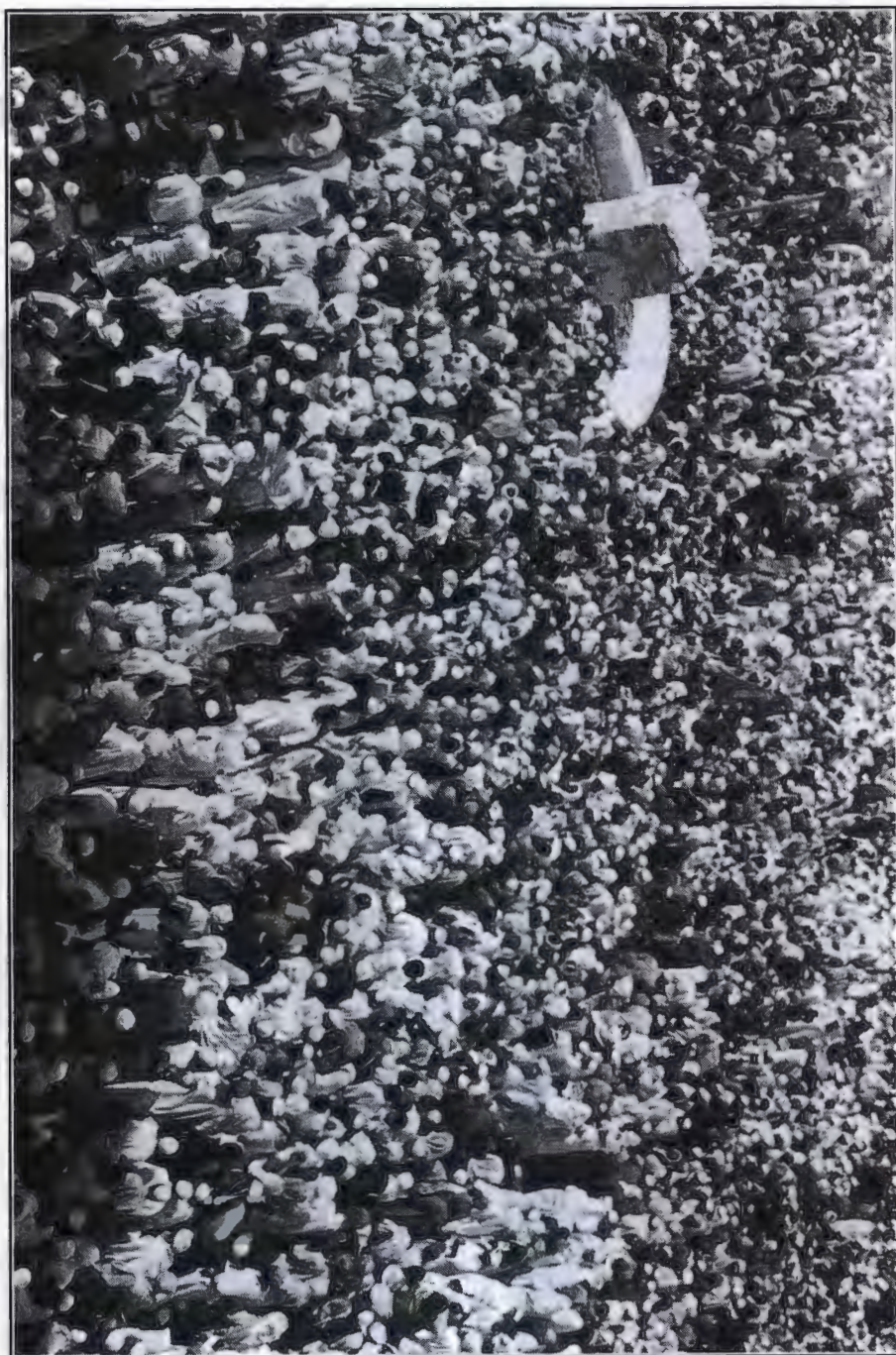
در اسفند سال ۴۵ و فروردین سال ۴۶ که من برای انجام حجّ مشرّف بودم در منی خیابان و ساختمانهای مجلل با وسایل آسایش وجود داشت که افراد پولدار و مرفّه، در چند روزی که باید در منی باشند، در آنها منزل می‌کردند و بقیه در زیر چادر و آفتاب سوزان بودند.^(۱)

۱. چند سال بعد حکومت سعودی خیابان و ساختمانها را با خاک یکسان کرد و اثری از آنها باقی نگذاشت.

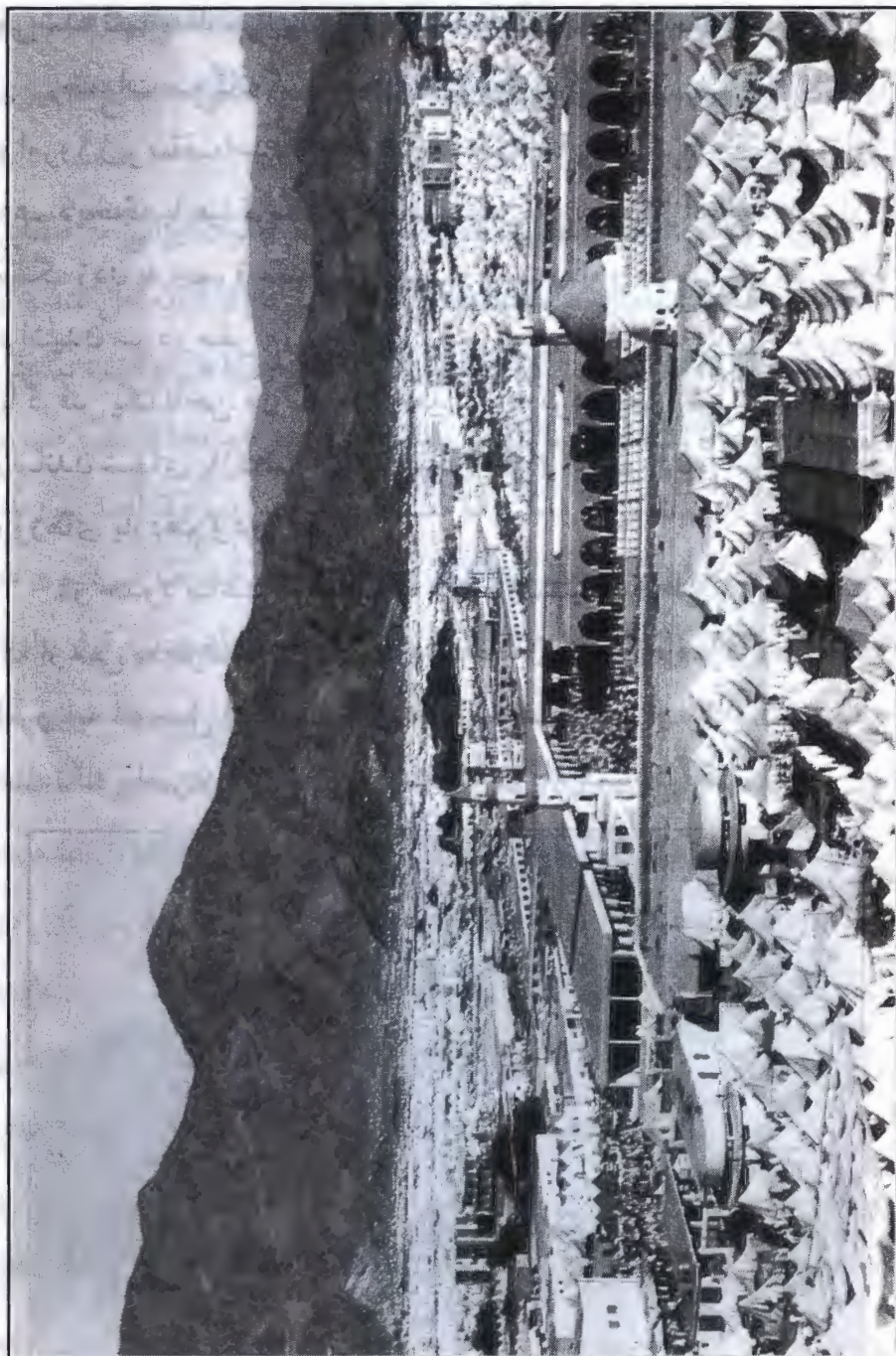
عرفات و کوہ آن



جمرةً اُولی در منی (حیّاج مشغول سنگ زدن هستند)



منظره‌ای از مسجد خیف در منی



در این وقت که ما به منی رفته بودیم، به فدرت کسی در آن جا دیده می شد، تنها چند نفر ایرانی در مسجد خَیْف مشغول نماز بودند. جمرات سه گانه که آن وقت در وسط ریگزارهای منی قرار داشت، و امروز زیر سقف است، تنها و غریب خودنمایی می کرد. حُجَّاج در روز دهم ذیحجه یا عید قربان، واجب است در منی، سه کار انجام دهند، اول سنگ زدن به جمره عقبه دوم رفتن به کشتارگاه و قربانی کردن سوم تراشیدن سر در سفر اول و تقصیر یعنی کوتاه کردن چند تار از موی سر یا گرفتن یک ناخن. در سفرهای بعد بیتوته کردن یعنی شب را به صبح رساندن شبهای یازدهم و دوازدهم در آنجا و سنگ زدن به سه جمره در روزهای یازدهم و دوازدهم.

در حدود ساعت ۱۰ صبح به مکه بازگشتیم، در طرف راست کسی که از منی به طرف مکه می آید، در فاصله کمی از جاده، کوه حِراء که امروز به آن جبل النور می گویند واقع است و غار حِراء که مدتی عبادتگاه پیامبر بزرگ اسلام بود، تقریباً در قله همین کوه قرار دارد.



جبل النور که غار حراء در آن واقع است

برای رفتن به مسجدالحرام، مقابل باب الصفا پیاده شدیم از راننده، کرایه این مدّت را پرسیدیم، گفت مهمان من هستید ما اصرار کردیم و او بر انکارش افزود، سرانجام برای اینکه ما ناراحت نشویم، مبلغ ناچیزی قبول کرد.

وارد مسجدالحرام شدیم، گروه بسیاری از زائران ایرانی در مقابل کعبه در حدود مقام ابراهیم نشسته بودند، چند تن از آنان اهل قم و از دوستان بودند، ما چهار تن که در طول سفر همواره با هم بودیم، ساعتی در جمع ایشان نشستیم. پس از فرا رسیدن ظهر در همانجا فریضه ظهر و عصر را گزاردیم، پس از مدتی توقف در مسجد، بیرون آمدیم و در رستورانی که در نزدیک مسجد قرار داشت، ناهار صرف کردیم و در خیابان سوق اللیل و بازار ابوسفیان که به موازات خیابان مزبور قرار دارد، به گردش پرداختیم. پس از غروب آفتاب مجدداً وارد مسجد شدیم، با رسیدن به مقام ابراهیم، نماز مغرب که به جماعت خوانده می شد، تمام شده بود. در کشور سعودی نماز به سرعت ادا می شود و فوراً جمعیت متفرق می شوند. نماز مغرب و عشاء را گزاردیم و بیرون آمدیم، یکی دو ساعتی قدم زدیم، و عازم مراجعت به جدّه شدیم پس از پیمودن مسافت کمی از خیابان سوق اللیل صدای اذان نماز عشاء از بلندگو بلند شد و مردم با سرعت به طرف مسجد روان بودند، شرطه ها با چماقهای مخصوصی که در دست داشتند، فریاد الصلوة - الصلوة سر می دادند و هر کس را که برخلاف جهت مسجد حرکت می کرد با نگاههای خشم آلود، او را تهدید می نمودند، مردم هم نگاههای انکارآمیز به ما

می کردند. ما با اینکه نماز عشا را ادا کرده بودیم ناگزیر برگشتیم و در محل سعی میان صفا و مروه در جهت مروه به نماز ایستادیم. بعد از نماز مغرب، دوباره به قصد جدّه وارد خیابان سوق اللیل شدیم، ساعت در حدود ۱۰ شب بود و در خیابان کمتر کسی دیده می شد، در پشت سر ما، پنج شش جوان که بعداً معلوم شد از اراذل و اوباش مکه هستند، بیعاری و جلف‌گری می کردند و چون از حرف زدن ما فهمیدند که ایرانی هستیم، شروع کردند به اذیت کردن و ناسزا گفتن و یکی از آنها که جوانی فربه و کوتاه قامت بود، پای خود را در گستاخی فراتر نهاده و با وضع زننده‌ای به معتقدات و مقدّسات شیعه اهانت می کرد، کم‌کم به ما نزدیک شدند و بیم آن می رفت که به ما حمله کنند، ما به مشورت پرداختیم که در این خیابان خلوت و در این دیر وقت چه بکنیم، فکرمان بر این قرار گرفت که از یکی از نقطه‌های ضعفشان استفاده نماییم، بنابراین در خطاب به آنها گفتیم ما میهمان شما هستیم و عربها در مهمان‌نوازی از قدیم شهره آفاق بوده‌اند، ما از شما جوانان انتظار مهمان‌نوازی داشتیم و شما اکنون برخلاف سیره پسنديده عرب به آزار ما پرداخته‌اید و چند جمله معروف عربی را هم در این زمینه چاشنی سخنان خود کردیم، آنها به یکدیگر نگاه کردند و با شرمندگی از ما دور شدند. بعد از ساعت ۱۲ جلو هتل‌مان در جدّه پیاده شدیم.

روز دیگر که دوم فروردین ۵۳ بود، از شرکت هواپیمایی اتیوپی اطلاع دادند که هواپیمایی اتیوپی امشب از جدّه به آدیس آبابا پرواز می کند و برای ما در آن، جا ذخیره شده است.

کلیاتی به طور اختصار دربارهٔ مکه و مدینه^(۱) و جدّه و ساکنان آنها

اکنون که جدّه را به قصد اتیوپی ترک می‌کنیم، مناسب است دربارهٔ سه شهری که در این سفر از آنها دیدن کردیم، کلیاتی به همانگونه که خود درک نموده‌ام، ذکر گردد:

در سه شهر مکه و مدینه و جدّه، مطلقاً سینما و تماشاخانه و مراکز تفریحی وجود ندارد، تنها چیزی که مربوط به سرگرمی مردم دیده می‌شود این است که در قهوه‌خانه‌ها جمع می‌شوند و به صرف چایی و کشیدن غلیان می‌پردازند، غلیانهای بزرگی که در این سه شهر مخصوصاً در جدّه دیده می‌شود که به هر یک چند نی پیچ وصل است و چند نفر با هم اطراف آن می‌نشینند و غلیان می‌کشند، با اینکه استعمال دخانیات را حرام می‌دانند.

زنان ثروتمندان و اعیان، کمتر از خانه بیرون می‌آیند ولی زنان فقرا که اکثریت مردم کشور سعودی را تشکیل می‌دهند برای خرید یا احتیاجات دیگر، در کوچه و بازار فراوان هستند. پشت بامها طوری است که هیچ مُشرف ندارد، اطراف هر بام، دیواری با ارتفاعی که مُشرف به ساختمانهای اطراف نباشد، کشیده شده است و خانواده راحت و آزاد بر روی بامها استراحت می‌کنند. در مکه و مدینه، زن بی حجاب دیده نمی‌شود، اما در جدّه از این روی که همه سفارتخانه‌های خارجی در

۱. شرحی که در این زمینه داده می‌شود مربوط به چندین سال قبل و بیشتر مطالب مربوط به غیرایام حج است.

آنجا هستند، زن بی حجاب در بازار و در مراکز خرید کم و بیش به چشم می خورد.

در این سه شهر تا آنجا که من متوجه شدم، حمام عمومی وجود ندارد، قبلاً در مدینه حمامی بود مخصوص ایرانی ها حتی در سر حمام آن این بیت معروف که سابقاً در سر حمامهای ایرانی نوشته می شد، با خط نامرغوبی نوشته بودند که:

هر که دارد امانتی موجود بسپارد به من به وقت ورود
 نسپارد اگر شود مفقود بنده مسئول آن نخواهم بود

حمام کثیفی دخمه مانند با زمینی گلناک که هر کس وارد آن می شد، ناراحت و ناراضی بیرون می آمد، نمی دانم اکنون پابرجاست یا نه؟

سابقاً در مکه و مدینه، گدا فراوان بود که یا با سماجت، پول طلب می کردند یا در کنار گذرگاههای حُجاج دیده می شد که نشسته اند، از جمله دختران ده پانزده ساله با هم در کنار جاده نشسته و با هم شعر می خواندند و با التماس از رهگذران کمک می خواستند برای پول درآوردن. یکی از مراکز مهم گدایان، جلو کوهی بود که غار حراء در آن واقع است. در آنجا اگر انسان غافل می شد، دست در جیب بغل او می کردند ظاهراً حکومت در ده پانزده سال اخیر از گدایی جلوگیری کرده است و من در سال ۱۳۵۵ که باز مشرف شدم، گدا کمتر دیده می شد. هوای مکه گرم و مرطوب، هوای مدینه بالنسبه معتدل و هوای جدّه گرم است و با اینکه در کنار دریا قرار گرفته، رطوبت آن کمتر از مکه است.

در مکه و جدّه درخت و گیاه کم است و آب روان دیده نمی شود،

مقداری درخت و گل و سبزه بار آورده‌اند اما در مدینه باغ و نخلستان و سبزی کاری و ینجه‌زار فراوان است و چند صد چاه عمیق و نیمه عمیق در اطراف آن احداث کرده‌اند که وقتی انسان در کوچه باغها و اطراف شهر می‌رود، صدای موتورهای آنها، گوش را میازارد.

در مکه، بیشتر ساختمانها، آپارتمانی و چند طبقه است حتی ده طبقه و بیشتر و از بافت قدیم، اثر زیادی باقی نمانده است، به عنوان نمونه، بازار ابوسفیان و شعب عامر و چند جای دور افتادهٔ دیگر، اکنون به همان حال سابق باقی است.

در مدینه هم بیشتر ساختمانهای قدیمی تبدیل به آپارتمان شده و می‌شود. تا چند سال پیش در سمت مغرب بقیع تا حدود مسجد النبی ﷺ کوچه‌ای بود به نام کوچهٔ بنی هاشم که نشانه‌ای بود از کوچه‌های چند قرن پیش و می‌شد احتمال داد که نمونه‌ای بود از کوچه‌های اوایل ظهور اسلام. کوچه‌ای دارای انحرافهای متعدد، دیوارهای بلند خشت و گلی و به ندرت از سنگهای نتراشیده، خانه‌هایی محقر با درهای کوتاه و دالانهای تاریک که بیشتر، محل سکونت سیاهان بود از قرار مسموع، آن کوچه را از بین برده‌اند و به جای آن خیابان کشیده‌اند و نیز در جنوب مسجد النبی ﷺ با فاصلهٔ یک کوچه هفت هشت متری کوچه‌ای بود باریک و با پیچ و خم و خانه‌ای منسوب به امام صادق علیه السلام که در اختیار اداره اوقاف مدینه است و هر کس که ابلاغ امامت مسجد پیامبر ﷺ را دریافت بکند خانه را در اختیار او قرار می‌دهند و نیز خانهٔ دیگری منسوب به ابو ایوب انصاری که مقام نبوت ﷺ پس از هجرت از مکه به مدینه در آنجا نزول اجلال فرمود،

همچنین کتابخانه معروف عارف حکمت که در یک بنای قدیمی واقع بود. من در سالهای اخیر توفیق تشرف پیدا نکرده‌ام ولی شنیده‌ام که همه اینها را برای نوسازی از بین برده‌اند.

در آن کشور، دزدی و جیب‌بری به ندرت اتفاق می‌افتد، علت آن مجازات شدید برای دزدان و جیب‌بران است که اگر کسی دستش را برای ربودن و حتی برداشتن مال غیر دراز کند و آن را لمس کند و ثابت شود، بی‌درنگ دستش را قطع می‌کنند و در همین سفر آفریقا یکی از روزهایی که در مکه بودیم هنگامی که می‌خواستیم از در بزرگ جنوبی مسجدالحرام وارد شویم، جمعیت انبوهی جلو در گرد آمده بودند، علت را پرسیدیم، گفتند هم‌اکنون دست یک نفر را قطع کردند. بنابراین، کم‌بودن دزدی از بیم قطع دست است نه از جهت ایمان به حرمت آن. در ایام حج که ازدحام هنگام طواف بسیار زیاد است و مردم به هم فشرده‌اند، جیب‌بری و در حال مُخَرَّم بودن، ربودن همیان حجاج رایج است، چون در چنین وقتی بعید است دزد گرفتار شود.

تصادف با ماشین هم کم اتفاق می‌افتد زیرا بنا بر نوشته امین‌الممیز، سفیر عراق در زمان ملک سعود، وی مقرراتی وضع کرد که اگر از هر کس، عملی برخلاف مقررات راهنمایی سر بزنند به یکسال زندان محکوم می‌شود و اگر راننده‌ای هر کس که باشد، در رانندگی موجب مرگ کسی بشود، فی‌الحال اعدام می‌گردد. این امر چنان شدید بود که همهٔ مأمورین سیاسی و سفیران خارجی را به وحشت انداخت.^(۱)

۱. المملكة العربية السعودية كما عرفتها ص ۱۳۵ و ص ۱۳۶.

درباره ساکنان این سه شهر

ساکنان مکه بیشتر از بازماندگان عربهای شمالی (حجازی) و بخصوص از قبایل قریش هستند. از عربهای دیگر به ویژه از جنوب شبه جزیره نیز و بالاخص یمن، در آنجا فراوان یافته می شوند. از کشورهای غیرعربی، ظاهراً قدیمیترین مجاوران حرمین شریفین، گروهی از مردم ازبکستان و تاجیکستان به خصوص از شهرهای سمرقند و بخارا بوده اند که فرزندان ایشان اکنون در دو شهر مکه و مدینه مجاورند، و هنوز کمی به زبان فارسی آشنایی دارند و مردم آن دو شهر به آنان خراسانی می گویند، کوچه هایی هم به نام سمرقندی و بخارایی وجود دارد، دیگر هندی و پاکستانی و افغانی که بیشتر به کسب یا کارگری اشتغال دارند.

از زمانهای قدیم، جمعی از ایرانی ها در حرمین شریفین مخصوصاً در مدینه مجاور شدند که بیشتر ایشان از علمای معروفند و چند تن از آنان ملقب به جارالله و امام الحرمین هستند، امروز هم در مدینه چند ایرانی مجاور هستند که به همت آنان، مکانی به نام مهدیه در محله مخاوله بنا گردیده که هدف آنان فعالیت برای شناساندن طریقه جعفریه بوده است، اما گویا حکومت سعودی از فعالیت آن جلوگیری کرده است. باز بدانگونه که گفته می شد، در بازار مکه چند تاجر یزدی، مشغول کسب و کارند و همانطور که گفته شد. تعدادی پاکستانی و هندی و افغانی نیز در مکه و مدینه مقیم هستند.

اهل جدّه مردمانی مؤدّب و مهربان هستند، اگر کسی آدرسی بپرسد

یا راهنمایی بخواهد، با گشاده‌رویی پاسخ او را می‌دهند. بیعاری و سر و صدا در خیابانها و بازارهای جدّه تقریباً دیده نمی‌شود، قهوه‌خانه‌ها و آب‌میوه‌فروشیها که بیشتر آب پرتغال و آب موز می‌فروشند، بالنسبه نظیف هستند با اینکه در کشور سعودی انواع درختان میوه مخصوصاً میوه‌های سردسیری و استوایی کمتر به عمل می‌آید، معه‌ذا شاید کم میوه‌ای بتوان یافت که در میوه‌فروشی‌های جدّه یافته نشود.

در مکه و مدینه اغلب مردم و کسبه خوش‌برخورد و خوش‌زبانند اما در خیابانها و اماکن عمومی، سر و صدا و گاهی بی‌تربیتی شنیده و دیده می‌شود.

رانندگان به خصوص در مکه دائم و بدون جهت بوق می‌زنند که به راستی گوش خراش و آزار دهنده اعصاب است. در این شهر قهوه‌خانه‌ها و مهمانخانه‌ها بیشتر کثیف و پرمگس است، غذاها اغلب بسیار تند است و قابل خوردن نیست، وضو خانه‌های اطراف مسجدالحرام، خالی از نظافت و آلوده و تاریک است.

در مدینه متکدّی و سائل به کف کم و بیش وجود دارد و افراد بی‌عار و بی‌تربیت کمتر دیده می‌شوند. برخورد مردم با غربا و مسافرین خوب است.

اهل این شهر مقدّس، متدّین و در انجام امور دینی بسیار جدّی هستند. مهمانخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها تا حدّی نظیف و کم‌مگس است، غذاها مطبوع و قیمت‌ها هم عادلانه است.

یکی از آداب اسلامی که در این سه شهر (دیگر شهرها را نمی‌دانم) به خوبی رعات می‌شود، رسم سلام کردن است، همه و می‌توان گفت

بدون استثناء هنگام وارد شدن در اتوبوس و تاکسی و مغازه و در هر جا، سلام می‌کنند و طرف با وجه بهتری جواب می‌دهد و درست به آیه مبارکه ۸۶ سوره نساء عمل می‌کنند که: **وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها**. و نیز آیه ۶۱ سوره مبارکه نور که **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَاكَّةٌ طَيِّبَةٌ**.

سلام و تحیت سرآغاز دوستی و موجب حسن تفاهم میان انسان‌ها است، دو تن که یکی سلام می‌دهد و دیگری جواب، با این امر یک نوع آشنایی و محبت در میان‌شان برقرار می‌گردد. اما با افسوس باید گفت که این ادب عالی که نشانه‌ای از ادب اسلامی است در اثر غرب‌زدگی که کسی تا دیگری را شناسد یا به او معرفی نشده باشد، به او اعتنا نکند، در بین گروهی از مسلمانان رعایت نمی‌شود و زننده‌تر و غیرانسانی‌تر این که پاره‌ای از افراد جواب سلام را نمی‌دهند، گویی جواب سلام را ندادن که در آیه مزبور به آن امر شده، نوعی تشخص و عنوان برای خود به حساب می‌آورند که باید به حال این افراد افسوس خورد.

به سوی آدیس آبابا

در روز نهم در جدّه، از شرکت هواپیمایی اتیوپی اطلاع دادند که امشب یک هواپیمای اتیوپی از جدّه به آدیس آبابا پرواز می‌کند و برای ما که قبلاً قرار بود با هواپیمای آلیتالیا پرواز کنیم، در این هواپیما جا رزرو شده است.

شب به فرودگاه رفتیم، پس از انجام تشریفات معمولی در ساعت ۵/۱۵ صبح به وقت جدّه هواپیمای غول‌پیکر اتیوپی از زمین برخاست،

بر بدنه هواپیما تصویر شیری که نشانه مخصوص کشور اتیوپی است نقش بسته بود و در داخل هواپیما مطابق معمول کشورهای آفریقایی، تصاویر بسیاری از حیوانات و اشیاء مربوط به آفریقا بر روی دیوارها و اطراف صندلی‌ها نقش کرده بودند. مهماندارها چند خانم و آقای حبشی بودند که با صبحانه از مسافران پذیرایی کردند.

مسیر هواپیما به طرف جنوب و به سوی خط فرضی استوا است که مبداء عرض جغرافیایی است. عرض جغرافیایی جدّه ۲۲ عرض شمالی و عرض شمالی آدیس آبابا ۴ درجه عرض شمالی است و از این پس، قبله در طرف شمال واقع است.

هوا کم‌کم روشن می‌شد و هواپیما پس از گذشتن از روی دریای احمر وارد قاره آفریقا شده است، از بالا که به پایین نگاه می‌کنی، پیداست که منطقه تغییر کرده و صحرای خشک و خارهای مُغیلان، جای خود را به سرزمینهای سرسبز و جنگل‌های انبوه و دریاچه‌های پر آب، داده است، رودخانه‌ها همچون ریسمانی سفید و پریچ و خم در وسط دشتها و کوهستانها جاری است.

هواپیما پنج دقیقه به ساعت ۷ صبح مانده در فرودگاه آدیس آبابا به زمین نشست، نزدیک به دو ساعت در راه بودیم. نخستین چیزی که هنگام قدم نهادن در سالن فرودگاه جلب نظر می‌کرد، یک خانم گروهبان مسلح هفت تیر به دست و چند سرباز مسلسل به دست بود.

تشریفات فرودگاه انجام یافت، این تشریفات که تقریباً بین‌المللی است عبارت است از ارائه گذرنامه به پلیس فرودگاه و تحویل کارتی که در آن سؤالات متعددی و به دو زبان یا سه زبان از جمله زبان کشور

مورد نظر است و در داخل هواپیما پر می‌شود و ارائه دفتر بهداشت مشتمل بر تلقیحات معمولی از قبیل آبله و وبا و در سفر به آفریقا بر ضد تب‌زرد.^(۱)

جامه‌دانها بر روی نوارهای گردان رسید و به سوی شهر حرکت کردیم. فاصله فرودگاه تا شهر در حدود ده کیلومتر است. طرفین جاده مستور از سبزه و گل و درخت، هوا بسیار با طراوت و لطیف و همانند بهار مازندران فرح‌افزا. چهره‌های مردمی که در اطراف جاده در آمد و رفت بودند، قهوه‌ای و نمکین، لباس مردان عبارت از یک پارچه سفید و گاهی رنگهای دیگر که حمایل وار در جلو سینه و پشت شانه به طرف پایین گره می‌زنند و لنگ مانندی به کمر بسته‌اند که مجموع آنها بی‌شباهت به جامه‌ احرام حج نیست و لباس زنان نیز از چند قطعه پارچه است که در آن به طور کامل پوشیده و محفوظ هستند و زن و مرد عموماً پاهایشان برهنه است. بعداً خواهیم گفت که لباس طبقات مختلف شهرنشین و روستایی و قبیله‌ای و مسلمان و مسیحی و پیروان آیین‌های محلی، به کلی با یکدیگر متفاوت است.

وارد شهر شدیم و پس از پیمودن مسافتی اندک به هتلی که قرار بود وارد آن شویم رسیدیم این هتل که هتل قیون GHION نام داشت و

۱. در سفر به کشورهای آفریقایی گذشته از تلقیحات معمولی، تلقیح بر ضد تب زرد ضرورت دارد و اگر در دفترچه بهداشت، این تلقیح قید نشده باشد، مسافر حق خروج از فرودگاه را ندارد، تب زرد که بسیار خطرناک است از نیش نوعی مگس عارض می‌شود اثر تلقیح مزبور تا ده سال است. تلقیحات مربوط به مسافرت به کشورهای خارجی، باید در انستیتو پاستور انجام یابد.

بسیار مجلل و مجهز و پاکیزه بود در محلی مرتفع و با صفا قرار داشت. در روز اول، غذا به طور سلف سرویس بود و همه گونه غذا و سالاد و انواع شیرینی به حدّ وفور گذاشته شده بود، چند تن از همراهان از انواع خوراکی ها خیلی بیشتر از حدّ لزوم برداشتند که شاید نیمی از آن بدون مصرف باقی ماند، مستخدمان سیاه پوست از این عمل به خشم آمدند و گذشته از این که سلف سرویس را برچیدند، نگاهشان هم تحقیرآمیز بود. در هر حال، لازم بود پولمان را به پول اتیوپی تبدیل کنیم، بنابراین در دفتر هتل، چند چک مسافرتی (تراولر چک) را تبدیل کردیم پول رایج آن کشور، دلار اتیوپی است که در آن روز با سه تومان برابر بود.

آدیس آبابا

آدیس آبابا یعنی گل تازه یا گل همیشه بهار و به زعم بعضی، آدیس تحریف کلمه حدیث عربی است^(۱) به معنی تازه و نو. به راستی این شهر همچون گل تازه ای است که خزان ندارد، هوای آن در تمام فصول سال معتدل و با طراوت و زمین سرسبز و پرگل است. درجه حرارت در این شهر کوهستانی و مرتفع، هیچگاه از ۲۴ و ۲۵ درجه سانتی گراد تجاوز نمی کند، و ارتفاع آن از سطح دریا در حدود دو هزار متر است.

اطراف شهر، جنگل و تپه های سرسبز و خود شهر مثل این است که در جنگلی پرگل و درخت خیابان و ساختمان احداث کرده باشند،

۱. می دانیم که زبان امهری که زبان رسمی اتیوپی است از جمله زبانهای سامی و با عربی هم ریشه است.

خیابانها وسیع و با صفا خلوت با ساختمانهای مجلل و چند طبقه، آب آشامیدنی در آن به قدری شیرین و گواراست که گویا مقداری قند در آن ریخته شده است و من نظیر آن را در هیچ جا ندیده‌ام. آدیس آبابا در سال ۱۸۸۷ به دستور منلیک MIENELIK امپراتور معروف حبشه تأسیس شد و محل آن قبلاً بیشه و جنگل بوده است.



منظره‌ای از شهر آدیس آبابا

دیداری از شهر آدیس آبابا

در شهر آدیس آبابا، پایتخت اتیوپی متجاوز از یک میلیون نفر سکونت دارند و مانند اغلب شهرهای جهان از دو قسمت اعیان نشین و فقیرنشین تشکیل شده است. قسمت اعیان نشین که کاخ امپراتوری هم در این قسمت است دارای خیابانهای عریض و نظیف و زیبا و آسفalte با میدانهای وسیع و فروشگاههای بزرگ و مجهز و ساختمانهای چند طبقه است. در کنار خیابانها پارکومتر نصب شده و رانندگان رعایت مقررات راهنمایی را می کنند، به ندرت بوق می زنند و اگر ببینند عابری به خصوص از غیر مردم آن کشور قصد عبور از عرض خیابان را دارد، توقف می کنند و با لبخند اشاره می کنند که عبور کند.

در این قسمت از شهر لباس عموم عابرین، لباس معمولی و همان کت و شلوار است و به ندرت کسی با لباس محلی دیده می شود. یکی از بزرگترین و زیباترین خیابانهای آدیس آبابا به نام ژنرال دوگل سردار و رئیس جمهوری معروف فرانسه است. ظاهراً علت این نامگذاری نوعی قدردانی از دوگل است که در اواخر جنگ دوم جهانی، از جمله قیام کنندگان در برابر قوای هیتلر و موسیلینی بود که به شکست آن دو منتهی شد و یکی از آثار این شکست، آزادی کشور اتیوپی و رهایی آن از دست دولت ایتالیا و بازگشت امپراتورهایله سلاسی از لندن به کشور خود بود.^(۱)

۱. در سال ۱۹۳۵ ایتالیا که از دیرباز قصد تصرف کشور اتیوپی را داشت، طبق تصمیم موسیلینی با سپاهی گران به آن کشور هجوم برد. سپاه ایتالیا مجهز به تازه ترین وسائل جنگی و سپاه اتیوپی بیشتر به وسائل قدیمی از قبیل نیزه و تیرکمان و چماق مجهز بودند. در نتیجه، شکست خوردند امپراتور به لندن گریخت و ایتالیا، اتیوپی را تصرف کرد.

در قسمت فقیرنشین خیابانها و کوچه‌ها کثیف و گِلناک^(۱)، دکانها محقر، ساختمانها کلبه مانند، مردم فقیر با لباسهای مندرس محلی، بیکاره و گدا به حدّ وفور فروشنده‌های اجناس محلی که اغلب کودکان ده پانزده ساله هستند و نزاع آنها با یکدیگر مخصوصاً اگر یک مشتری خارجی ببینند که هر یک کوشش می‌کند او را به طرف اجناس خود جلب کند.

دیدنیهای شهر

از جمله دیدنیهای فراوان شهر آدیس آبابا، کاخ امپراتوری است. در آن وقت امپراتور هایله سلاسی، در اریکه قدرت مستقر بود. امپراتوری حبشه (اتیوپی) از امپراتوری‌های قدیمی جهان است، امپراتورها خود را از نسل حضرت سلیمان عليه السلام می‌دانستند و معتقد بودند که پس از ازدواج سلیمان عليه السلام با ملکه سبا فرزند پسری به وجود آمد که نام او را مِیلِیک گذاشتند و سلیمان او را به فرمانروایی حبشه فرستاد و اولاد او نسل بعد نسل، امپراتوری آن سرزمین را عهده‌دار بودند که آخرین آنها هایله سلاسی بود.^(۲) به این مناسبت در جمله القابی که برای آنها ذکر می‌شد، این دو صفت بود قهرمان آب و گل و وارث ملک سلیمان.

۱. در اتیوپی باران زود به زود می‌بارد.

۲. هایله سلاسی، چند سال بعد با غلبه کمونیستها بر اتیوپی از سلطنت خلع شد و پس از زمان اندکی، زندگی را بدرود گفت.



قلعه‌ای در اتیوپی

در هر حال، کاخ امپراتوری، در مرکز شهر و در گوشه‌ای از میدان وسیعی واقع است. هنگامی که ما به آنجا رفتیم، در بزرگ کاخ بسته بود اما فضای وسیع آن از پشت ترده‌های کوتاه به خوبی دیده می‌شد و چند تن از افراد گارد مخصوص به پاسداری مشغول بودند. در گوشه دیگر همان میدان و تقریباً در برابر کاخ، پارکی زیبا و پرگل و با صفا قرار دارد که در وسط آن ساختمانی بزرگ و مدوّز و به سبک کلاه فُرنگی، بنا گردیده است دور تا دور آن ساختمان، نزدیک به زمین پارک ایوان‌های عریضی است که در هر یک، یک شیر یا دو شیر عظیم الجثه نگهداری می‌شود، این شیرها که شمار آنها شاید به بیست قلاده و بیشتر بالغ گردد و از نظر بزرگی جثّه، کمتر می‌توان برای آنها همانندی یافت، ممکن

است بدین جهت بوده باشد که شیر سمبل و علامت، اتیوپی است و برای نشان دادن عظمت این سمبل بیش از آنچه در باغهای وحش معمول است از آنها توجه می‌کنند و گوشت کافی به آنها می‌دهند و از طرفی دیگر می‌خورند و می‌خوابند و هیچ جنب و جوش و جست و خیز و دوندگی ندارند و در نتیجه تنبل و لهر شده‌اند و گرنه ما بعداً که زندگی شیرها را در جنگلهای کنیا به طور طبیعی مشاهده کردیم هیچ نوع شباهتی به این شیرها نداشتند. همه چالاک، سینه پهن و کمر کشیده و باریک و بسیار زیبا و با وقار به خصوص شیر نر که یالهای افراشته اطراف گردن او عظمت خاصی به او می‌دهد.



شیر

می‌گفتند که در کاخ امپراتور شیری است آرام که خوی درندگی با از دست داده و اهلی شده است.



کرگدن

قصر منلیک MENELIK امپراتور اسبق اتیوپی که در اواخر قرن نوزدهم، ارتش ایتالیا را که به کشورش حمله‌ور شده بودند، به سختی شکست داده بود، در نزدیکی کاخ هایله سلاسی واقع است، مقبره او نیز در همان حدود قرار دارد.

کلیسای امپراتوری معروف به کلیسای تثلیث مقدس نیز در نزدیکی قصر مزبور است. در گوشه‌ای از آن نزدیک نمازخانه، ملکه سابق اتیوپی، همسر سابق هایله سلاسی به خاک سپرده شده است و قبر مجللی برای او ساخته‌اند و در جنب آن محلی برای دفن امپراتور شوهر او آماده کرده‌اند.

از محلهای دیدنی آدیس آبابا، ساختمان سازمان ملل آفریقا است

که در مواقع معینی نمایندگان کشورهای آفریقایی در آنها گرد می آیند و درباره مسائل مربوط به آن قاره بحث و گفتگو می کنند.

در سال ۱۹۶۳ رؤسای کشورهای آفریقایی در محل مزبور حضور یافتند و پیمانی را که هدف از آن وحدت ملل آفریقا بود، منعقد ساختند و آن را به جهانیان اعلام داشتند.

بنایی است باشکوه که در مکان مرتفعی واقع است و برای ورود به آن باید از پله های بسیاری بالا رفت.

دیگر میدان آزادی و ستون یادبود به یاد کشته شدگان اتیوپی در جنگ با سپاه مهاجم ایتالیا است که در پاورقی چند صفحه قبل به آن اشاره شده است. از میدانهای معروف دیگر، میدان ویکتوریا و میدان هایله سلاسی است.

موزه آدیس آبابا

قصر سابق امپراتوری، اکنون دانشگاه است و در همین محل موزه جالبی وجود دارد که تقریباً اشیایی که در آن قرار داده شده، مربوط به قاره آفریقا است. در مدخل موزه، تعدادی مجسمه شیر و چند پوست شیر است که آنها را از کاه پر کرده و به صورت شیر درآورده اند، در داخل موزه و در تالارهای متعدد آن، مجسمه های گوناگون از حیوانات و اشیاء مختلف و نیز مجسمه هایی از چوب دیده می شود، همچنین چند نوع شمشیر و خنجر و سرنیزه و فلاخن و تیر و کمان و چند نوع سبد و ظروفی از کدو و شکلهایی از پوست گوسفند، انواع جواهر، ظرفهایی با نقش و نگار کلیسایی، ظروفی سفالین قدیمی، مجسمه هایی از پشم

حیوانات و سائل قدیمی و ابتدائی کشاورزی، لباسهای رسمی سلاطین گذشته حبشه و مجسمه امپراتوری و اشیاء بسیاری از این قبیل در معرض دید تماشاکنندگان قرار داده شده است.

گردشی در خارج از شهر آدیس آبابا

ما چند نفر که با هم بودیم در نظر گرفتیم ماشینی بگیریم و برای آشنایی با روستاها و افراد بومی به اطراف شهر برویم. با یکی از راننده‌هایی که ماشین خود را جلو هتل پارک کرده بود سرگرم مذاکره بودیم مشاهده کردیم که مردی به نظر جاهل مسلک، نعره زنان و با خشم تمام با سرعت می‌آید و پس از پرخاش بسیار نسبت به راننده‌ای که با او مشغول مذاکره بودیم، در ماشین خود را باز کرد و از ما خواست سوار شویم، معلوم شد که نوبت آن مرد بوده و راننده مزبور می‌خواسته نوبت او را بگیرد. با آن مرد قرار لازم را گذاشتیم و حرکت کرد، راننده در ابتدا گمان می‌رفت مردی خشن و تندخو و جنجالی باشد اما پس از زمان کوتاهی که باب گفتگو گشوده شد معلوم گردید که مردی است تحصیل کرده و با کمال و زبان‌دان که گذشته از زبان امهری با زبانهای انگلیسی و فرانسه آشنایی کامل دارد و با زبان عربی هم تا اندازه‌ای آشنا است.

می‌گفت مسلمان شافعی مذهب و نامم ابوبکر است و بعد از این که دانست ما ایرانی هستیم، شمه‌ای از تاریخ قدیم ایران و حکومت هخامنشیان و کوروش و خشایار، بیان داشت و در ضمن راه هم مانند یک راهنمای ورزیده و مطلع درباره هرچه در راهمان قرار داشت، توضیح می‌داد.

عبورمان ابتدا از یک راه آسفالته و نوساز و از سمت جنوب آدیس آبابا بود، بعد از پیمودن مسافتی، دسته دسته روستاییان زن و مرد و کودک با لباسهای بومی در دو طرف جاده درآمد و رفت یا سرگرم کار بودند. از چند روستای پرجمعیت و مجموعه‌ای از کلبه‌هایی به سبک آفریقایی گذشتیم مظاهر فقر و پریشانی فراوان دیده می‌شد. در بین راه قهوه‌خانه و (بار) بسیار و با وضعی کثیف دیده می‌شد که جوانان بیکار در آنها سرگرم می‌گساری و زنان و لگردد با لباسهای زننده و وضعی ناهنجار در اطراف جاده و در جلو بارها و قهوه‌خانه‌ها درآمد و رفت بودند.

یکی از وسائل حمل انسان در آن نواحی عبارت است چیزی شبیه به نیمکت شکسته از تخته و چوب که دو چرخ در زیر آن تعبیه کرده‌اند و به اسب یا الاغ می‌بندند و سورچی و مسافر پهلوی هم می‌نشینند، تکیه‌گاه این وسیله بسیار کوتاه است و تقریباً قابل استفاده نیست. در چهل کیلومتری در نزدیکی قریه‌ای به نام دیبرزیت DEBREZEIT دریاچه کوچکی بود که به آن ین‌لیک (دریاچه سبز) می‌گفتند، آب این دریاچه از سطح زمینهای اطراف در حدود هشت متر پایین‌تر بود و رنگ آب آن سبز به نظر می‌رسید، در اطراف دریاچه و در پاره‌ای از نقاط دیگری که در راهمان بود، گیاه معروف کاکتوس فراوان دیده می‌شد، این گیاه که در ایران بوته کوچکی بیش نیست، در آنجا همچون درختی است با چند متر بلندی و بیخی قطور و گل‌هایی ریز و سفید. به چند دریاچه دیگر نیز برخورد کردیم، در اتیوپی دریاچه فراوان است.

مردم اتیوپی

کلمه اتیوپی که نام رسمی کشور حبشه است یعنی سرزمین مردم آفتاب سوخته ولی بهتر است گفته شود، سرزمین مردم قهوه‌ای رنگ. زیرا رنگ چهره مردم، سیاه به معنی سیاهی چهره کشورهای دیگر آفریقایی نیست (بدیهی است که مردم کشورهای شمال آفریقا، وضعشان از هر جهت چه رنگ و چه جهات دیگر، با مردم دیگر آفریقا تفاوت دارد). بلکه نه سیاه کامل هستند نه سفید کامل، چهره‌هایی نمکین، چشمانی درشت و جثه‌هایی کوچک و لاغر و متناسب، با ادب فراوان و برخورد خوب. یکی از نشانه‌های ادب مردم اتیوپی که نظیر آن را در ژاپن هم می‌توان دید تعظیم است، به خصوص در طبقات فقیر و کاسبهای جزء. تعظیم و تواضع افراد متکدّی از همه طبقات بیشتر و خاضعانه‌تر است. آنها که تعدادشان مخصوصاً در محله‌های فقیرنشین بسیار زیاد است، ابتدا تا آنجا که مقدور باشد، سرشان را فرود می‌آورند آنگاه با حال رقت‌باری طلب پول می‌کنند. در بازار بزرگ آدیس آبابا که بیشتر مربوط به مردم محلی است و همواره مملوّ از جمعیت است رقابت در فروش جنس میان کسبه خیلی زیاد است و هریک می‌کوشد، مشتری را به دکان خود جلب کند، فروشندگان که بیشتر آنها جوانان کم‌سن و سال و کودکان هستند، ابتدا در برابر انسان دست به سینه می‌ایستند سپس تعظیم غزایی می‌کنند به حدّی که سرشان تا به زانو می‌رسد، آنگاه با اصرار و سماجت زیاد، به خریدن جنس خود دعوت

می نمایند. اغلب اجناس آنها محلی و ساخت بومیان است که برای تزئینات خود یا برای فروش می سازند از قبیل گردن بندهایی با مهره هایی از چوب یا گوشواره و النگو به همان طرز بومی.

از چیزهای زننده ای که در خیابانهای آدیس آبابا، حتی در خیابانهای اصلی و درجه اول، مشاهده می گردد ادرار کردن در کنار خیابان است، در هنگام عبور مرتب دیده می شود که افرادی در پیاده رو پشت به خیابان و رو به دیوار ایستاده اند و بدون احساس شرمندگی مشغول ادرار کردن هستند، گویی این امر نه برای ادرار کنندگان قبحی دارد نه بینندگان آن را زشت می شمارند، نتیجه بد این کار، گذشته از زشتی آن این است بوی تعفن در همه جا، شامه را آزار می دهد.

یکی از مظاهر فقر آدیس آبابا کثرت فواحش است که یا در خیابانها پراکنده اند یا جلو بارها نشسته اند. از امور بسیار تأسف آور و ناراحت کننده این است که گاهی پسر بچه ده دوازده ساله ای جلو عابرین را می گیرد با زبان بازی ماهرانه ای آنها را به خانه های مخصوص دعوت می کند، موضوع قابل دقت در این باره هوش و استعداد عجیب این کودکان است که در اثر فقر و نبودن وسائل به جای رفتن مدرسه، استعدادشان در چنین راههای خطرناک و نابود کننده ای به هدر می رود.^(۱)

۱. بدیهی است که این جریانها مربوط به سال ۱۳۵۳ هجری شمسی و ۱۹۷۳ میلادی است
محتمل است که حکومت اتیوپی بعد از این تاریخ این نقائص را برطرف کرده باشد.

کلیاتی دربارهٔ اتیوپی

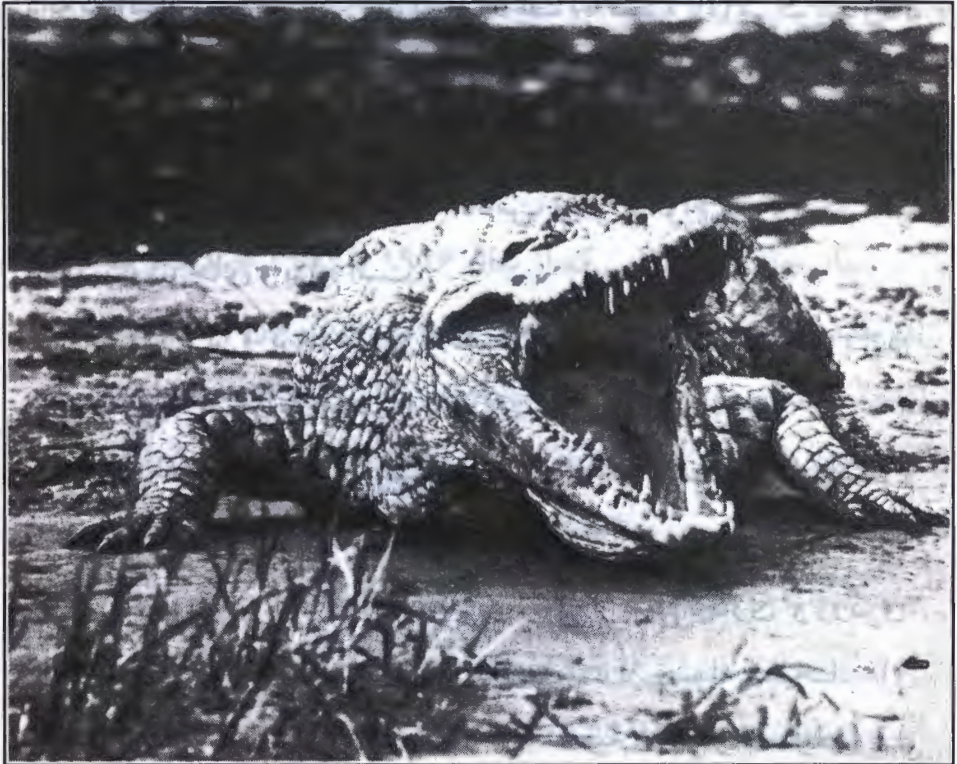
اتیوپی ETHIOPIE که در عربی و در زبان مسلمانان به آن حبشه گفته می‌شود کشوری است قدیمی و کوهستانی در شرق آفریقا با سی میلیون جمعیت که از اتحاد آن با اریتره امپراتوری اتیوپی یا حبشه تشکیل شده است، مجموع مساحت آن ۲۲۱/۹۰۰ کیلومتر مربع است، این امپراتوری از طرف مشرق محدود است به دریای احمر و سواحل سومالی فرانسه از جنوب به سومالی و کشور کِنیا از شمال و غرب به جمهوری سودان.

پایتخت فعلی اتیوپی شهر جدید الاحداث آدیس آبابا و پایتخت قدیم آن شهر آکسوم بوده است آن. کشور تا سال ۱۹۵۲ جز از بندر جیبوتی از سوی دیگری به دریا راه نداشت، اما از این سال به بعد در نتیجه اتحاد آن با اریتره، سواحل اریتره به طول تقریبی ۹۶۵ کیلومتر در دریای احمر، در اختیار آن قرار گرفت و دو بندر معروف مُصَوِّع و عَصَب از جمله بنادر اتیوپی به حساب آمد.

واحد پول اتیوپی دلار اتیوپی است که در این هنگام معادل دو تومان است.

در اتیوپی تاکنون یکصد و بیست و پنج نوع حیوان شناخته شده است از جمله فیل و کرگدن، روباه آبی (شناور) در نه‌رها و دریاچه‌ها، شیر در جنوب به سر می‌برد، دیگر گفتار، شغال، زرافه، گورخر، انواع آهو، بزکوهی که شاخ آن یک متر تا یک متر و سی سانت است. انواع بوزینه، گاومیش وحشی، پلنگ، انواع حیوانات اهلی و مرغان شکاری و

گونه‌هایی از پرندگان و مار و حشرات به حدّ وفور در آن کشور یافته می‌شود.



فیل و کروکودیل

با اینکه انواعی از صنعت و کارخانه‌های بسیاری در اقیانوس وجود دارد، معه‌ذا یک کشور کشاورزی محسوب می‌شود، زیرا خاک آن حاصلخیز است و محصولات گوناگون و مرغوبی در آن به دست می‌آید. وسائل زراعت همان وسائل قدیمی است اما به تدریج، وسائل امروزی معمول می‌گردد. چند مدرسه کشاورزی در اقیانوس دایر شده است.

از جمله محصولات عمده اتیوپی گندم است که چند نوع از آن به عمل می آید دیگر جو و ذرت زرد و سفید و نیز دانه های روغنی، نوعی دانه در اتیوپی به دست می آید که به آن تف (با کسرة تاء) می گویند و نان معمولی کشور مزبور که اَنْدَه جیره (با کسرة همزه و سکون نون و کسرة دال و جیم و فتحه راء) نامیده می شود از آن تهیه می گردد. از محصولات دیگر اتیوپی لیموی ترش، موز، آناناس، زیتون، انواع سبزی، نیشکر، پنبه، توتون، چای و برنج است.

مشهورترین و پرسودترین محصولات اتیوپی قهوه است که بر دو نوع بستانی و صحرائی است.

در آن کشور چون مراتع بسیاری وجود دارد، گوسفند و گاو و شتر و قاطر و اسب و الاغ فراوان است.

در آنجا به غیر از کارهای دستی قدیمی از قبیل نجاری و زرگری، کارخانه های جدیدی نیز تأسیس یافته است از جمله کارخانه های بافندگی هم از پشم، هم از پنبه، کارخانه تصفیۀ شکر و تصفیۀ روغن زیتون، کارخانه تهیه کفش، کارخانه سیمان و کبریت و چند کارخانه دیگر سرمایه های کشورهای خارجی نیز برای احداث پاره ای از کارخانه ها، به کار رفته است از جمله کارخانه نایلون سازی از طرف کشور تایوان، کارخانه کاغذسازی از طرف کشور آلمان.

از معادن اتیوپی که قسمتی از آنها مورد بهره برداری قرار می گیرد، معدنهای زغال سنگ، آهن، نفت، پلاتین، طلا، نقره، مس، پتاس، میکا است. یک شرکت آلمانی از سال ۱۹۵۹ و یک شرکت آمریکایی از سال ۱۹۶۳ سرگرم جستجوی نفت در دریای سرخ هستند.

اتیوپی دارای شانزده رود بزرگ است که در سال ۱۹۶۳ از آبشارهای آنها یکصد و نود میلیون کیلو وات برق تولید می‌شده که قسمتی از آن چون مصرفی نداشته به هدر می‌رفته است، (در این مدت ده یازده سال، هم تولید برق فزونی یافته هم مصرف آن).

چهار خصوصیت اتیوپی

جان جانتر آمریکایی که از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۵۲ چند بار به قاره آفریقا سفر کرده و اطلاعات عمیق و جالبی از آن قاره به دست آورده، نتیجه مطالعات و بررسی‌های خود را در کتابی که با نام (قاره‌ای تاریک که روشن شدن آن آغاز گشته است) و در سال ۱۹۵۳ انتشار یافته چنین گفته است: اتیوپی در میان کشورهای آفریقا با دارا بودن چهار خصوصیت در نوع خود منحصر به فرد می‌باشد:

۱- دولت اتیوپی گذشته از مصر، قدیمیترین دولتهای آفریقایی است و تفاوتی که با مصر دارد این است که جز در فاصله سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۱ که در اشغال حکومت ایتالیا قرار داشت، هیچگاه زیر سلطه بیگانگان نبوده است.

۲- دولت آن، دولتی است مسیحی و عریق در مسیحیت از زمانهای دور و اینکه مسیحی بودن آن در نتیجه تلاشهای مبلغان و مبشران نبوده است.

۳- مردم اتیوپی بدانگونه که بسیاری از افراد گمان می‌برند از نژاد سیاهان و زنگیان نیستند و با اینکه در میان آنها، افراد زنگی یافته می‌شود، اما مردم آن مخصوصاً طبقه حاکمه و قهوه‌ای رنگها که در

سرزمینهای میانه اتیوپی ساکن هستند، خود را زنگی یا از نژاد زنگی نمی دانند، بلکه صرف نظر از رنگ پوستشان خود را از نژاد سفید می دانند و می گویند که سیاهان سرزمین ما، بردگانی هستند که از سودان یا سرزمینهای دیگری که مردم آنها زنگی می باشند به اتیوپی آمده اند.

۴- در اتیوپی، اروپاییان در خدمت مردم هستند و این برعکس جریانی است که در کشورهای دیگر آفریقایی حاکم است که در برابر استعمار خاضعند.

این نویسنده بعداً با تفصیل تمام شرح می دهد که چگونه هر قسمت از کارها و شئون حکومتی اتیوپی را، اروپاییان یا آمریکاییان اداره می کنند، آنگاه می گوید که از این امر که همه امور اتیوپی در دست بیگانگان است در می یابیم که نفوذ اجنبی در حبشه، عمیق است.^(۱)

تاریخ

مردم اتیوپی، تاریخ کشور خود را به هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام می رسانند و امپراتوران، خود را از نسل سلیمان علیه السلام و ملکه سبا می دانند و معتقدند که نخستین فرمانروا، پسر سلیمان از ملکه سبا است که مینلیک اول نام داشت.^(۲)

۱. سفرنامه مزبور ترجمه عربی با نام (داخل آفریقا) ج ۲ از صفحه ۹۱ به بعد.

۲. طبق نوشته دائرةالمعارف اسلامی شیعه در سال ۱۹۱۳ مردی به نام لیج لیا سو زمام امور حبشه را در دست گرفت و می گفت که من از اولاد پیامبر اسلام علیه السلام هستم نه از اخلاف سلیمان، او خود را مسلمان خدا خاند و بر پرچم حبشه شهادتین را با حروف حبشی نوشت. (ج ۵ ص ۹۲).

در قرنهای ۱۷ و ۱۸ جنگهای داخلی در آن کشور جریان داشت که در نتیجه آن بیشتر آثار تاریخی از میان رفت. در اواخر قرن ۱۹ منلیک دوم، فرمانروای معروف و مقتدر، زمام امور را در دست گرفت و شهر آدیس آبابا را پی افکند و هم او بود که در سال ۱۸۹۵ م سپاه انبوه ایتالیا را که به عزم تصرف و تحت‌الحمايه قرار دادن اتیوپی به آن حمله کرده بودند شکست سختی داد.

در سال ۱۹۳۰ راس تاخری، نوه برادر منلیک دوم به امپراتوری اتیوپی رسید و نام هایلده سلاسی را که به معنی نیروی مثلث است (اشاره به تثلیثی که مورد اعتقاد مسیحیان است) بر خود نهاد.

در سال ۱۹۳۵ سپاه ایتالیا به دستور موسیلینی دیکتاتور ایتالیا به اتیوپی حمله برد و آن را به تصرف آورد و امپراتور به انگلستان پناهنده شد. در سال ۱۹۴۱ قوای متفقین، اتیوپی را از چنگ سپاه موسیلینی رها ساختند و امپراتور به وطن خود بازگشت.^(۱)

امپراتور هایلده سلاسی

نویسنده سابق الذکر آمریکایی جان جانتر که چند سفر به اتیوپی کرده و مدّتی در آنجا بوده و بارها امپراتور را دیده و با وی ملاقات داشته

۱. در سال ۱۹۷۵ هایلده سلاسی درگذشت و در اثر مرگ او کشور بلاتکلیف ماند، در سال ۱۹۷۷ کودتایی از طرف افسران مارکسیست انجام یافت و رهبری حکومت اتیوپی در دست ژنرالهایلد ماریام قرار گرفت و او با کشورهای کمونیستی روابط دوستانه‌ای برقرار کرد بنابراین نوع حکومت اتیوپی اکنون جمهوری مارکسیستی نظامی است و از چهارده استان تشکیل یافته است.

وضع او را و وضع مردم را با او در کتاب خود وصف کرده که به ذکر خلاصه‌ای از آن پرداخته می‌شود:

چون به آدیس آبابا رسیدیم (ظ - در سفر اول) از فرودگاه سوار ماشین یکی از دوستان شدیم (تا به شهر رویم) ناگهان راهنمای ما فریاد کشید که پناه بر خدا، این امپراتور است که می‌آید. قصد وی از این سخن، استهزا یا پایین آوردن قداست امپراتور نبود زیرا فریاد او مانند کسی بود که به طور ناگهانی با یکی از مظاهر طبیعت (از قبیل طوفان یا زلزله) برخورد کرده باشد.

در نزدیکی یکی از پیچ‌های جاده یک ماشین زولزرویس پیدا شد که پرچم مخصوص امپراتوری را حمل می‌کرد.

مردم با شتاب تمام، خرهایی را که راه را بر ماشین امپراتور بسته بودند، پراکنده ساختند و خود به خاک افتادند، تمام ماشین‌ها متوقف شدند، ماشین ما و دیگر ماشینها نیز توقف کردند و همراهان ما به طرف مسیر امپراتور شتافتند و به شدت کمرشان را خم کردند، ماشین امپراتور مانند باد صرصر از راه رسید و او که در داخل آن نشسته بود و در اطراف او چند بالش قرار داشت، توقف کرد و مؤذبان به خم کردن سر و تن خود، تحیت مردم را پاسخ گفت و به راه خود ادامه داد.

جان جانتر سپس می‌گوید: بعد از چند روز توقف ما در آدیس آبابا، من و همسرم با قرار گرفتن در برابر اعلیحضرت امپراتور، تشرّف حاصل کردیم (در اتیوپی کمتر کسی است که از او فقط به اعلیحضرت تعبیر کند و کلمه امپراتور را نگوید) من از ملاقات با بسیاری از ملوک جهان بهره‌مند شده‌ام اما به گمان من، امپراتور اتیوپی بافت جداگانه‌ای است

(که هیچ یک از ملوک مانند او نیست) زیرا قاطعیت تشریفات درباری اتیوپی، به آداب و رسوم بازگشت می‌کند که چندین قرن از آن می‌گذرد و تا گذشته‌ای نزدیک رجال درباری چون داخل اطاق امپراتور می‌شدند به خاک می‌افتادند و بر روی شکم خود می‌خزیدند و کیفر کسی که در این عمل سستی ورزد این بود که دو لب و زبان او بریده شود.

اما پس از این که این نظام تحت تأثیر غریبها قرار گرفت، امپراتور نظام دربار سوئد را سرمشق خود قرار داد.

برای رفتن نزد امپراتور دشواریهایی برای من پیش آمد که یک قسمت آن مربوط به اندام و لباس من بود زیرا به من می‌گفتند باید پالتوی زیبا (ظ - رسمی) و شلوار خط دار بپوشی که من هیچ یک از آنها را نداشتم.

در آدیس آبابا هم کسی را پیدا نکردم پالتوی را که مناسب من باشد، به من بفروشد، سرانجام اجازه داده شد با پالتوی مشکی (یا تیره رنگ) نزد او بروم. آنگاه دوستانم قواعدی را که هنگام وارد شدن بر امپراتور باید رعایت کنم به من آموختند. نخست این که سه بار خم شوم، یک بار در جلو درگاه اطاق، بار دیگر چون به وسط اطاق می‌رسم، سه دیگر هنگامی که در جلو او قرار می‌گیرم. همسرم هم سه بار، کمی خم شود، دیگر آن که چون از پیشگاه امپراتور مرخص می‌شوم، سه بار خم شوم بدین صورت که پشتم به در اطاق باشد و به طور قهقرا برگردم تا از اطاق بیرون روم و من به کاملترین وجه، این مراسم را انجام دادم.

هیلا سلاسی به گونه‌ای موقر، بر تخت کوچکی نشسته بود و جامه‌ای از کتان که ردیفی از نشان‌ها آن را می‌آراست، در بر داشت و با

اینکه خود، زبان انگلیسی را نیک می دانست، معه‌ذا یک مترجم انگلیسی به نام مسترورک، سخنان او را که با زمان امهره‌ای ایراد می کرد، برای من ترجمه می نمود، پس از بیست دقیقه، مسترورک اطاق را ترک کرد در غیاب او، امپراتور با زبان فرانسه که آن را خیلی بهتر از من می دانست سخن می گفت و نیازی به مترجم نبود اما پس از بازگشت مسترورک، به حال اول برگشتیم.

قامت امپراتور، کوتاه‌تر از آن بود که در عکسهای او دیده می شد در روی تخت او دوسگ کوچک که از ایالات متحده برای او آورده بودند پهلوی او بودند که در ضمن سخن گفتن با ما با آنها بازی می کرد.^(۱)

زبان

زبان رسمی و کلیسایی در اتیوپی زبان اَمْهَرَه AMHARAS ای است که از جمله زبانهای سامی به حساب می آید و از همین روی به زبان عربی شباهت دارد، و پاره‌ای از الفاظ آن با اندکی تغییر همان لفظ عربی است مثلاً عدد ده را اَسْرَه می گویند و لقبی که در جلو نام رجال حکومتی می آید راس است که اولی با عشرة عربی تفاوت چندانی ندارد و دومی همان رأس عربی است که به جای همزه، الف به کار می رود.

بنا به نوشته جان جانتر سابق الذکر کلمه اَمْهَرَا به معنی مردان کوهستانی است و بنابراین مأخوذ از زبان عبری می باشد، این زبان خطی مخصوص به خود دارد که بسیار پیچیده و دشوار است و تنها جایی که

۱. خلاصه صفحه ۸۶ تا صفحه ۸۹ ج ۲.

در خارج از حبشه این لغت دشوار در آن تدریس می‌شود، مدرسه لغات شرقیه در پاریس است. کتابهای اندکی حتی در خود حبشه، به زبان امهری نوشته شده است^(۱).

لغت امهره‌ای زبان عموم مردم اتیوپی نیست و شاید بسیاری از مردم آن را نفهمند.

گذشته از زبانهای متعدد محلی، زبان عربی نیز در اتیوپی تا اندازه‌ای رواج دارد و شماری از الفاظ آن زبان وارد زبان امهره‌ای شده که در بیشتر آنها تحریف راه پیدا کرده و صورت دیگری یافته است.

دین و مذهب

مردم اتیوپی در روزگار قدیم و در آن زمان که شهر آکسوم مرکز آن کشور بود، بت پرست بودند. (هنوز هم شماری بت پرست در آنجا یافته می‌شود) در قرن چهارم میلادی دین مسیح علیه السلام وارد آن سرزمین شد، دین یهود نیز از راه یمن به آنجا راه یافت، از این پس کشور مزبور به تدریج یکی از مراکز مسیحیت به شمار آمد و کلیسای خاصی پیدا کرد. در قرن چهاردهم میلادی، به مناسبت خدماتی که سلاطین اتیوپی به دین مسیح کرده بودند، یک قطعه از صلیب اصلی به خاندان سلطنت اهدا شد و از آن زمان تاکنون به این مناسبت، هر سال، عید و مراسمی برپا می‌شود. بنابر آنچه گفته شد، امروز دین رسمی در اتیوپی، دین مسیح و

۱. ترجمه عربی با عنوان داخل افریقا ج ۲ ص ۱۰۷ و ۱۰۸ معلوم است که این مطلب مربوط به چهل و چند سال پیش است و ممکن است اکنون چنین نبوده باشد.

مذهب اُزُتْدُکُس است و خود امپراتور هم مسیحی معتقد و متعصبی است در آدیس آبابا و نقاط دیگر کلیساهای متعددی یافته می شود.

در کشور اتیوپی برای ترویج دین مسیح کوشش بسیار به کار می رود، هم اکنون متجاوز از یکصد مدرسه بتشیری و نزدیک به یکصد مدرسه مربوط به کلیسای حبشه در آنجا وجود دارد و سه هزار معلم از راهبان و کشیشان به تعلیم کودکان و جوانان مشغولند و کمکهای فراوان از خارج و داخل به آنها می شود.

تعدادی یهودی نیز در اتیوپی زیست می کنند، صهیونیست ها هم فعالیت می کنند و بسیاری از دانشجویان حبشی در فلسطین (اشغالی) به تحصیل مشغولند.^(۱)

دین اسلام

مسلمانان و مورخان اسلامی به امپراتوران حبشه، لقب نجاشی اطلاق کرده اند: در اوایل بعثت پیامبر اسلام ﷺ در آن اوقات که مشرکین قریش، مسلمانان را شکنجه و آزار می کردند چون نظر نجاشی نسبت به مسلمانان مساعد بود، پیغمبر ﷺ اجازه فرمود گروهی از مسلمین به حبشه هجرت کنند و بنا به قولی، مهاجرین اولین همین گروه هستند، نجاشی نسبت به آنان روی خوش نشان داد و به ایشان بسیار محبت کرد. مسلمانان مزبور، چند سال پس از هجرت پیامبر ﷺ به

۱. از گزارش هیئت دینی اعزامی از طرف کشور سعودی به آفریقا صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۳. این گزارش به صورت کتابی با عنوان: فی افریقۃ الخضراء (در آفریقای سبز) در لبنان چاپ شده است.

مدینه، در آنجا خدمت آن حضرت رسیدند. ظاهراً این نخستین بار است که اسلام وارد حبشه شده است.

در سال ششم هجری، پیغمبر ﷺ نامه‌هایی به سلاطین و فرمانروایان نوشت و آنها را به اسلام دعوت فرمود، از جمله نامه‌ای به نجاشی نوشت که با این جمله آغاز می‌شود: مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى النَّجَاشِيِّ مَلِكِ الْحَبَشَةِ و در ضمن آن فرموده است شهادت می‌دهم که خداوند، مریم را از روح خود که در وی دمید، بارور ساخت، همانگونه که آدم را آفرید و من تو را به خدای یگانه که شریکی ندارد، دعوت می‌کنم و این که از من پیروی کنی و به آن چه از سوی خدا برای من آمد، ایمان آوری که همانا من فرستاده خدا هستم، الی آخر.

نجاشی ایمان آورد و در ایمان خود راسخ بود. حتی بنا به گفته ابن هشام، نجاشی عمر و بن عاص را به اسلام دعوت کرد و حقانیت دعوت پیامبر ﷺ و اینکه وی بر مخالفان خود چیره خواهد شد، به او گوشزد فرمود و عمرو اسلام را پذیرفت.^(۱)

بنابر آنچه گفته شد، مسلم می‌گردد که دین مبین اسلام از اوایل بعثت در حبشه راه یافته و به تدریج توسعه پیدا کرده و با این که امروز دین رسمی در آن سرزمین، مسیحیت است و امپراتور خود مسیحی است، معه‌ذا بیشتر مردم مسلمان هستند و طبق پاره‌ای از احصائیه‌ها ۶۵

۱. تفصیل مطلب در سیره النبی ج ۳ ص ۳۱۸ و ۳۱۹ چاپ مصر تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید. مشرکین قریش عمر و عاص و چند تن دیگر را نزد نجاشی فرستاده بودند، تا مسلمانانی را که به آنجا هجرت کرده بودند به مکه بازگردانند.

درصد مردم، مسلمانند و تعداد مساجد، بسیار زیاد و از کلیساها افزونتر است. در آدیس آبابا چند مسجد وجود دارد که بزرگترین آنها مسجد جامع آنور می باشد. عامه مسلمین اتیوپی شافعی مذهبند و گروهی هم شیعه امامی اثناعشری در آنجا زیست می کنند که گرچه شماره آنان بر من معلوم نشد اما در چند مورد از جمله در فرودگاه شهر اسمره مرکز اریتره چون می فهمیدند ما ایرانی و شیعه هستیم، آهسته می گفتند ما نیز امامی هستیم. مسلمانان اتیوپی، بیشتر در منطقه هرر و در دوا و حما و عروسی و دسی و دوی اقامت دارند و مرکز اغلب شیعه، منطقه هرر است. اما ناحیه عمده محل سکونت مسلمانان در اتیوپی، منطقه اریتره و مخصوصاً مرکز آن شهر اسمره است که جداگانه مورد سخن قرار خواهد گرفت.

مسلمانان در محدودیت به سر می برند و روزنامه ها به این امر اشاره کرده اند. آنان چندی پیش برای به دست آوردن حقوق خود دست به تظاهراتی زدند که گویا گروهی از مسیحیان نیز با آنان هماهنگی کرده بودند.

آنچه مسلم می باشد این است که زمینه پذیرش و توسعه اسلام در اتیوپی و قسمتهای دیگر آفریقا فراهم است که اگر مبلغان اسلامی واجد شرایط (که با تأسف باید گفته شود که در آنجا یافته نمی شوند یا خیلی کم هستند) مانند مبلغان مسیحی، در آن نواحی وجود داشته باشند و مردم را از حقایق تعالیم اسلام به خصوص مبارزه اسلام با تبعیض نژادی آگاه سازند، نتیجه خوبی گرفته خواهد شد.

وضع مسلمانان

در اینجا مناسب به نظر می‌رسد مختصری درباره وضع مسلمانان حبشه، به نقل از گزارش هیئت اسلامی اعزامی از طرف کشور سعودی به آفریقا ذکر شود:^(۱)

قسمت اعظم مسلمانان اتیوپی به تجارت و زراعت اشتغال دارند. مشاغل نظامی و وزارت و منصب‌های بزرگ به حبشیان (مقصود مسیحیان است) اختصاص دارد، فرزندان مسلمانان، خیلی کم به فرا گرفتن علوم امروزی می‌پردازند، زیرا جمعی از آنان ترجیح می‌دهند فرزندان‌شان بدون معلومات و جاهل باقی بمانند ولی به مدارس غیراسلامی که تحت تأثیر وسیع مبلغان مسیحی قرار دارد نروند.

مسلمانان وظایف دینی خود را در مساجد و با آزادی انجام می‌دهند و خطیب می‌تواند در روز جمعه، خطبه‌ای را که صرفاً دینی باشد ایراد کند اما مطلبی را که مسلمین را برانگیزد و آنان را به مطالبه حقوقشان وادار کند، نباید بر زبان جاری سازد.

مسلمانان در اطراف و اکناف حبشه، مدارس و مکاتب دینی تأسیس کرده‌اند، لیکن بودجه آنان ضعیف است.

گروه بسیاری از مسلمین حبشه در اصل از عربهای مهاجر، به خصوص از مردم یمن هستند. جمعی از صوفیه از فرقه‌های قادریه و

۱. با عنوان فی افریقیة الخضراء از صفحه ۱۹۳ به بعد گزارش هیئت اعزامی که سفر آنان از ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۸۴ قمری آغاز شده و چند ماه ادامه یافته است ممکن است. این فاصله ده ساله وضع مسلمانان آنجا مخصوصاً در اریتره تغییر کرده باشد.

احمدیه و صالحیه نیز در آنجا سکونت دارند.

جمعی دیگر از مسلمانان آنجا از اهل هند و پاکستان می باشند. ذکر این مطلب نیز در این مورد مناسب است که مردم سومالی، همسایه حبشه، عموماً مسلمانند و پاره‌ای از قبایل آنجا، خود را از اولاد عقیل بن ایطالب می دانند.

اریتره ERITRE

ما هنگام رفتن از آفریقای جنوبی به قاهره، چند ساعتی در شهر آسمَره ASMARA مرکز اریتره توقف کردیم و این مدت برای اطلاع از وضع آنجا به طور عموم و بالاخص وضع اسلام و مسلمانان، کافی نبود، از این روی با استفاده و اقتباس از کتاب افریقیة الخضراء که گزارشی است از طرف هیئت اعزامی از کشور سعودی در سال ۱۳۸۴ قمری، به قاره آفریقا، کلیاتی درباره اسلام در اریتره در اینجا آورده می شود:

اریتره نخستین ناحیه‌ای است خارج از جزیره العرب که اسلام در آن وارد شد زیرا هجرت اولی معروف به هجرت حبشه (که در سال پنجم از بعثت انجام یافت) به سوی اریتره بود، نه حبشه‌ای که امروز به اتیوپی معروف است.

شماره ساکنان اریتره یک میلیون و هفتصد هزار نفر است که هفتاد و چهار درصد آنان مسلمانان و بقیه مسیحی و عده کمی هم بت پرست هستند. این عده طبق احصائیه رسمی است که در زمان اشغال آن سرزمین از طرف انگلیسیها منتشر شده و محتمل است که شماره مسلمانان خیلی از این بوده باشد. اریتره به هشت شهرستان قسمت

می شود که پنج شهرستان مصوع MASAWA کرن KERN ساحل SAHEL، عصب ASAB، اغردات AGORDAT، مخصوص مسلمانان است و سه شهرستان آکس، سرای، حماسین و شهر آسمره مرکز اریتره که در این قسمت قرار دارد مشترک میان مسلمانان و مسیحیان است. ساکنان اریتره به سیصد و یک قبیله تقسیم می شوند که از این رقم ۲۲۶ قبیله، مسلمانند و ۷۵ قبیله مسیحی هستند که در میان این عده، اقلیت های اسلامی نیز یافته می شود.



خیابانی در اسمره

از زمانی که اریتره رسماً با حبشه متحد شد، مسلمانان سخت در محدودیت و وحشت قرار گرفتند، تنها کاری که مسلمانان می توانستند انجام دهند، دفاع از مراکز اسلامی خود بود و کسی جرأت تبلیغ نداشت.

در مقابل، دشمنان دستشان باز بود: مدارس مسیحیت به حدّ و فور تأسیس می شد و فارغ التحصیلان این مدارس را در ادارات و شرکتها به کار می گماشتند، بنگاه های خیریه مسیحیان به عنوان تربیت، کودکان مسلمانان را به خود جلب می کردند و آنان را با دین مسیح عزّه بار می آوردند. از این گذشته از جهت اقتصادی نیز بر مسلمانان سخت می گرفتند و با وسائل گوناگون، آنان را از میدان تجارت و اقتصاد بیرون می راندند، اما صهیونیست ها دستشان به خصوص در امر تجارت باز بود و دو شرکت اسرائیلی گوسفندان را می خریدند و آنها را می کشتند و گوشتشان را خشک می نمودند و به اسرائیل صادر می کردند.^(۱)

در قسمتی دیگر از گزارش مزبور، به سختی گیری های حکومت حبشه بر مسلمانان پرداخته شده است که خلاصه ای از چند مورد ذکر می شود:

۱- فشار به مدارس که علوم اسلامی و زبان عربی در آنها درس داده می شد و ندادن ویزا به مدرّسین عرب که قرار بود برای تدریس در این مدارس وارد اریتره شوند، همچنین وضع رسوم گمرکی سنگین برای کتابهای اسلامی. چه کتب درسی و چه کتب غیردرسی و به زندان انداختن معلمین محلی و به رسمیت نشناختن گواهینامه های این گونه

۱. فی افریقیة الخضراء خلاصه از صفحه ۱۱۵ تا ۱۱۷.

مدارس که در نتیجه این امر، پاره‌ای از مدارس اسلامی از جمله مدرسه دینی شهر مصوع MASAWA بسته شد.

۲ - پخش کردن مبلغان و مبشران مسیحی در شهرهای اسلامی و اعطای زمین به آنها و نیز تسهیلاتی برای تأسیس مدرسه‌های مسیحیت و یتیم‌خانه‌های تابع کلیسا تا فرزندان مسلمانان را به دین مسیح بکشانند.
۳ - ندادن شغل‌های دولتی و درجات نظامی به مسلمانان و منحصر کردن این شغلها به حبشیها و یهودیان.

۴ - فراهم کردن تسهیلاتی برای رفتن زنان هرجایی به مناطق و نواحی اسلامی و باز کردن میخانه‌ها و خرابات برای تضعیف روح اسلامی و شیوع فساد اخلاق در میان مسلمانان.

۵ - اجازه ندادن به دانشجویان محلی مسلمان برای سفر به بلاد اسلامی و آموختن تعالیم دین اسلام که از آشکارترین مظاهر آن اجازه ندادن حکومت حبشه برای افتتاح کنسولگری دولتهای عربی و از جمله دولت سعودی در اریتره بود.^(۱)

۶ - هیئت نمایندگی سعودی، پس از ذکر وضع مادی مسلمانان اریتره به بیان مدارس و مؤسسات اسلامی که از آنها دیدن کرده‌اند، پراخته و خصوصیات آنها را ذکر نموده‌اند که در اینجا خلاصه‌ای نیز از آن آورده می‌شود:

الف - مسجد جامع کبیر که آن را مسجد خلفای راشدین می‌نامند، مسجدی بزرگ و با عظمت است و در بنای آن حکومت ایتالیا، در زمانی

که آنجا را در تصرّف داشت، کمک کرده است. برای تدریس قرآن، مکانهایی وصل به آن مسجد است، اما امروز (سال ۱۳۸۴ هـ قمری قمی که هیئت سعودی برای تحقیق به آنجا رفته بود) جز درس دینی که بعد از عصر برای بزرگسالان گفته می شود، درس دیگری القا نمی گردد.

ب - کتابخانه اسلامی که مشتمل است بر سه هزار مجلد کتابهای اسلامی به زبان عربی و کتب تاریخی به زبان ایتالیایی.

ج - مؤسسه دینی اسلامی که حکومت مصر در زمان ملک فاروق آن را تأسیس کرده است. مدرّسان این مدرسه از مصر و با هزینه حکومتی آن کشور اعزام می شدند، تهیّه کتابهای درسی هم به عهده دولت مصر بود. در سالهای اخیر، حکومت اتیوپی از اقامت مدرّسین مصری در اریتره جلوگیری کرد و مصر به تدریس چند تن از مردم اتیوپی که فارغ التحصیل جامع الأزهر بودند، اکتفا نمود که مقرّری آنان را می پرداخت و در موقع امتحانات سالانه نماینده ای برای نظارت در امتحانات به آنجا می فرستاد.

د - مصلّا برای اقامه نماز عید، در نزدیکی مسجد جامع.
ه - سالن مذاکرات با وسعتی متوسط که متصل به مسجد جامع است. این سالن به ایراد موعظه و تشکیل مجالس جشن تولد (تولد بزرگان و مشایخ) اختصاص دارد.

و - مؤسسه اسلامی شهرستان کرن (KEREN) با یکصد و سی دانشجو و سه مدرس.

ز - مؤسسه اسلامی شهر اغردات AGORDAT با حدود پنجاه دانشجو و سه مدرس.

ح - مدرسه عربهای مقیم اَسمَرَه که مدرسه بزرگی است با ششصد و سی دانشجو و بیست و شش مدرّس که همه از مردم اریتره هستند. این مدرسه یک مدرسه دینی نیست بلکه همانند دوره دوم دبیرستانهای مصر است. اما تدریس در آن به زبان عربی است و همه دانشجویان آن مسلمانند جز سه تن که از مسیحیان لبنانی الاصل هستند.^(۱)

به سوی کنیا KENYA

قرار بود از اتیوپی، رهسپار اوگاندا بشویم به این منظور به فرودگاه آدیس آبابا رفتیم، تشریفات فرودگاه انجام یافت، خیلی هم سختگیری می کردند سرانجام سوار هواپیمای اتیوپی شدیم، هواپیما بر روی باند به حرکت درآمد و مطابق معمول، ابتدا حرکت آن آهسته بود سپس سرعت گرفت و درست در همان لحظه که باید از زمین بلند شود، از سرعت خود کاست و به تدریج ایستاد و خلبان ایتالیایی (خلبانان هواپیماهای آفریقایی، بیشتر اروپایی هستند) اعلام کرد که فرودگاه انتبه ENTEBBE (شهرکی در کنار دریاچه ویکتوریا و در بیست و چند کیلومتری شهر کامپالا پایتخت اوگاندا که فرودگاه بین المللی اوگاندا در آن قرار دارد) به علت نامعلومی بسته شده است. هواپیمای مذکور، نخست به نایروبی پایتخت کنیا می رفت. سپس رهسپار اوگاندا می شد، و ما که مقصدمان اوگاندا بود یا باید پیاده می شدیم و تا باز شدن

۱. خلاصه از صفحه ۱۱۷ تا ۱۲۲ چاپ بیروت در سال ۱۳۸۸ قمری گزارش مزبور به قلم

محمد بن ناصر عبودی مدیر دانشگاه اسلامی مدینه منوره است.

فرودگاه انتبه منتظر می ماندیم یا اقدامی شود برای این که سفر به کنیا قبل از رفتن به اوگاندا انجام گیرد که با همین هواپیما به نایروبی برویم و راهنمایان محلی به آژانس مربوط در نایروبی اطلاع دهند که ترتیب توقف کاروان را در آنجا بدهند. و این اقدام انجام یافت.

پس از یک ساعت معطلی در ساعت ۱۰/۴۰ صبح به وقت اتیوپی هواپیما به پرواز درآمد، در اثنای راه، علت بسته شدن فرودگاه انتبه معلوم شد: رادیوها خبر دادند که در اوگاندا، کودتا شده و یک ژنرال و جمعی از نظامیان در مقابل ایدی امین رئیس جمهوری آن کشور قیام کرده اند و از این روی فرودگاه بسته شده است.

با توجه به این که عرض جغرافیایی آدیس آبابا چهار درجه عرض شمالی است و عرض شهر نایروبی پایتخت کنیا یک درجه عرض جنوبی است بنابراین هواپیما در این پرواز از روی خط فرضی استوا می گذشت، به این مناسبت از طرف مهمانداران هواپیما در میان سرنشینان هواپیما که به غیر از بیست و چند تن افراد کاروان ما، بقیه از مردم اتیوپی یا اروپایی بودند، کارتهایی توزیع شد تا آنها را پر کنند و هنگامی که از روی خط استوا عبور می کنیم و لحظه عبور از طرف هواپیما اعلام می شود، روز و ساعت و دقیقه عبور را در کارت یادداشت کنند و برای یادگاری نگاه دارند. مسافران همین کار را کردند، در ساعت ۱۱/۵۰ دقیقه، بلندگو، گذشتن از روی خط استوا را اعلام کرد. این امر که جنبه تفنن و تنوع داشت و باید نوعی سرگرمی به حساب آید، برای مسافران موجب انبساط خاطری شد. هواپیما در ساعت ۱۲/۲۰ به وقت اتیوپی در فرودگاه بین المللی نایروبی فرود آمد.

لحظات پراضطراب برای من

پس از پیاده شدن از هواپیما، برای انجام تشریفات گمرکی و تشریفات دیگر به سالن فرودگاه رفتیم، در راهروی که افسران مربوط، گذرنامه‌ها را کنترل می‌کنند، من گذرنامه خود را روی میز مقابل یکی از افسران گذاشتم، بعد از چند لحظه متوجه شدم که گذرنامه روی میز نیست، هر چه تفحص کردم اثری از گذرنامه پیدا نشد، افسر کنترل کننده هم زیر میز و کتوهای میز را با دقت جستجو کرد، خبری از گذرنامه نبود، حال نویسنده این سطور را در نظر بگیرید که چگونه کسی که عمری در آرزوی مسافرت به آفریقا بوده و اینک باید از همین نقطه به ایران برگردانده شود، اکنون چه حالی دارد؟ در مسافرت خارج دو چیز، ادامه سفر را تضمین می‌کند در درجه اول گذرنامه است که در نگهداری آن باید بی نهایت کوشش شود، زیرا با مفقود شدن آن دیگر ادامه سفر ممکن نیست و از همانجا که گذرنامه از دست رفته، مسافر را به کشورش برمی گردانند یا نمایندگان کشور او وسایل بازگشتن وی را فراهم می‌کنند. هیچ چیزی جای گذرنامه را نمی‌گیرد، در درجه دوم پول است که اگر نباشد، ادامه سفر برای خود مسافر امکان ندارد یا بسیار دشوار است مگر این که همسفران پول اضافی داشته باشند و به او قرض دهند. در هر حال، دقایقی با اضطراب و ناراحتی گذشت در این میان، یکی از همسفران که طبیبی عالیقدر و انسانی شریف بود، و قبل از من به گذرنامه او رسیدگی می‌شد دست در جیب بغل خود کرد و معلوم شد گذرنامه مرا اشتباهی در جیب خود گذاشته است. الحمدلله کار به خیر گذشت و ناراحتی از میان رفت.

در هر حال، تشریفات فرودگاه انجام یافت، در این جا سختگیری بیشتر از جاهای دیگر بود، از جمله این که اوراق مخصوصی را پخش کردند تا مسافر هر مبلغ پول نقد و چک مسافرتی همراه دارد، با مشخصات خود در آن وارد کند و به دائره‌ای که در گوشه سالن فرودگاه قرار داشت، ببرد تا مهر مخصوصی روی آن زده شود و گفتند که این اوراق هنگام بازگشت باید ارائه شود و بعد از این که به شهر آمدم متوجه شدیم که در بانکها و هتلها و فروشگاهها، هر مبلغ از چک مسافرتی را که به پول کنیا تبدیل می‌کردیم در آن ورقه می‌نویسند، و در نتیجه، مسافر پس از آن که می‌خواست کنیا را ترک کند، به خوبی معلوم بود که چه مبلغ ارز در آن جا مصرف کرده است. کشور کنیا از جهت ارز در مضیقه بود و دلالت آن ارز در جلو هتلها و هر جای دیگر جلو مسافری را می‌گرفتند و درخواست می‌کردند، دلارهای خود را به آنها بفروشند، قیمت رسمی دلار در آن موقع به پول ایران شش تومان و نیم بود و در بازار آزاد در کنیا، هشت تومان و نیم می‌خریدند. (با تطبیق پول ایران، با شلینگ کنیا)

در نایروبی NAIROBI پایتخت کنیا

کلمه نایروبی در زبان قبیله ماسایی (قبیله معروف کنیا و از قبایل مهم آفریقا) یعنی آب سرد گوارا یا آبشخور آب گوارا. شهری است بسیار زیبا و بزرگ و غرق در گل و سبزه، گل‌هایی که در ایران یافته نمی‌شود، مرغانی بر روی شاخه‌های گل در کنار خیابانها که ما آنها را فقط در داخل قفس ممکن است ببینیم.



یکی از مناظر شهر نایروبی پایتخت کنیا

خیابانها عریض و در اطراف و وسط آنها درختان گل و درختان استوایی به حد وفور پارکهای وسیع و متعدد، فروشگاهها و بنگاهها فراوان و مملو از اجناس گوناگون و اشیایی که توریستها به عنوان یادگاری یا سوغات می خرند از قبیل مجسمه‌هایی چوبی از افراد قبیله ماسایی و نیز مجسمه‌هایی از حیوانات جنگلی کنیا و پارچه‌هایی که تصویر حیوانات وحشی روی آنها نقش بسته و نیزه‌های مخصوص بومیان و حصیرهایی با نقش و نگار از حیوانات.

صاحبان آن فروشگاهها، عموماً از بازرگانان هندی یا پاکستانی هستند.

در کنیا همانطور که گفته خواهد شد، شمار زیادی هندی و پاکستانی، سکونت دارند که یا فروشگاه دارند یا مدیر آژانس هستند یا به امور بازرگانی می‌پردازند.

در نایروبی، مجللترین و زیباترین ساختمانها را می‌توان دید. هوای آن بسیار لطیف و معتدل و کمی از آدیس آبابا گرمتر است. و چون تقریباً دارای یک درجه عرض جنوبی و تقریباً بر روی خط استوا قرار دارد، در تمام سال، هوای آن یکسان و در حال اعتدال است و بدانگونه که راهنمایان محلی می‌گفتند، هیچگاه درجه حارت در آن از ۲۵ درجه سانتی‌گراد تجاوز نمی‌کند و ما مدتی که در آنجا بودیم شبها در اطاق با پتو به استراحت می‌پرداختیم و با این که اطراف شهر را جنگلهای عظیم احاطه کرده و خود شهر مستور از درخت و سبزه است، حشرات از قبیل پشه و مگس و سوسک به ندرت دیده می‌شد، شهر بسیار نظیف بود و مردم رعایت نظافت را می‌کردند.

رانندگی از سمت چپ است (کنیا تا ده پانزده سال پیش، از جمله مستعمرات انگلستان بود و رانندگی از چپ از یادگارهای آن زمان است). جمعیت نایروبی در حد ششصد هزار نفر است و آب آن شیرین و گوارا است. واحد پول کنیا شلینگ است که در حدود یک تومان ایران ارزش دارد، پول خورد (پشیز) پر حجم و کم ارزش است به گونه‌ای که اگر یک شیلینگ پول خرد در جیب داشته باشیم، سنگینی آن، کاملاً محسوس است.

دنباله جریان مسافرت

از فرودگاه با اتوبوسی که آژانس محلی فرستاده بود روانه نایروبی شدیم، پس از ورود به شهر، راننده اتوبوس، ما را در جلو هتلی که معین شده بود، پیاده کرد، هر یک از افراد کاروان، کلید اتاقی را که به او اختصاص می یافت دریافت داشت.

ما نخست به یک شعبه بزرگ بانک که نزدیک هتل مزبور بود، برای تبدیل چک مسافرتی به پول کنیا رفتیم (بعداً متوجه شدیم که در دفتر هتل هم پول را به راحتی تبدیل می کنند) در سالن بزرگ بانک چند افسر و پاسبان مسلسل و هفت تیر به دست از بانک محافظت می کردند و مراجعین را زیر نظر داشتند، تبدیل پول خیلی به کندی انجام می گرفت زیرا کارمندان مربوط در دیدن گذرنامه ها و چکها و حساب پول و ثبت آن در ورقه مخصوص که جلوتر از آن سخن رفته است، زیاد وقت می کردند.

بعد از چند ساعت استراحت، در حدود مغرب من و سه تن دیگر که همواره با هم بودیم، عازم بیرون آمدن شدیم، سر سرای هتل و سالن غذاخوری، از سیاهان و بیشتر زنان پر بود، در بیرون هتل و اطراف آن نیز عده ای از زنان ولگرد که بیشتر آنها دختران کم سن و سال بودند، مزاحم عابران می شدند، این وضع، افراد کاروان را که بعضی از آنان با خانواده بودند، نگران کرد و زبان به اعتراض گشودند و سخت به مسئول کاروان (تور لیدر) که مردی شریف و زبان دان و دبیری بازنشسته بود، تاختند که این چه جایی است که ما را آورده ای و او با برخوردی خوب می گفت این

انتخاب به من ربطی ندارد بلکه خود آژانس اینجا را معین کرده است و پس از مشاجرات زیادی، قرار شد او به تهران تلکس بزند و تقاضای تعویض هتل را بکند، جواب تلکس خیلی زود رسید و هتل دیگری همان نزدیکی تعیین شد، و به آنجا منتقل شدیم، در ورود به آن نخستین چیزی که جلب توجه کرد این بود که مردی قول هیکل و مسلح مسلسل به دست آماده شلیک در جلو سرسرا قدم می زد اینجا از محل قبلی تا حدی بهتر بود و امتیازی که داشت، نزدیکتر بودن آن به مرکز شهر بود، در این جا نیز زنان ولگرد در سرسرا و بیرون هتل فراوان دیده می شدند.

چند جای دیدنی نایروبی

۱- مسجد جامع

در نایروبی جمعی مسلمان از مذاهب مختلف زیست می کنند (بعداً از مسلمانان کنیا سخن خواهد رفت) از این روی چند مسجد در آنجا وجود دارد، که مهتر از همه، مسجد جامع است که در محله اروپایی نشین واقع می باشد و بنای آن به سبک مسجدهای هند و پاکستان است. مسجد مزبور از دو قسمت روباز (صحن مسجد) و سرپوشیده (شبستانها و زیرگنبد) تشکیل یافته که طبق معمول عموم مساجدی که دارای فضای باز است باید ابتدا وارد قسمت روباز شد.

در این مسجد هم مثل همه مساجد غیر از ایران و عراق هر کس می خواهد وارد شود، باید کفشهایش را بیرون مسجد دریاورد در یک کیسه نایلونی بگذارد و دست بگیرد، در بعضی از کشورها و از جمله مصر، در مدخل مسجد پاپوش یا پایبند است که هر کس می خواهد وارد

شود، یکی از آنها را به او می دهند تا بر روی کفش خود ببندد یا به جای کفش، آن را بپوشد یا به پای خود ببندد. آن گاه وارد شود و چه رسم خوبی است که باعث می شود زمین مسجد آلوده نشود و دیگر آن که صحن مسجد پاکیزه می ماند و نمازگزار به راحتی نما خود را می گزارد.



مسجد جامع نایروبی

ای کاش این رسم بسیار خوب در ایران و عراق هم برقرار می شد تا هم احترام مسجد محفوظ می ماند و هم صحن مسجد همواره نظیف و پاکیزه خواهد بود.

در هر حال، چون در اصلی مسجد به خیابان باز می شد، ما در همان خیابان، کفشها را بیرون آوردیم و قدم به درون مسجد گذاشتیم، فضایی بود بسیار پاکیزه و روحانی و دلگشا، بر روی قسمت سرپوشیده، سه گنبد دیده می شد یکی بزرگ در وسط و دو کوچک در طرفین آن و دو گلدسته در دو طرف گنبدها. در جلو در ورودی فضای سرپوشیده، در بالای حاشیه بیرون در، این آیه: **وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**^(۱) با خط نستعلیق متوسطی بر روی خشتهای کاشی نامرغوبی نوشته شده است. و در طرف راست در ورودی با همان خط و بر روی همان نوع خشت کاشی این دو بیت که در مدح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است دیده می شود:

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ

و در سمت چپ، این ملمّع به همانگونه نوشته شده است:

يَا ضَاحِبَ الْجَمَالِ وَيَاسَيِّدَ الْبَشَرِ

مِنْ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ لَقَدْ نُورَ الْقَمَرِ
لَا يَمْكِنُ الثَّنَاءُ كَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ

بعد از خدا بزرگ تویی جمله مختصر

به موجب لوحه‌ای که در جنب در ورودی نصب شده است، بانی

مسجد به نام عبدالله شاه و تاریخ بنای آن، سال ۱۹۳۷ میلادی است.

داخل قسمت مسقف چند فرش ماشینی و چند حصیر ظریف و

۱. آیه ۱۸ از سورة جن.

پاکیزه گسترده شده و در جنب محراب، منبری خوش ساخت و بزرگ قرار دارد و به همانگونه که متصدی امور مسجد می گفت در آن مسجد نماز جمعه برپا می شود و امام جمعه یک نفر پاکستانی است محل ایراد خطبه در جنب منبر و محراب واقع است و چند متر ارتفاع دارد.

هنگامی که وارد شدیم چند تن پاکستانی و آفریقایی به نماز یا به تلاوت قرآن مشغول بودند ما نیز دو رکعت نماز تحیت مسجد گزاردیم. متصدی امور مسجد که یک نفر سیاه پوست از مردم کنیا و مردی بسیار مؤدب و خوش برخورد بود، از کشور و مذهب ما پرسید و چون خود را ایرانی و مسلمان و شیعه معرفی کردیم، اظهار محبت کرد و گفت من نیز مسلمان و شافعی مذهب هستم، بیشتر مسلمانان کنیا شافعی مذهبند و بانی این مسجد هم یک نفر هندی شافعی مذهب است. و اینکه شافعی ها در شهر نایروبی دارای چهار مسجد هستند. چون ظاهر آن مرد از فقر او حکایت می کرد خواستیم مبلغی پول به او بدهیم اما نپذیرفت و گفت: پولی که می خواهید به من بدهید در صندوق مسجد بریزید تا صرف امور مسجد شود.

۲- مسجد اسماعیلیان

کنیا و به خصوص شهر نایروبی یکی از مراکز عمده اسماعیلیه و از جمله مکانهایی است که آقاخان بزرگ، پدر بزرگ کریم آقاخان فعلی که وزن زیادی هم داشت با طلا یا الماس وزن می کردند. بیروان آقاخان عموماً از بازرگانان هندی و پاکستانی هستند.

در غروب یکی از روزهایی که در نایروبی بودیم به دیدار مسجد

بزرگ اسماعیلیه رفتیم داخل سرسرا شدیم، در دیوار روبه روی سرسرا، تابلو بزرگی نصب شده و در آن، تصویر آقاخان بزرگ و کریم آقاخان، الصاق گردیده و در اطراف این دو تصویر نام امامان اسماعیلیه با خط لاتین نوشته شده که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شروع می شود، سپس امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و اسماعیل فرزند امام صادق تا چهل و نهم که کریم آقاخان امام فعلی آنان است. در قسمت دیگری از تابلو با انگلیسی چنین نوشته شده که مرکز اول اسماعیلیه ایران و مرکز دوم هندوستان است. ظاهراً مقصود پیشوانان فعلی اسماعیلیه است که از ایران برخاسته اند.

در سمت چپ سرسرا دفتر مسجد قرار دارد که همواره چند تن در آنجا به امور مسجد می پردازند، در دیوار طرف چپ، تصویر بزرگی از آقاخان بزرگ در حالی که در یک کفّ ترازو نشسته و در کفّ دیگر هموزن او الماس ریخته اند، دیده می شود و باز در اطراف سرسرای بزرگ مسجد عکسها و تصاویر زیادی از آقاخان و بیکم آقاخان به دیوار نصب کرده اند.

در انتهای سمت چپ پله های متعددی بود که به مسجد منتهی می شد. در ضمن این که ما در سرسرا قدم می زدیم و منتظر اجازه ورود به مسجد بودیم می دیدیم که مردان و زنانی که معلوم بود عموماً هندی هستند خیلی آراسته با لباسهای آخرین مد، همانند کسانی که به مجلس عروسی یا جشن می روند، از پله ها به طرف مسجد بالا می رفتند. ما به گمان این که دیگر رفتن به داخل مسجد مانعی ندارد خواستیم بالا برویم، یک نفر جلو آمد و خیلی مؤدبانه گفت: امشب جشن اول ماه است و جز

خود اسماعیلیه کس دیگری حق شرکت ندارد، شما فردا قبل از ظهر برای دیدن مسجد بیایید، گفته می‌شد اسماعیلیه در اول هر ماه قمری جشن می‌گیرند، روز دیگر در حدود ساعت ده صبح به دفتر مسجد مراجعه کردیم و گفتیم ایرانی و شیعه هستیم و می‌خواهیم مسجد شما را ببینیم، مدیر دفتر که مردی بسیار مؤدب بود و می‌گفت تحصیل کرده آمریکا است و در دانشگاه‌های آنجا سمت استادی داشته، با خوش‌رویی، پاسخ مساعد داد و از یکی از اعضای دفتر که جوانی مؤدب و تحصیل کرده بود، خواست که ما را راهنمایی کند و کلید مسجد را در اختیار او نهاد.

ما همراه او از پله‌ها بالا رفتیم، در مسجد را گشود، فضایی مسقف و بنایی بزرگ و مجلل بود اما از نظر سبک، مانند دیگر مساجد نبود. در بیرون و اطراف مسجد چند زن جوان، سرگرم رویدن مسجد با پر شتر مرغ بودند، طبق توضیح راهنما، آنان به نذر خود عمل می‌کردند، در آن مسجد قست مردانه و زنانه از یکدیگر جداست لیکن دیواری میان دو قسمت فاصله نیست. در یکی از اضلاع مسجد تخت زیبایی نهاده شده بود، بنا به گفته راهنما آن تخت مخصوص نشستن کریم آقاخان است^(۱) که هنگام سفر به نایروبی و آمدن به مسجد، بر روی آن می‌نشند، دور تا دور مسجد رحل گذاشته شده بود تا مواقع قرائت قرآن مورد استفاده قرار گیرد و نیز ظرف‌های بزرگی پر از میوه در اطراف مسجد چیده شده بود، راهنما توضیح داد که اینها میوه‌های نیاز است گویا مقصود این بود که پیروان آقاخان نذر می‌کنند آنها را به مسجد بیاورند.

۱. پیشوای فعلی اسماعیلیان و نوه آقاخان بزرگ.

در سمت قبله مسجد مطابق معمول همه مساجد، محرابی قرار داشت. در گوشه دیگری بر روی میزی یا طاقچه‌ای (درست به خاطر من نمانده) تنگ کوچکی که تانیمه آن آب بود، دیده می‌شد. راهنما گفت که این آب را آقاخان تبرک کرده و در مواقع عبادت یا جشن به هر یک از پیروان او چند قطره داده می‌شود تا بنوشند و برای این که آب تبرک شده تمام نشود به همان مقدار که از تنگ کم می‌شود، در آن می‌ریزند.

از راهنما درباره کیفیت نمازشان پرسیدیم جواب داد که در سه وعده صبح و ظهر و شب و در هر وعده شش رکعت نماز گزارده می‌شود به درستی این سخن نمی‌توان اطمینان داشت زیرا در کتب معتبر حدیث و فقه اسماعیلیه و از جمله کتاب دعائم الاسلام قاضی نعمان چگونگی نماز آنان، از نظر تعداد رکعات با فرقه‌های دیگر اسلامی تفاوتی ندارد. از وضع اسماعیلیه پرسیدیم، راهنما پاسخ داد: در شهر نایروبی چهار مسجد دارند و در تمام آفریقا چهارصد مسجد و نه هزار تن از پیروان آن فرقه در نایروبی ساکن هستند و کلیه اسماعیلیان جهان به بیست میلیون تن بالغ می‌شود.

ما یک بار دیگر، پس از بازگشت از آفریقای جنوبی که دو روز در نایروبی توقف داشتیم باز به دفتر همان مسجد که از جمله مهمترین مسجدهای اسماعیلیه است رفتیم تا مقداری از نشریه‌های آنان را دریافت داریم، چند مجله به زبان انگلیسی و چند عکس از آقاخان و یک دیوان حسین بن منصور حلاج که مستشرق معروف فرانسوی لویی ماسینیون آن را تصحیح کرده و در پاریس به چاپ رسانیده^(۱) دادند و

۱. دیوان مختصری است که با تصحیحات و تعلیقات ۱۷۱ صفحه است و اشعار کلاً عربی

است و با غزلی که مطلع آن، این بیت است آغاز می‌شود:

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا بَرِّی وَ نَجَوَانِی لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا قُضْدِی وَ مَعْنَانِی

گفتند اگر مایل باشید باز هم هست اما ما به همانها اکتفا کردیم.

۳- موزه ملی (ناسیونال)

موزه ناسیونال در کنار شهر نایروبی واقع است و از جمله موزه‌های دیدنی دنیا است. در قسمت مهمی از آن، بیشتر حیوانات آفریقایی را از درنده و چرنده و خزنده و پرنده و حشرات و انواع لاک‌پشت و سوسمار دیده می‌شود که آنها را به گونه‌ای خشک کرده‌اند که کاملاً طبیعی به نظر می‌رسند.

در قسمت دیگر، اشیاء ساخت بومیان کنیا قرار داده شده و نیز ده‌ها تصویر بزرگ از رؤسای قبائل بالباس و آرایشهای مخصوص، این تصاویر که به وسیله نقاشان ماهر، بسیار عالی کشیده شده‌اند بر روی لوحه‌هایی نقش بسته که مانند ورق کتاب در روی یکدیگر قرار می‌گیرند.

در داخل یک ویتترین تخته‌ای است به صورت لوحه که با خط قدیمی عربی، بر روی آن دعای سفر نوشته شده است.

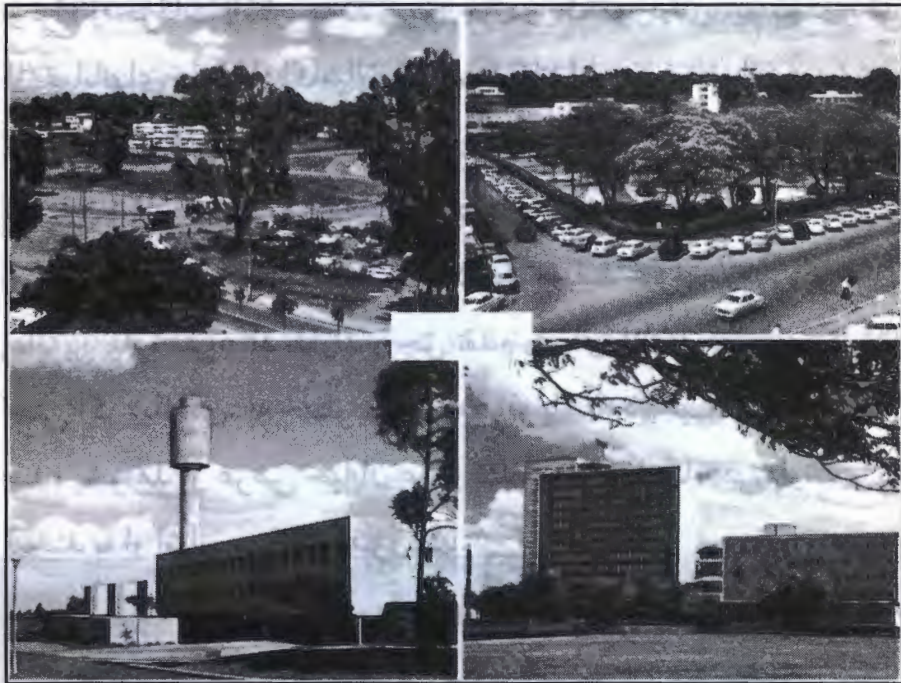
در بیرون موزه محلی است برای نگهداری انواع مارهای آفریقایی و لاک‌پشتهای بسیار بزرگ و کرکودیل. از جمله ماری به طول یک متر و به رنگ سبز روشن و زیبا، مار دیگری به باریکی یک نخ با طول بیشتر از یک متر و مار دیگری سخت سیاه، مارهایی بسیار کوچک و بسیار بزرگ و مار کبرا اینگونه مارها را از پشت ویتترین می‌توان تماشا کرد.

انواع دیگری از مارها در باغچه‌هایی که دیوارهایی لغزنده دور آن کشیده شده به طور آزاد زندگی می‌کنند، از درخت بالا می‌روند و در

برکه آب شنا می کنند، به هم می پیچند و با همدیگر به نزاع می پردازند. در آن باغچه ها انواع لاک پشت نیز دیده می شود. محوطه دیگری است که برکه بزرگی در وسط آن است و در آن کرکودیل های بزرگ یا در داخل آب یا بیرون از آب، زیست می کنند و چنان خزیده اند که گویی مرده اند، دهانشان با ده ها دندان باز و چشمان پراشکشان که انسان را به یاد اشک تمساح می اندازد، گاهی بسته و گاهی باز نگاه می دارند در این محل انواعی از مرغان آفریقایی، نیز نگهداری می شود.

مردم نایروبی

مردمی که در خیابانهای نایروبی دیده می شوند، بیشتر سیاهان شهری شده هستند، آرام به نظر می رسند، برخورد و ادبشان خوب است، بومیان و افرادی از قبیله معروف ماسایی نیز با همان هیئت و آرایش مخصوص به خود، در خیابانها دیده می شوند. خانواده هایی از آنان، روزها به شهر می آیند و ساعتها در زیر درختان وسط خیابانهای عریض و پرگل و درخت نایروبی که مانند خیابان چهارباغ اصفهان، در وسط خیابان چند ردیف درخت وجود دارد، می نشینند. مردم کنیا گمان می برند که از اصیل ترین نژادهای آفریقا هستند و به قولی قدیمی ترین نژاد نوع بشر در این سرزمین می زیسته و قرائنی هم برای اثبات این ادعا ارائه می کنند.



مناظر دیگری از شهر نایروبی

گذشته از میاهان، شمار زیادی هندی و پاکستانی و اروپایی و عرب در آنجا زیست می‌کنند که بیشتر بلکه نزدیک به همه فروشگاهها و بنگاههای بزرگ و تجارتخانه‌ها و آژانس‌ها در دست اینان و بیشتر متعلق به هندیها است.

در هتلها، مستخدمین و گارسنها اغلب از سیاهان هستند و رفتارشان خوب و مؤدبانه است و متانت و حوصله‌شان قابل تحسین است.

مردم آفریقا تا آنجا که ما دیدیم و دریافتیم، مردمی هستند آوام و برکنار از جنجال و هیاهو و خوش برخورد ما در سرزمین آفریقا، شرارت

و نزاع و حرکات ناشایسته ندیدیم، جز در یک مورد ندیدیم که در یکی از خیابانهای دورافتاده کامپالا پایتخت اوگاندا دو نفر مشغول زد و خورد بودند.

رانندگان سیاه پوست، بسیار مؤدبند و به خوبی مقررات رانندگی را رعایت می کنند، تند نمی رانند، از یکدیگر سبقت غیرمجاز نمی گیرند، با عابرین پیاده سر عناد ندارند و حق تقدم را برای آنان محفوظ می دارند، حتی اگر پیاده ای، به خصوص اگر مسافر باشد، در غیر نقاط خط کشی شده بخواهد از عرض خیابان عبور کند، ماشین را نگاه می دارند و با لبخند به او اشاره می کنند عبور کند.

اتوبوسهای شهری عموماً مدل های کهنه و قدیمی است و مانند بسیاری دیگر از کشورها مسافر اضافی بیشتر از حد معمول سوار می کنند.

یک عادت زننده که در نایروبی از سیاهان دیده می شود، این است که حین عبور از خیابان یا هر جای دیگر آب دهان خود را جمع می کنند و با شدت از لای دندانها به بیرون پرتاب می نمایند و این عمل را مرتب تکرار می کنند.

دیگر جیب بری و دستبرد بود که اگر انسان با دقت مواظب نباشد، ممکن است با چابکی محتویات جیب های او را ربایند و از همین جهت در هتلها اعلانی به این مضمون به دیوار چسبانده اند:

شبهاتنها بیرون نروید، بلکه هر چند نفر با هم باشید، در خیابانهای خلوت رفت و آمد نکنید، جز به پلیس به کس دیگری اعتماد نکنید. در این مورد داستانی برای یکی از همراهان، پیش آمد بدینگونه که شبی او

که جوانی قوی و نیرومند بود، ولرد هتل شد، در حالی که سخت ناراحت بود و مچ دست او نیز به شدت زخمی شده بود، داستان را چنین شرح داد که من و یکی دو نفر در سر چهارراهی منتظر بودیم چراغ سبز شود تا عبور کنیم، در این میان جوان سیاه پوستی دست در جیب شلوار من کرد تا کیفم را برباید، مچ دستش را محکم گرفتم مچ دست مرا با دندان گرفت و به این صورت درآورد که می بینید در نتیجه آن دستش رها شد، من دامن کتش را گرفتم، خیلی تلاش می کرد بگریزد اما نتوانست ناگزیر کت را درآورد و گریخت و من کت را پاره پاره کردم.



هتل کنتی ناتال در نایروبی

گفته می‌شد که پلیس با دزدان و جیب‌بران شدت عمل زیادی انجام می‌دهد و ممکن است در زندان آنها را به قدری شکنجه دهند تا بمیرند. پاسبانها در نایروبی مؤدب هستند و در موقع خدمت، یک چماق کوتاه در دست دارند.

یکی از مظاهر فقر که در این جا نیز مثل بسیاری از نقاط دیگر خودنمایی می‌کند کثرت فواحش است که در مقابل هتلها و سر چهارراه‌ها، ایستاده‌اند، آنها که عموماً کم سن و سال هستند، به نظر می‌آید بومیان اطراف شهرند که از شدت فقر به این کار زشت پرداخته‌اند.^(۱) چهره اهالی کنیا از مردم اتیوپی، کمی سیاه‌تر است و مانند بسیاری از آفریقائیان، لبانی کلفت و برجسته، بینی پهن، چشمها درخشان و دندانهای سفید و براق، موی سر کوتاه و مجعد، عضلات ورزیده و نیرومند که فردوسی پاره‌ای از این صفات را در شرح سفر اسکندر به حبش (گویا مقصود او از حبش آفریقا است) اشاره کرده است:

از آن جایگه شاه خورشید خش بیامد دمان تا زمین حبش
ز مردم، زمین دید چون پُر زاغ سیه چهره و چشمها چون چراغ
تن آور، یکی لشکری زورمند برهنه تن و سفت و بالا بلند
این بیت نیز ظاهراً از فردوسی است:

قوی استخوانها و بینی بزرگ سیه چرده گردی دلیر و سترگ^(۲)

۱. آنچه مربوط به این‌گونه موارد نوشته شده مربوط به سال ۱۳۵۳ یعنی نزدیک به بیست و

چند سال پیش است، ممکن است امروز وضع آنجا تغییر کرده باشد.

۲. محل بیت مزبور در شاهنامه، یافته نشد.



قریه‌ای در کنیا

زبان مردم نایروبی به جز از زبان محلی که به زبان سواحلی معروف می‌باشد انگلیسی است که گذشته از هندیها و پاکستانیها و اروپایی‌ها، که با آن تکلم می‌کنند، در فروشگاهها، مغازه‌ها، بانکها، هتلها، زبان معمولی است. و بیشتر مردم نیز حتی بومیان اطراف شهر مختصر آشنایی با آن زبان دارند و این امر عجیب نیست زیرا کنیا تا این اواخر جزء مستعمرات انگلستان بود.

مذاهب و فرقه‌ها

در کنیا، پیروان مذاهب و آئین‌های گوناگون وجود دارند، اما دین رسمی، ظاهراً مسیحیت است و رئیس جمهوری، جوئو کینیاتا، مسیحی است و بسیاری از سیاهان به آن دین گرویده‌اند. در روز یکشنبه‌ای از جلو کلیسای بزرگ نایروبی به نام کلیسای نو که به تازگی بنا شده و برج مرتفعی هم در جنب آن است، عبور می‌کردیم، آمد و رفت مردم در آن جلب توجه کرد، حس کنجکاوی انگیزه‌ای شد که ما هم وارد شویم، فضای وسیعی بود و مثل دیگر کلیساها از یک سالن بزرگ و در انتها نمازخانه و چند راهرو و زاویه‌هایی در اطراف آن تشکیل یافته بود و ارگ بزرگی در آن تعبیه کرده بودند تمام سالن پر بود همه سیاه در ردیف آخر سالن که خالی بود، نشستیم، سکوت محض حکمفرما بود، کشیش دعا می‌خواند و زنگی که در دست داشت به صدا درمی‌آورد، و در فاصله دعا می‌خواند، دسته‌ای از کودکان که همه از سیاهان بودند سرود مذهبی می‌خواندند.

ممکن است علت گرایش آفریقایی‌ها به مسیحیت در نتیجه تبلیغات وسیعی بوده باشد که مبلغان مسیحی در آن نواحی معمول می‌دارند، آفریقایی‌ها مردمانی هستند خالی‌الذهن و زودباور و تبلیغ‌کنندگان زبردست و تربیت شده می‌توانند به خوبی در ذهن آنها تصرف کنند.



چند تن از افراد قبیلهٔ ماسایی



کاروانی از افراد قبیلهٔ ماسایی

برای تبلیغ هر گروهی، افرادی مخصوص تبلیغ آن گروه، تربیت می‌شوند، آن افراد با زبان و لهجه آن گروه مانند خود آنها، تکلم می‌کنند، در روانشناسی و جامعه‌شناسی تبخّر دارند، به آداب و رسوم و عادات و اخلاق کسانی که برای تبلیغ نزد آنها می‌روند، آشنا شده‌اند و بیشتر تبلیغشان غیر مستقیم است و به مسائل پزشکی نیز آشنایی دارند.

از باب مثال یک مبلغ خواه مرد یا زن برای تبلیغ برای فلان قبیله تربیت شده و به همه آنچه گفته شد، کاملاً آشنایی دارد، در میان آن قبیله می‌رود و به لهجه خود آنها سخن می‌گوید و با نهایت تواضع و مهربانی با افراد قبیله برخورد می‌کند، در همه کارها به یاریشان می‌شتابد، بیمارانشان را علاج می‌نماید، اگر بچه مریض است از او پرستاری می‌کند و به مادرش می‌گوید تو استراحت کن خسته هستی من از بچه مواظبت می‌کنم و هنگامی که خوب نظر و محبت آنها را به خود جلب کرد، چون علت این همه محبت را می‌پرسند می‌گوید: سید و پیامبر ما، مسیح دستور داده است با مردم مهربان باشیم و به آنها محبت کنیم.

به همانگونه که ملاحظه می‌شود، مسیحیان زمینه تبلیغی زیادی ندارند و این گرایش که در آفریقا نسبت به این دین وجود داد در نتیجه مهارت و نحوه تبلیغ مبلغان است. در حالی که زمینه تبلیغ برای اسلام بسیار فراوان و دلنشین است. همین مسأله تبعیض نژادی که اسلام در یکهزار و چهار صد و اندی سال از میان برده یا محتوای انما المؤمنون اخوة اگر مثلاً به میلیونها سیاه پوست آفریقای جنوبی که گرفتار آپارتاید هستند تفهیم شود شکی نیست که عموماً شیفته این دین مبین می‌گردند و

به آن می‌گروند.^(۱)

گذشته از مسیحیان، تعداد مسلمانان، بیشتر از فرقه‌های دیگر است که جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت.



هتل در نایروبی

۱. در آن موقع مسأله آپارتاید با شدت برقرار بود.

شماری بودایی و هندو نیز در آن کشور زیست می‌کنند. گروهی از افراد قبیله ماسایی و قبایل دیگر که هنوز دارای زندگی ابتدایی هستند و بعداً به وضع آنها اشاره خواهد شد، بنا بر معروف بت پرست هستند، اما در دیدارهایی که از آنها داشتیم، در این باره چیزی دریافتیم گویا پیرو هیچ آیینی نباشند. اما به گونه‌ای که راهنمایان محلی می‌گفتند، گروه بسیاری از آنها به عقاید قدیم خود باقی و بت می‌پرستند و زیر نفوذ جادوگران قبیله هستند.

اسلام در کنیا

اسلام از دیرباز در آفریقا نفوذ پیدا کرده و هر آفریقایی که اسلام اختیار کرده با تشخیص و اعتقاد حقیقی بوده است همانطور که جلوتر هم اشاره شده، زمینه شیوع اسلام در آن قاره به خوبی فراهم است. مردمانی خالی الذهن و اذهانی آماده برای سخنان تازه و دلنشین و پذیرفتن و اگر نظیر فعالیتی که دیگران در این باره می‌کنند و افرادی برای این منظور تربیت می‌نمایند و اعزام می‌دارند، از طرف کشورهای اسلامی انجام می‌شد نتیجه بسیار عالی به دست می‌آمد، مبلغانی زبان‌دان و نیرومند از نظر دارا بودن شرایط تبلیغ به حدی که توانایی بی‌اثر کردن تبلیغات دیگران را داشته باشند.

مسلمانان آفریقا به خصوص علما و پیشوایان دینی با چنان خلوص و وداد و پاکدلی و صفا و صمیمیت و فروتنی به مسلمانان دیگر برخورد می‌کنند که نظیر آن را در نقاط دیگر کمتر می‌توان یافت، در چند مورد که ما در مساجد یا مراکز اسلامی توفیق دیدن مسلمانان یا پیشوایان

اسلامی را می‌یافتیم و در می‌یافتند که ما ایرانی و مسلمانیم به گونه‌ای نسبت به ما محبت می‌کردند و به نحوی خوشحالی خود را ابراز می‌داشتند و با تواضعی وصف ناپذیر که ما غرق در لذت می‌شدیم زیرا نظیر آن را در هیچ جا ندیده بودیم.

مراسم مذهبی را با دقت و با وجهی صحیح انجام می‌دادند و با رعایت شرایط کامل به تلاوت قرآن مجید می‌پرداختند. لباس آنان عبارت بود از شالی سفید که به دور سر پیچیده بودند و پیراهنی بلند و کفش دم‌پایی.

در کنیا جمعیت‌های اسلامی بسیاری تشکیل یافته که گذشته از جنبه اعتقادی دارای جنبه قومی نیز هستند مثلاً جمعیت اسلامی هندیها، پاکستانیها، عربها یا آفریقایی‌ها.

گفته می‌شد که امروز شماره مسلمانان نسبت به جمعیت کنیا، بیست درصد است و عموماً شافعی مذهبند.

می‌گفتند که قرآن به زبان سواحلی که زبان معمولی کنیا است، ترجمه شده و همه می‌توانند به مفاهیم عالی آیه‌های قرآن پی ببرند: درباره نحوه نفوذ اسلام در آفریقای شرقی و از جمله کنیا، بعداً به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

شیعه جعفری در کنیا

گفته شد که مسلمانان کنیا عموماً شافعی یا اسماعیلی هستند و اگر از فرقه‌های دیگر نیز باشند، من ندیدم و نشنیدم، اما درباره شیعه دوازده امامی که در کشورهای اسلامی به امامی و جعفری معروف هستند، در

بار اول که در نایروبی بودیم نتوانستیم دربارهٔ آنها اطلاعی به دست بیاوریم لیکن پس از مراجعت از آفریقای جنوبی دو روزی در نایروبی توقف داشتیم آن‌گاه عازم مصر شدیم، در هواپیما مردی متین و میانسال، در ردیف جلو من نشسته بود، چون ملاحظه کرد که ما به فارسی سخن می‌گوییم سرش را برگردانید و با فارسی کتابی سلام و احوالپرسی کرد سپس از جای خود بلند شد و از کسی که پهلوی من نشسته بود خواهش کرد جایش را با وی عوض کند، او پذیرفت و آن مرد پهلوی من نشست و گفت می‌خواهم از فرصت استفاده کنم و به فارسی سخن گفتن را تمرین نمایم. پرسیدم که فارسی را در کجا آموخته است؟ پاسخ داد که من اصلاً اهل پاکستانی هستم، خانوادهٔ ما به کنیا کوچ کرده و در آنجا ساکن شده‌اند و من در نایروبی متولد شده‌ام، افراد خانوادهٔ ما به فارسی علاقه دارند و کم و بیش با آن زبان آشنا هستند، برادرم در ایران است و من قصد دارم برای زیارت حضرت امام رضا علیه السلام در مشهد و حضرت معصومه علیه السلام در قم به ایران سفر کنم. نامم دکتر یوسفعلی است و متخصص بیماریهای زنان هستم و اکنون به نمایندگی از طرف شیعیان کنیا، عازم مکه معظمه هستم تا در کنفرانسی اسلامی که یکی دو روز دیگر در آنجا تشکیل می‌شود، شرکت کنم.

حسن اتفاقی بود برای به دست آوردن اطلاعاتی درباره شیعه در کنیا، آن هم از کسی که سمت نمایندگی و سرپرستی آنان را دارد. از وضع شیعه کنیا پرسیدم در پاسخ گفت: در تمام کنیا، شمار شیعیان امامی در حدود ده هزار نفر است و در نایروبی یک هزار و پانصد

تن، ما در نایروبی مسجد و امام‌باره^(۱) داریم و در ایام عاشورا ده روز عزاداری می‌کنیم مسجد و امام‌باره دارای موقوفاتی هستند و عموماً مقلد حضرت آیه‌الله شاهرودی هستیم، چند سال پیش از آیه‌الله درخواست کردیم ملایی از نجف برای ما بفرستد، ایشان یک طلبه^(۲) پاکستانی به نام عابدعلی فرستادند، که اکنون در نایروبی است، نماز جماعت به پا می‌دارد و منبر می‌رود و مجلس قرائت قرآن تشکیل می‌دهد و در عاشورا روضه می‌خواند.

سفری به قلب جنگلهای مخوف و دیداری با افراد قبیله ماسایی

پس از توقف یک هفته در نایروبی قرار شد، سفری چند روزه به جنگلهای عظیم کنیا که شهرت جهانی دارد و از نظر وجود حیوانات وحشی و خطرناک و انواع حیوانات نادر و کمیاب کمتر همانندی دارد بلکه همانندی ندارد، بکنیم و ضمناً با زندگی بومیان قبیله معروف ماسایی از مهمترین قبایل آفریقایی از نزدیک آشنا شویم.

جنگلهای مزبور را بهتر است پارک جنگلی بنامیم، زیرا تمام آنها زیر نظر اداره جنگلبانی و تحت کنترل مأموران آن اداره است. آنان آمار حیوانات گرانقیمت را از قبیل شیر و پلنگ و یوزپلنگ مخصوصاً نوعی با نام جگوار که سریع‌السيرترین حیوانات روی زمین است و نیز فیل، گرگدن، زرافه، آهوی آمپالا در دست دارند و در هر سال از این نوع

۱. مقصود از امام‌باره در هند و پاکستان تکیه و محل عزاداری عاشورا است.

۲. طلبه جمع طالب است و از جمله جمعهای عربی است که در فارسی به جای مفرد به کار می‌رود.

حیوانات، آنها که در اثر توالد و تناسل شمارشان بیشتر از حد معین شده به صیادان خارجی که برای باغهای وحش مشتری آنها هستند، در مقابل دریافت پول گزافی در برابر هر حیوان، جواز صید می دهند.

هر کس بخواهد وارد اینگونه پارکها که مساحت هر یک از آنها به ده ها کیلومتر بالغ می شود بگردد باید از حکومت اجازه بگیرد و همراه با راهنمایان محلی وارد پارک شود.

در این پارکها، برخلاف باغ وحشهای معمولی که انسان آزاد و حیوانات در قفس هستند، انسان در قفس که نوعی فولکس واگن مخصوص است قرار دارد و حیوانات سرگرم زندگی طبیعی خود هستند. و تنازع بقا به طور کامل در آنجا حکمفرماست.

در هر حال برای رفتن به این مسافرت بسیار جالب به یکی از آژانسهای محلی که اغلب هندی هستند مراجعه کردیم، این آژانسها از طرف حکومت مجاز هستند که ترتیب مسافرت توریستها را به درون پارکهای جنگلی بدهند و وجه مقرر را دریافت دارند، قرارداد بسته شد و اینک آماده سفر هستیم.

آغاز سفر

مینی بوسهای مخصوصی از نوع فولکس واگن، با راننده های محلی در ساعت مقرر در جلو هتل توقف کردند.

رانندگان مزبور، افرادی هستند ورزیده با معلومات کافی و مسلط به زبان انگلیسی با اطلاع از مقررات رانندگی در جنگل به طوری که خشم حیوانات انگلیخته نشود و نیز آشنا به کوره راههای جنگل و همچنین

شناسایی حیوانات گوناگون و خصوصیات هر یک با برخوردی خوب و خلقی نیکو.

مینی بوسها که در بدنه آنها کلمه سافاری که همان سفر عربی است نوشته شده هر یک ظرفیت هفت نفر را دارد، در آن کشویی است که به آسانی باز نمی شود چون پیاده شدن همان و مورد حمله حیوانات قرار گرفتن همان است. در سقف هر ماشین پنجره ای تعبیه شده که در زیر آن دسته ای قرار دارد و با گردانیدن آن دسته، در بالا می رود و کسی که بخواهد عکس یا فیلم بگیرد بر روی صندلی ماشین می ایستد و عکس یا فیلم مورد نظر خود را می گیرد.

در تمام مدتی که مسافر در درون ماشین است، جز در مکانهای معینی که امن است و راهنما که همان راننده است، اجازه می دهد، حق ندارد به هیچ عنوان پیاده شود که در این صورت به همانگونه که اشاره شد، باز شدن در ماشین همان و طعمه درندگان قرار گرفتن یا در زیر پای حیوانات قول پیکر از قبیل فیل و کرگدن و از همه بدتر گاومیشهای وحشی له شدن، همان است.

درباره این که تا انسان داخل ماشین است به چه علت حیوانات نسبت به او بی تفاوت هستند و چون قدم به بیرون گذاشت مورد حمله قرار می گیرد، نظرات مختلفی اظهار شده از جمله این که بوی بنزین یا گازوئیل از رسیدن بوی انسان به حیوان مانع می شود دیگر این که تا انسان داخل ماشین است، حیوان احساس ایمنی می کند (برعکس مواقعی که انسان در باغ وحش قدم می زند، چون حیوانات در قفس هستند، احساس خطر نمی کند) اما وقتی انسان از ماشین بیرون می آید، حیوان

خود را در خطر می بیند و حمله ور می شود.

همچنین است در موردی که راننده عملی انجام دهد که حیوان احساس خطر کند مثل این که بوق بزند یا حیوانی در وسط راه خفته باشد و او ماشین را به طرف آن براند و سر و صدا راه بیندازد، در چنین حالاتی حیوان عصبانی می شود و به ماشین حمله می کند، در این صورت حمله یک فیل و حشی یا یک کرگدن و از همه خطرناکتر یک گاومیش جنگلی کافی است که ماشین برگردد و سرنشینان آن تلف شوند.

ساعت ۹/۳۰ صبح، ماشین ها از جلو هتل حرکت کردند، به زودی از شهر خارج شدند و در یک جاده نوساز آسفالت به حرکت درآمدند همه سرنشینان با هیجان بسیار، در انتظار بودند، هرچه زودتر حیواناتی را که در قفسهای باغهای وحش دیده بودند اکنون آنها را آزاد و باز در محیط طبیعی ببینند حتی یکی از همسفران برای هر کس که نخستین بار شیری را به او نشان دهد، جایزه مناسبی قرار داد. بعد از پیمودن مسافتی در حدود ۱۲ کیلومتر، پلیس راه ماشین را متوقف کرد و راننده را به این علت که سرعت ماشین کمی بیشتر از حد مجاز بوده جریمه کرد.

ماشین به راه خود ادامه داد، در طول راه در فاصله های کوتاه، در تابلوهایی مسیر حیوانات را مشخص کرده بودند بعد از پنج شش کیلومتر بعد از پلیس راه چشم مسافران به دیدار یک زرافه که در کنار جاده ایستاده بود روشن گردید از این پس به ندرت فیل یا شترمرغی یا بوزینه ای دیده می شد.

ضمناً چون از منطقه قبیله معروف ماسایی می گذشتیم افرادی از آن قبیله را می دیدیم که در نزدیکی جاده در حال چراندن گاو و گوسفندان خود که تنها دارای آنان است، بودند.



چند زرافه



شتر مرغ و جوجه‌هایش

گروهی از ماسایی‌ها، هنوز در حال بداوت هستند که بعداً درباره آنها سخن خواهد رفت و گروهی دیگر قدم در راه تمدن گذاشته‌اند و ما در طول جاده شمار بسیاری دختر و پسر از این گروه را می‌دیدیم که با لباس متحدالشکل در راه مدرسه بودند.

بومی تقلبی

در حدود ساعت ۱۲ به قهوه‌خانه‌ای رسیدیم، ماشینها توقف کردند تا هم خستگی راه برطرف شود و نیز برای تغییر ذائقه چند استکان چایی صرف شود، دونفر بومی با آرایش کامل بومیان ماسایی با پارچه‌ای قرمز و نوکه نیمی از آن را در جلو و نیمی دیگر را در پشت سر آویخته بودند و نیزه‌ای در دست، مطابق رسم بومیان به شرحی که گفته خواهد شد، در جلو قهوه‌خانه ایستاده بودند تا مسافران با دیدن آنها پیاده شوند و چایی صرف کنند و نیز با آنها عکس بگیرند، مسافران، این‌گونه افراد را، بومی تقلبی می‌نامیدند زیرا بومیان اصلی و غیرتقلبی از عکس گرفتن با دیگران، سخت امتناع می‌کنند به علاوه هیچ یک از آنها این طور نونوار و پاکیزه نیست.

پارک بزرگ ملی

مقصود از پارک قسمتهای وسیع و حفاظت شده‌ای است از جنگلهای کنیا، یا نواحی دیگر آفریقا که برای بقای نسل حیوانات وحشی مخصوصاً آنها که نسلشان در شرف انقراض می‌باشد، اختصاص یافته است از این گذشته منبع درآمدی است برای کشور مربوط چه از

نظر جلب توریست و چه از لحاظ فروش حیوانات گرانبه به باغ وحشهای دنیا یا اجازه شکار به تعداد معین، با دریافت پول گزاف، البته مقصود حیواناتی است که در اثر تناسل و توالد بیشتر از حد لازم در پارک وجود دارد.



بوزینه‌ای با بچه‌اش

در این پارکها، تیراندازی جز در موارد مجاز و نیز ایجاد سر و صدا حتی بوق ماشین ممنوع است. در این پارکها که هر یک ده‌ها بلکه صدها کیلومتر مساحت دارد، حیوانات آزاد زیست می‌کنند و هیچ خطری (جز در موارد خاصی که به آن اشاره شد) از سوی انسان متوجه آنها نیست.

تنالزع بقاء و غلبه قوی بر ضعیف در آنجا به طور کامل حکمفرما است. بنیانگذار این پارکها، انگلیسیها بودند در آن زمان که کنیا مستعمره ایشان بود، اکنون نیز مقررات مربوط به اداره پارکها همان است که انگلیسیها وضع کرده‌اند.



یک جنگجوی آفریقایی



گاومیش وحشی قویترین حیوانات جنگل

ورود به پارک

نزدیک به ساعت یک بعد از ظهر ماشینها در جلو در ورودی پارک توقف کردند رانندگان اجازه نامه های ورود به پارک را به مأمورین مربوط نشان دادند و اجازه ورود را دریافت داشتند. وارد پارک شدیم، اکنون ما در قفسیم و حیوانات آزاد. این قسمت از پارک کم درخت و نیز دارای درختان کوتاهی بود و اگر جز این بود حیوانات بلند قامت که نمونه کامل آن زرافه است و حیوانات عظیم الجثه مثل فیل و کرگدن و گاومیش وحشی، نمی توانستند در آنها، به راحتی آمد و رفت کنند، صدها درخت از بی آبی خزان کرده و یا خشک شده بودند، همچنین تعداد زیادی درخت شکسته شده و روی زمین افتاده بود.

که معلوم گردید فیلها هنگام حرکت، خود رابه آنها مالیده اند و در نتیجه، درخت شکسته شده است و پوست بسیاری از درختان هم کنده شده بود، باعث این امر نیز فیلها و زرافه ها بوده اند.

جاده ای که در آن راه پیمائی می شد، راهی باریک و خاکی بود، در اطراف آن، جابه جابا تپه هایی به ارتفاع یک متر و بیشتر به نظر می رسید که گفته می شد، لانه مورچه های جنگلی است و نیز تپه هایی به اشکال مختلف که گویی با دست بشر بنا گردیده و می گفتند لانه موریانه های جنگلی است، خاک طرفین جاده و به طور کلی خاک جنگل قرمز خوش رنگ بود.

در این تصویر، یک گروه از فیلان در حال ورود به پارک هستند. فیلان در حال حرکت هستند و در پس‌زمینه، درختان و گیاهان دیده می‌شوند.



یک دسته فیل

یک دسته فیل به فاصله چند متری جاده ایستاده بودند که از دیدن ماشین و حرکت آن، رم نکردند، از این پس هرچه در جنگل پیش می‌رفتیم، درختان انبوه‌تر و شماره حیوانات، زیادتر می‌شد، دسته دسته شتر مرغ که دویدن آنها تماشایی بود و زرافه^(۱) با دست‌های بلند و گردن دراز که ارتفاع آن از سم دست تا پوزه هنگام خوردن برگ‌های نازک بالای درختان، متجاوز از پنج متر می‌باشد، بسیار دیدنی است، گاو و گاومیش وحشی که از جمله قوی‌ترین حیوانات جنگلی است، انواع آهو و گوزن، کرگدن نیز با دو شاخ بالای پیشانی در روی بینی و وسط سر، شاخ جلو بلند و شاخ عقبی کوتاه و کرگدن ماده با یک شاخ، گوره‌خر آفریقایی^(۲) (زبرا) و دهها نوع حیوانات دیگر، در نزدیکی جاده ایستاده مشغول چرا بودند، بعضی از آنها از جمله زرافه و کوره‌خر، آهو، شتر مرغ گاهی از دیدن ماشین رم می‌کردند، و بعضی از جمله فیل و کرگدن و شیر، بی‌اعتنا بودند.

پس از یک ساعت و کسری راه‌پیمایی، در محلی به نام نگولیا به یکی از هتلهای توریستی، مناسب با جنگل رسیدیم، هتل بسیار مجهزی بود با اتاقهای پاکیزه هر یک دارای حمام و دیگر لوازم و آب آن از چاه نیمه عمیقی تأمین می‌شد، اتاقها و تراس بزرگ آن نسبت به سطح جنگل دارای چند متر ارتفاع بود، در یک سمت هتل، استخر شنا با آبی زلال

۱. در فارسی شترگاو پلنگ نامیده می‌شود (زیرا گردن آن همچون شتر، سم آن مانند گاو و پوستش همانند پلنگ است).

۲. گوره‌خر آفریقایی با خطوط روی پوستش، حیوان بسیار زیبایی است اما گوره‌خر کویرهای ایران، پوستش قرمز کم‌رنگ و مانند قاطر است.

قرار داشت، در نزدیکی تراس و اطاقها، در فاصله تقریبی سی یا چهل متری، گودال بزرگ پُر آبی بود که حیوانات برای نوشیدن آب در اطراف آن گرد می آمدند و دهها بلکه صدها مرغ پلیکان و دیگر پرندگان در تکاپو بودند و نگهبانان مسلح در اطراف هتل، قدم می زدند.



چند آهو

بعد از صرف ناهار، دوباره راه پیمایی در جنگل آغاز گشت، و مرتب به حیوانات گوناگون برخورد می کردیم، در نقطه ای یک فیل عظیم الجثه وسط راه ایستاده بود، راننده گفت باید بایستیم تا فیل با میل خود برود زیرا اگر آن را خشمگین کنیم ممکن است خطری پیش آید، پس از چند دقیقه فیل آهسته از راه بیرون رفت و ماشین به مسیر خود ادامه داد.

دید قوی چشم راننده

در ضمن راه پیمایی، راننده سیاه پوست که جوانی نیرومند و مؤدب و با معلومات بود و به زبان انگلیسی تسلط داشت و به راستی راهنمای بسیار واردی بود و درباره هر حیوان و هر چیز دیگری توضیح کافی می داد، با دست به سویی اشاره کرد و گفت:

به بُن آن سنگ نگاه کنید، کرگدنی خفته است، افراد کاروان هر چه نگاه می کردند، چیزی نمی دیدند، سرانجام یکی از همراهان با یک دوربین قوی که همراه داشت نگاه کرد و در حدود یک کیلومتری و بیشتر، کرگدنی را در بین سنگ بزرگی مشاهده کرد.



کرگدن

دره بوزینگان و آثار آتشفشانی

پس از دو ساعت راه پیمایی و گردش در قسمت‌های مختلف جنگل به محلی رسیدیم که آثار آتشفشانی در یک خط طولانی سیاه و پوشیده از مواد مذاب که به گفته راننده درازای آن چندین کیلومتر است دیده می‌شد، راننده توضیح داد که این آتشفشانی در صد سال پیش رخ داده است.

در اطراف این مواد مذاب، نوعی بوزینه کوچک که جثه آن کمی بزرگتر از موش دم کوتاه صحرایی بود در لابلای شاخه درختان زیست می‌کردند و از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر با چابکی به جست و خیز می‌پرداختند، شمار آنها از صدها عدد افزون بود، این منظره بعداً در جای دیگر هم مشاهده شد.

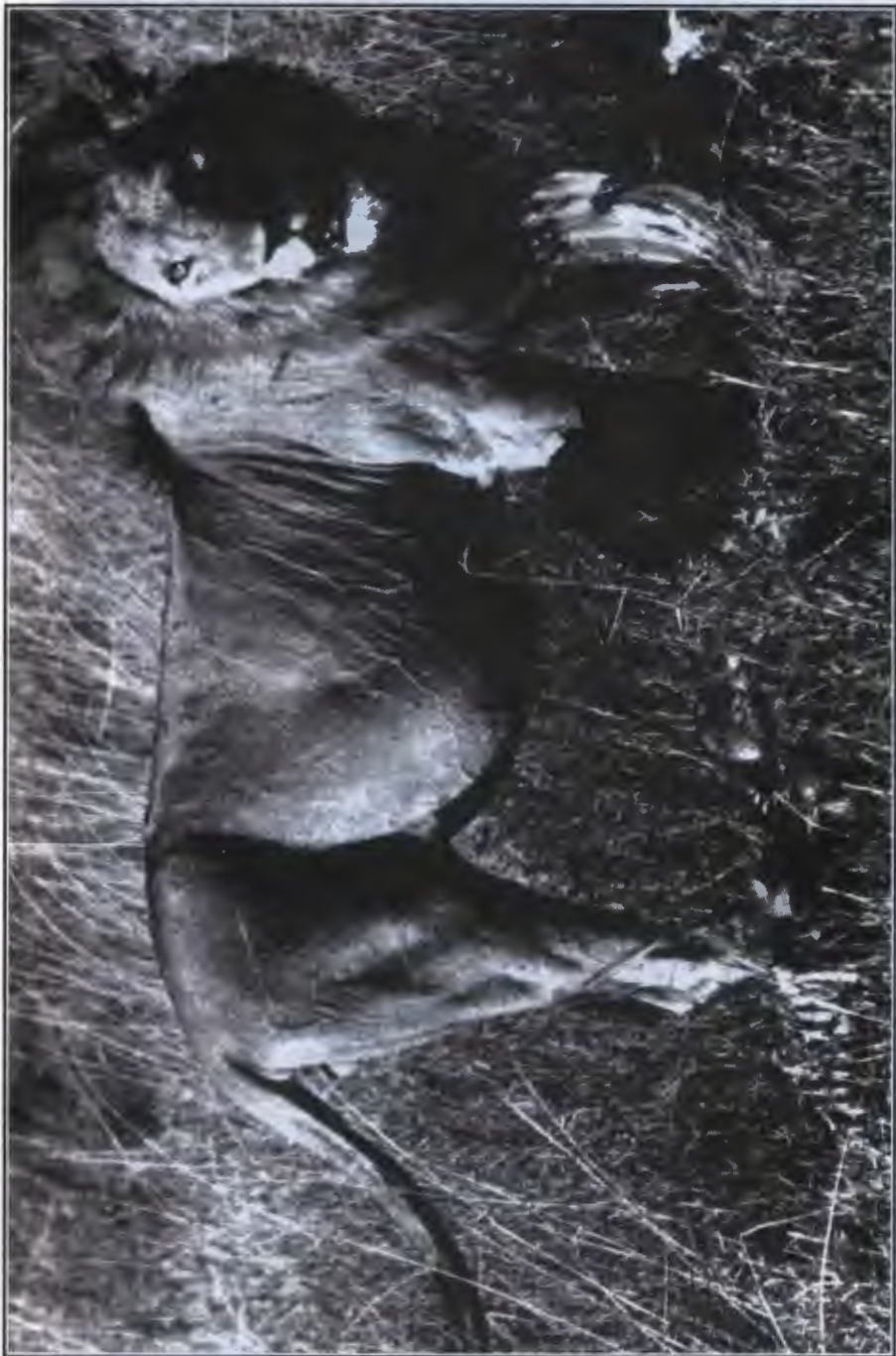
نزدیکیهای مغرب به هتل سابق الذکر برگشتیم.

قبله به سمت شمال

یکی از همسفران که مردی مسن و محترم و از بازرگانان تهران و مقید به ادای نماز اول وقت بود و با چند تن از افراد خانواده خود مسافرت می‌زکرد، سمت قبله را از من پرسید زیرا من قبله‌نما همراه داشتم و نیز از محل طلوع و غروب خورشید، همچنین از روی نقشه جهت قبله را تشخیص می‌دادم، جهتی را که به سمت شمال بود، نشان دادم گفت من از جدّه تا این جا به جهت مقابل این سمت، یعنی جنوب نماز گزارده‌ام یعنی به همان طرفی که در تهران هم به سمت آن

می ایستادم، گفتم حرکت ما از جده به سوی قاره آفریقا به طرف جنوب کعبه بوده یعنی برعکس اینکه اگر به طرف تهران می رفتیم، بنابراین کعبه در سمت شمال ما قرار دارد و باید به همان جهت و با کمی انحراف بایستیم، وی چون این استدلال را شنید، کمی ناراحت شد، و گفت پس باید قضای نمازهایی را که از جده تا این جا گزارده ایم، به جا آوریم.

در هر حال، پس از صرف شام در تراس هتل که چند متر از زمین ارتفاع داشت نشستیم تا آمد و رفت حیوانات را برای نوشیدن آب از گودال بزرگ و پر آبی که در برابرمان قرار داشت، تماشا کنیم، از طرف متصدیان هتل، نورافکنهای بسیار قوی که نور آنها طبیعی می نمود، در اطراف گودال تعبیه کرده بودند. حیوانات گوناگون... دسته دسته برای آب نوشیدن می آمدند و بدون مزاحمت برای یکدیگر، آب می نوشیدند و می رفتند، ناگهان همه پا به فرار گذاشتند، معلوم شد که آمدن شیر را حس می کردند و شیر بی آنکه حیوان دیگری در آنجا باشد، آب می نوشید. آب نوشیدن آن مانند گربه و با زبان بود. همه برای استراحت به اطاقهای خود رفتیم اما همه ترجیح می دادند تا صبح بیدار بمانند و از تراس اطاق که مشرف به گودال آب بود، این منظره بدیع را که شاید هرگز دیدن آن برای آنان پیش نیاید نظاره کنند.



لجین

۱۳۶۳

حرکت به سوی آمبوزولی

بعد از صرف صبحانه، به قسمتی دیگر از جنگلهای کنیا به نام آمبوزولی حرکت کردیم، هوا بسیار لطیف و بهاری، آسمان صاف و آبی که در شهرهای دودگرفته و غبارآلود، تصورش را هم نمی توان کرد. آغاز روز است و حیوانات به سوی چراگاهها و آبشخورها در حرکتند. درندگان هم از هر طرف به دنبال یافتن طعمه هستند اما بسیاری از آنها، از جمله شیر بیشتر در شب به شکار می پردازند.

یک دشت وسیع در زیر سم گاومیشهای وحشی و گوره خراهای آرام، گویی می لرزد زرافه ها، بی آن که صدایی از آنها شنیده شود. (در تمام مدتی که در جنگل بودیم و ده ها زرافه را مشاهده کردیم، صدایی از آنها به گوشمان نخورد.) دسته دسته می دویدند و فیله ها با صدای رعب آوردشان ایستاده و بچه های خود را در میان گرفته اند، کرگدن ها خاموش و کم تحرکند و گاهی مشغول دویدن هستند، روی گردن و کمر هر کرگدن پرندگانی نشسته اند و حیوان هر قدر بدود یا خود را تکان دهد، آنها از جای خود نمی جنبند. (از کرگدن هم صدایی نشنیدیم).

در گوشه ای فیلان با خرطومهای نیرومند خود، خاک نرم و قرمز رنگ جنگل را به تن خود می پاشند و در سویی دیگر خود را در گودال آبی که همان نزدیکی یافته می شود می شویند.

تمام حیوانات به نوعی صدا می کردند، جز زرافه و شتر مرغ که صدایی از آنها شنیده نمی شد. رساترین و مهیب ترین و وحشتناکترین صدا در جنگل، غرّش شیر است که به راستی مانند غرّش رعد در جنگل می پیچید.



شتر مرغها در حال نوشیدن آب



کروکودیل

اسب آبی و کروکودیل و ماهی

پس از دو ساعت گردش در جنگل به محلی رسیدیم که یکی از مراکز گارد جنگلی بود و افراد مسلحی در آنجا وجود داشتند. راهنما گفت اینجا محلی بی خطر است و می‌توانید پیاده شوید. راه باریکی بود که به رودخانه‌ای منتهی می‌شد، در حدود چهار صد متر پیاده رفتیم تا به کنار رودخانه رسیدیم، آب رودخانه از چشمه‌ای بود که در همان نزدیکی از زیر تپه‌ای با فشار بیرون می‌زد به‌نظر می‌آید که متجاوز از صد سنگ آب در جریان است. در این قسمتی که توقف کرده بودیم، آب با ملایمت جریان داشت و عمق آن به چند متر می‌رسید و عرض رودخانه بیش از پانزده متر بود، در محلی از رودخانه که وسیع‌تر و عمیق‌تر بود، چند اسب آبی، سر خود را از آب بیرون آورده بودند و بعضی از آنها تا نیمی از تن غول‌آسای خود را از آب بیرون می‌آوردند و در سمت دیگر رودخانه چند اسب آبی بیرون از آب، ایستاده بودند، جنّه اسب آبی به گاوی فربه شبیه‌تر است تا اسب.

در سمتی که ما ایستاده بودیم، کروکودیل‌هایی که طول جنّه آنها به چند متر می‌رسید در کنار ساحل دراز کشیده و دهان گشاد خود را باز دندانه‌های سفید که به‌نظر می‌رسد شمار آنها از پنجاه بیشتر است، باز گذاشته‌اند و چنان بی‌حرکت هستند که گویی مرده‌اند و چون همرنگ خاکند، کسی متوجه آنها نمی‌شود و ممکن است انسان پای خود را روی آنها بگذارد که در این صورت، خطر حتمی است، به همین جهت راهنمایان مرتب سفارش می‌کنند که به جلوی پای خود نگاه کنید، مبادا با این موجود خطرناک تماس حاصل نمایید.



اسب آبی

در گوشه‌ای از رودخانه پل کوتاهی بود که پس از عبور از روی آن، راه‌رویی بود که با پایین رفتن از چندین پله به اطاقک نیم‌دایره‌ای می‌رسید که هم کف با قعر رودخانه است در اینجا در حد فاصل اطاقک و کف رودخانه شیشه مخصوصی تعبیه کرده بودند تا توریست‌ها در پشت آن بنشینند و به راحتی انواع ماهیهای عجیبی را که در عمق آب زیست می‌کنند و چگونگی زندگی آنها را تماشا کنند، واقعاً بسیار جالب و دیدنی بود.

در اطراف رودخانه درختان بزرگی بود که بوزینگان در لابه‌لای آنها مسکن گزیده بودند و از شاخه‌ای به شاخه دیگر جست و خیز می‌کردند.

درختان زره‌پوش

همچنین در کنار رودخانه، درختانی دیده می‌شد که ساقه و کنده آنها را تا چند متر زره‌پوش کرده بودند، علت را پرسیدیم پاسخ دادند که این‌ها درخت تب نامیده می‌شوند و از نظر پزشکی درختان کمیاب و بالارزشی هستند و زره‌پوش کردن آنها بدین سبب است که حیوانات بلند و نیرومند از قبیل زرافه و فیل پوست آنها را می‌کنند یا خود آن را می‌شکنند، بنابراین تا ارتفاعی که پوزه زرافه به آنها نرسد، زره‌پوش کرده‌اند تا از آسیب محفوظ بمانند.

به راه خود ادامه دادیم، لانه‌های مورچگان و موریانه‌ها همچنان دیده می‌شد و نیز نوعی آهوی بسیار زیبا به نام آن تلوپو ANTELOPO و نوعی کرکس بسیار بزرگ و حیواناتی از قبیل کفتار و روباه درآمد و رفت بودند.

درمیان بومیان قبیلهٔ ماسایی MASAI

در حدود ساعت ده و نیم صبح، از این پارک بیرون رفتیم و وارد منطقهٔ قبیلهٔ معروف ماسایی شدیم، در داخل پارک از افراد بومی خبری نبود، زیرا زندگی در میان هزاران حیوان وحشی و درندگان امکان ندارد. با این‌که بومیان در اطراف جنگل و دور از حیوانات خطرناک زیست می‌کنند، باز برای رعایت احتیاط، زن و مرد نیزه‌های مخصوص به خود را در دست دارند، معه‌ذا هر سال گروهی از آنان به خصوص کودکان، طعمهٔ حیوانات می‌شوند. افراد قبیله در اطراف جاده ایستاده یا در حال

آمد و رفت بودند و با اشاره دست نسبت به سرنشینان ماشینها، ادای احترام می کردند، کودکان ده پانزده ساله دختر و پسر در حالی که بدنشان از کمر به بالا برهنه بود، سرگرم چراندن گاو و گوسفند بودند آنها نیز برای مسافران دست تکان می دادند.



دو تن بومی

ماشینها به محلی رسیدند که کلبه‌های بسیاری در آن، قرار داشت و بومیان در محلی گرد آمده بودند، ماشینها توقف کردند و سرنشینان پیاده شدند، زنان و کودکان شتابان به طرف مسافران آمدند و مردان که هر یک نیزه در دست داشت در همان مکانی که بودند، باقی ماندند. زنان و کودکان با اصرار و سماجت و التماس، شیلنگ (واحد پول کنیا) می‌خواستند و ما هر مبلغ پول خرد همراه داشتیم به آنان دادیم من یک مشت پسته به یکی از زنان دادم، نگاهی از نفرت به آن انداخت و چون نفهمید که چیست و چگونه باید خورد به دور افکند.

مردمی فقیر و بی‌نوا و بسیار کثیف، عموماً بدنهای خود را با ماده قرمز رنگی شبیه به روناس یا خاکهای قرمز منطقه‌شان رنگ می‌کردند که این کار بر کثیف بودنشان می‌افزاید، ماده‌ای است چسبنده و بد بو که در نتیجه آن با هر بومی صدها مگس سمج حرکت می‌کرد و سر و صورت و بدنشان مستور از مگس بود، در صورتی که در آن نواحی و مخصوصاً در جنگل مگس خیلی کم دیده می‌شد.

لباس زنان عبارت بود از پارچه قرمز رنگی که مانند لنگ به کمر بسته بودند و پارچه دیگری آن‌هم به رنگ قرمز روی شانه خود انداخته بودند.

مردان بعضی لنگ بسته بودند و بعضی دیگر نبسته بودند و پوشش آنها تنها پارچه دراز قرمزی بود که در روی شانه افکنده، نیمی از آن از جلو و نیمی دیگر از پشت سر آویزان بود.

عموم بومیان هر پارچه‌ای را که برای پوشش خود به کار می‌بردند، قرمز رنگ است و تا آنجا که ما دیدیم، لباس دوخته مطلقاً دربر نمی‌کنند

مگر بومیان شهری شده که لباسشان، لباسهای معمولی است. کلبه‌های آنها مانند لانه حیوانات است که از چوب و گل و بوته گیاهان ترکیب یافته با سقفی کوتاه و خالی از فرش و اثاث البیت، و دارایی آنان منحصر است به تعدادی گاو و گوسفند که از شیر آنها تغذیه می‌کنند آنها خون گاو را می‌نوشند به این ترتیب که رگ گردن حیوان را با پرتاب تیری یا با شیئی نوک تیز سوراخ می‌کنند، خون فوران می‌کند و آن را در ظرفی می‌ریزند و بیشتر با شیر می‌آمیزند و می‌آشامند و این که خون را چگونه بند می‌آورند بر من معلوم نشد.

بومیان، چه زن و چه مرد به آرایش مطابق سلیقه مخصوص خود، سخت علاقه دارند، همانطور که گفته شد به بدن خود ماده‌ای قرمز رنگ غلیظ و چسبنده و بد بو، می‌مالند که این امر یک نوع آرایش به شمار می‌آید، و نیز در گونه‌های خود، خطهایی موازی همدیگر، مانند خطهایی که روی بوته خشخاش کشیده می‌شود با کارد یا وسیله دیگری رسم می‌کنند که پس از خوب شدن در جای زخم، شیارها باقی می‌ماند که آن را نوعی زیبایی می‌دانند. زن و مرد، گوشواره از اشیاء ساخت خود به گوش می‌آویزند و از همان اشیاء، النگو در دست خود می‌کنند، مردان، برای زیبایی چشمان خود را با ماده‌ای شبیه به سرمه، سیاه می‌نمایند و بسیاری از آنها گوش خود را از داخل می‌برند و بیرون می‌آورند و دوره آن را باقی می‌گذارند. و لاله گوش را به تدریج به طرف پایین می‌کشند تا آویخته گردد و در محازی دهان قرار گیرد و این کار که منظره کریهی دارد از نظر آنها نوعی زیبایی محسوب می‌شود. و نیز یکی از دندانه‌های جلو خود را برای زیبا شدن می‌کشند.

زنان و بیشتر دختران گردن‌بندهایی پهن که از چندین گردن‌بند ترکیب یافته و از ساخته‌های خود آنها می‌باشد به گردن خود می‌بندند این گردن‌بندها، به قدری پهن و متعدد است که قسمت زیادی از سینه آنها را می‌پوشاند و در هنگام پایکوبی با طرز خاصی بالا می‌رود، سپس در جای خود قرار می‌گیرد، همچنین زنان و دختران حلقه‌هایی را به مچ دست یا بازوان خود می‌کنند. موی سرهایشان کوتاه و مجعد است و بسیاری از کودکان، گویی سرشان با تیغ سلمانی تراشیده شده است، بعداً خواهیم گفت فت که زنان بومی شهری شده، بیشتر کلاه گیس به کار می‌برند.

از موضوعهای جالب توجه این بود که بومیان از تسبیحی که من در دست داشتم، بسیار تعجب می‌کردند و با دقت به آن چشم می‌دوختند، سرانجام یکی از آنها، تسبیح را از دست من گرفت و لحظاتی در آن نگریست، یکی دیگر از بومیان، آن را از دست او گرفت و همچنین تا مدتی دست به دست می‌گشت.

به طرف مینی‌بوس برگشتیم در حالی که تعداد زیادی مگس ما را همراهی می‌کردند، و طبعاً داخل مینی‌بوس هم مملو از مگس شد. مگسهایی سمج و چسبنده و نیش‌زننده به هر زحمتی بود مگسها را از فضای ماشین بیرون راندیم و حرکت کردیم.

از این پس مرتب به افرادی از قبیله ماسایی برخورد می‌کردیم که یا سرگرم پایکوبی بودند یا گرد هم حلقه زده بودند.

به راه خود ادامه دادیم، در بین راه به افرادی از قبیله ماسایی برخورد کردیم که در راه تمدن گام نهاده بودند و مسکن معمولی داشتند،

دانش آموزان پسر و دختر را می دیدیم با لباس متحدالشکل با حالت صف به مدرسه می رفتند به هر نقطه که می رسیدیم، به محض این که ماشین توقف می کرد، بومیان شتابان می آمدند و کارهای دستی خود را که عبارت بود از گردن بند و انگشتری های مخصوص و مجسمه های مختلف، و اینگونه چیزها، عرضه می کردند و با التماس و اصرار از مسافران می خواستند آنها را خریداری کنند، اما چون قیمت آنها را گران می گفتند، معامله ای انجام نمی شد، در اینجا بعضی از مسافران شروع به عکس گرفتن یا فیلم برداری از آنها نمودند، اما چون متوجه می شدند، از جلو دوربین کنار می رفتند.

درباره گروه معروف مائوماو

در بین راه از راننده که جوان مطلعی بود پرسیده شد که مسکن قبیله مائوماو کجاست؟ او در پاسخ توضیح داد که: مائوماو نام قبیله یا قبائل مخصوصی نیست بلکه این نام به افرادی از قبایل مختلف گفته می شود که در برابر انگلیسها که کشور کنیا را جزء مستعمرات خود قرار داده بودند، قیام کردند، بدینگونه که هر کجا، به فرد یا افرادی از انگلیسیها برخورد می نمودند ناگهان حمله می کردند و آنها را می کشتند و در جنگلها، می گریختند و کسی را به ایشان دسترسی نبود و گروه مائوماو بدینگونه کشورشان را از شر استعمار رها ساختند و از آن پس، کنیا استقلال خود را باز یافت.



شتر مرغ و تخمه‌هایش

به سوی دامنه‌های کوه کلیمانجارو و ناحیه آمبوزولی

پس از عبور از این نواحی وارد جنگل دیگری شدیم، در اینجا نیز مرتب به حیوانات گوناگون برخورد می‌کردیم و در حدود یک ساعت بعد از ظهر به هتل آمبوزولی که درست در دامنه کوه عظیم کلیمانجارو واقع است رسیدیم، محلی بسیار زیبا و هتلی مجهز که ساختمانها و اتاقهای آن به سبک کلبه‌های بومیان بنا شده است. اتاق هر کس معین شده و در اختیار او قرار گرفت. اتاقهای این هتل بر خلاف هتل قبلی هم کف زمین بود و با این که این منطقه، از محل حیوانات درنده کمی فاصله

داشت، معه‌ذا هنگام فرا رسیدن شب، سفارش اکید کردند که با احتیاط حرکت کنید، و درِ اتاقها را محکم ببندید. در هر اتاق پنجره و نیز درهای کوچکی از شیشه ضخیم، به طرف جنگل تعبیه شده بود.

در اطراف هتل بومیان دسته‌دسته در آمد و رفت بودند، در مقابل ایوان هتل استخر بزرگ و پر آبی وجود داشت و در پایین استخر رود کوچکی جاری بود.

قله پر برف کلیمانجارو در مقابل چشم مسافران خودنمایی می‌کرد، در بالا برف و سرما و در پایین هوای گرم و مردم برهنه و گرم‌آماده. در اطراف اتاقها، نوعی سوسمار دیده می‌شد که برخلاف سوسمارهای دیگر، بسیار زیبا بود، تن آن که شاید هطول پانزده یا بیست سانت بود، از دُم تا گردن سبز روشن و خوش‌رنگ بود و سر آن به رنگ نارنجی روشنی بود.

در منطقه شیرها

شیر در همه جای جنگل دیده می‌شد، اما در این محل که ما اکنون در صدد رفتن به آنجا هستیم، چون بیشه‌زار است ده‌ها شیر به طور خانوادگی در آن زیست می‌کنند.

بعد از صرف ناهار برای گردش در قسمتی دیگر از جنگل از هتل بیرون آمدیم، پس از پیمودن ده دوازده کیلومتر به منطقه شیران رسیدیم، ماشین از دشت سبزه‌زار و هموار، در حاشیه جنگل می‌گذشت، ناگهان در حدود چهل متری، شیر نری^(۱) با وقار تمام از میان درختان بیرون آمد

۱. شیر نر در اطراف سر و گردن خود یال وارد و شیر ماده دارای یال نیست.

و بی آنکه سر خود را بگرداند یا به ماشین اعتنایی بکند، به راه خود ادامه داد و در میان درختان ناپدید شد. به راستی عنوان سلطان حیوانات برای شیر بسیار برازنده است، البته مقصود شیری است که در جنگل به طور آزاد زیست می کند، نه شیر باغ وحش که در اثر خوردن و حرکت نکردن، فربه شده یا در اثر نخوردن، از حال رفته است.



شیر طعمه خود را به طرف لانه اش می کشد

گردن افراشته، یال فراوان در اطراف سر و گردن، سینه پهن، قامت کشیده و متجاوز از دو متر و کمر باریک به علاوه وقار و بی اعتنایی به

همه کس و همه چیز، دلاوری همراه با تدبیر، همت بلند که همواره به دنبال شکار بزرگ و قوی از قبیل گاومیشهای بسیار نیرومند جنگلی که با یک حمله ممکن است مینی بوس را برگردانند یا گورخرهای چابک و قوی و گوزنهای بزرگ می رود، به ندرت اتفاق می افتد که شیری از ناچاری حیوان کوچکی را شکار کند، از همه اینها گذشته زورمندی و قدرمندی او که بنا به گفته راهنمای سیاه پوست، یک ضربه دست شیر مساوی با ضربه یک وزنه دویست پوندی (صد کیلویی) است که با یک ضربه استخوان کمر گاو وحشی را می شکند، از این جهت است که همه حیوانات از او حساب می برند و هر جا دیده شود، همه می گریزند.



۱ - دو شیر در تعقیب گورخر



۲- شیرگردن شکار را گرفته است

ادامه گردش

مینی بوسها به راه خود ادامه دادند و بعد از دقایقی وارد بیشه‌ها شدند، به جز ماشینهای ما، چند ماشین دیگر نیز متعلق به جهانگردان اروپایی در حرکت بودند.



۳- شیر شکار را به زمین می زند

نخست مشاهده شد که در فاصله کمی از جاده، در یک طرف، چند شیر نر و ماده خفته بودند و در طرف دیگر یک شیر ماده خفته بود،

دوربینهای عکاسی و فیلمبرداری از پنجرهٔ سقف ماشین به کار افتاد. آن چند شیری که در یک سمت جاده خفته بودند، اعتنایی نکردند اما بعد از پنج شش دقیقه، آن شیر ماده که در سمت دیگر، تنها خوابیده بود و فاصله آن با ماشین در حدود پنج متر بود، از جا بلند شد و شروع کرد به غرشهای رعد آسا و حالت حمله به خود گرفت، گرچه بعید بود که بتواند آسیبی برساند ولی ما که از دیگران به آن نزدیکتر بودیم، احتیاط را از دست ندادیم و به راننده نهیب زدیم که حرکت کند.

در مسیر خود در دو طرف جاده، شیرهایی رامی دیدیم که به طور خانوادگی، مرکب از یک یا چند شیر نر، و ماده و بچه‌هایشان زندگی می‌کردند و هیچ اتفاق نیفتاد که شیری با دیدن ماشین از جای خود بلند شود و حالت حمله به خود بگیرد و حتی دیده نشد که هیچ یک از آنها، نیم‌نگاهی به ماشین‌ها یا ماشین‌سوارها بیفکند.

کم‌کم از جنگل انبوه و بیشه‌زارها بیرون رفتیم و وارد زمینی پر گیاه و کم‌درختی شدیم که در یک سمت آن یک گله بزرگ آهوی معروف به ایمپالا IMPALA که در زیبایی شهره است مشغول چریدن بودند. در آن نواحی گله‌های گاو وحشی و گاومیشهای عظیم‌الجثه و انواع آهو و گوزن و گونه‌هایی از پرندگان، زیاده‌تر از جنگل قبلی بود. از چیزهای دیدنی در آنجا تعداد بسیاری لانه متعلق به نوعی پرنده مشاهده می‌شد که مانند کیسه‌ای که با نخ محکم بسته باشند، از شاخه‌های انتهایی درختان آویزان بود به نحوی که وزش باد آن را این طرف و آن طرف می‌برد این لانه‌ها به قدری محکم بنا شده و چنان استوار به شاخه بسته شده بود که هیچ باد شدیدی آن را از شاخه درخت جدا نمی‌کرد.



شیر شکار خود را که یک گاومیش جنگلی

نیرومندترین حیوانات جنگلی را به زمین می‌کوبد



گره وحشی



گورخر

شب شعر به یاد ایران

غروب آفتاب به هتل بازگشتیم، پس از اندکی استراحت و صرف شام، یکی از همسفران که استاد ادبیات فارسی دانشگاه تهران بود، پیشنهاد کرد که خوب است در این شب در قلب جنگلهای آفریقا با هزاران کیلومتر فاصله با ایران، شب شعری به یاد ایران تشکیل دهیم، همه همسفران، این پیشنهاد را با اشتیاق پذیرفتند و باز به پیشنهاد استاد مزبور، قرار شد شب شعر به طور سنتی تشکیل شود، به این معنی که برای روشنایی از شمع استفاده گردد و همه بر روی زمین روی دشبک بنشینند و به پستی تکیه دهند. برای این منظور به مدیر هتل مراجعه شد، موافقت کرد و یکی از سالنها را در اختیارمان گذاشت، دستور داد به قدر کافی شمع روشن شود و برق خاموش گردد. مبلها را بردارند و دشبکها و پشیهای آنها، دور سالن چیده شود، همه نشستند، خود پیشنهاد دهنده جلسه را به یاد ایران با قصیده عقاب دکتر خانلری آغاز کرد دیگران هم شعرهایی مناسب مجلس خواندند یا درباره ایران سخن گفتند، جلسه تا پاسی از شب ادامه داشت شبی فراموش نشدنی بود. پس از پایان یافتن مراسم، برای استراحت رهسپار اتاقهای خود که با ساختمان هتل کمی فاصله داشت و از جنگل می گذشت شدیم آسمانی پرستاره و ستاره ها بسیار روشن و نزدیک به قول یکی از همسفران، گویی می توان دست یازید و ستاره را گرفت.

هوای نقاطی که انسان شهرنشین در آن زیست می کند از قشرهایی از گرد و خاک و دود و مواد مسموم کننده پوشیده شده، به علاوه نورهای

خیره کننده و همه اینها مانع از این است که آسمان را بدانگونه که هست بتوان دید، اما در آسمان جنگلهای آفریقایی هیچیک از این عوامل وجود ندارد و در نهایت پاکی و صافی است. از این روی می توان آسمان را همانطور که هست، مشاهده کرد.



نوعی آهو ی جنگلی

توضیحی درباره پاره ای از خصوصیات چند حیوان

اکنون که سفر ما به جنگلهای کنیا پایان یافته و به نایروبی بازمی گردیم، مناسب به نظر آمد، خصوصیات پاره ای از حیواناتی که در آن جنگلها زیست می کنند و آنها را مشاهده کردیم، ذکر گردد. این

مطالب از سفرنامهٔ جان جنتز JOHN-GUNTHER از مردم آمریکا، که چند بار به قارهٔ آفریقا سفر کرده و مدتی در آنجا به سر برده و علاوه بر مشاهدات خود، با کسب اطلاعاتی دربارهٔ حیوانات و به خصوص حیوانات جنگلهای کنیا از افراد مطلع تحقیق کرده و در کتاب خود گرد آورده، اقتباس شده است، با یادآوری این معنی که به همانگونه که مترجم عربی سفرنامه مذکور تذکر داده، نمی‌توان انتظار داشت که آن سفرنامه یک مرجع تحقیقی علمی و دقیق دربارهٔ قارهٔ آفریقا بوده باشد که نه چنین است و نه به این قصد نوشته شده است.

از این روی در اینجا مطالبی نقل می‌شود که به نظر می‌آید به حقیقت نزدیک باشد.

شیر می‌تواند در یک ساعت ۳۵ میل را به دنبال شکار خود یا هنگام گریز از خطری که او را تهدید می‌کند، با سرعت بپیماید، این حیوان دارای نیرویی افسانه‌ای است، یک شیر بزرگ می‌تواند گوره‌خوری را که ده نفر مرد لازم است تا آن را حمل نمایند، به تنهایی به زمین بکشد و ببرد، شیر سلطان حیوانات است و نباید در این باره شکی به انسان راه یابد. مدت بارداری آن ۱۰۸ روز طول می‌کشد، شیر ماده هر سه سال یک بار آبستن می‌شود و از بچه‌های خود تا ۱۸ ماهگی مراقبت می‌کند. شیر ماده است که برای عائله خود به شکار می‌پردازد.

دهان این حیوان بسیار بد بو می‌باشد که ممکن است ایجاد فساد و عفونت بکند و باعث نوعی مریضی شود که درمان آن دشوار است. شیرها گاهی دسته‌جمعی با تکبر و خودخواهی حرکت می‌کنند، و چون حیوانی را شکار می‌کنند از دم آن شروع به بلعیدن می‌کنند، تا به سر آن

برسده، شیر در همه جای آفریقا یافته می‌گردد، صدای آن ناشش یا هفت
میل شنیده می‌شود.



یک بومی با ماسک



شیری در روی درخت

کرگدن

حیوانی است کم هوش و سنگین که وزن آن گاهی به یک تن و نیم می‌رسد و می‌تواند هنگام حمله خود، مسافت بیست میل را در ساعت بدود و از جمله حیوانات نادر آفریقا است که پی‌آنکه خشم او برانگیخته

شده باشد به ماشین‌های معمولی یا جیب حمله می‌کند. کرگدن، مدفوع خود را با شاخهای خود، در زیر خاک پنهان می‌نماید، شاخ این حیوان به همان گونه که تصور می‌شود، از جنس عاج نیست بلکه از موی به هم فشرده شده است که در صلابت و محکمی، همچون آهن است، چنین شهرت دارد که شاخ کرگدن را بعد از کوبیدن و نرم کردن برای تقویت نیروی جنسی می‌خورند و آن در هند بازار رائجی دارد.

فیل

فیل حیوان باهوشی است و به اعتقاد بیشتر شکارچی‌ها، فیل می‌تواند تشخیص دهد انسانی که در نزدیکی اوست، مسلح است یا نه، این حیوان برای کمک کردن به فیلی که مجروح شده یا برای حمایت بچه‌های کوچک خود، خویشتن را به خطر می‌اندازد، این حیوان در هنگام هجوم، خرطومش را بالا نگاه نمی‌دارد، بلکه آن را می‌پیچید و به سینه خود می‌چسباند، زیرا خرطوم، نازک و گرانبها است و در جنگها آن را به خطر نمی‌اندازد، وزن خرطوم فیل بزرگ ممکن است به صدها رطل برسد. فیل‌ها بسیاری از درختان را می‌شکنند.

فیل از حیوانات نادری است که آلت تناسلی آن در عقب و میان دو پای آن نیست، بلکه در جلو و میان دو دست آن قرار دارد.

کندن پوست فیل، کار رنج‌آوری است که با کوشش پنج یا شش نفر متخصص، در مدت سه روز انجام می‌یابد، همچنین برای بیرون آوردن عاج آن، (دو دندان طرفین دهان) یک روز کامل طول می‌کشد، زیرا در

جمع‌همه فرو رفته است، این عمل، مهارت زیادی لازم دارد تا عاج گرانبهای آن، شکسته نشود، بهترین راه این است که سر فیل به حال خود گذاشته شود، تا در مدت شش روز یا هفت روز متعفن شود و نسج‌هایی که دندان را احاطه کرده، سست گردد.





عقاب جنگلی

مردم با خوشحالی از عاجی سخن می‌گویند که وزن آن صد رطل و بیشتر از صد رطل است اما چنین چیزی به ندرت یافته می‌شود.

رام کردن و تربیت کردن فیل آفریقایی و انس گرفتن آن با انسان امکان ندارد، و در هیچ سیرکی، فیل آفریقایی دیده نمی شود، اما فیل هندی به آسانی رام می شود.^(۱)

گاومیش وحشی

گاومیش وحشی بخصوص اگر مجروح باشد، از تمام حیوانات آفریقایی حتی از شیر و پلنگ و کرگدن، خطرناکتر است و کینه توزی آن از همه حیوانات زیاده تر است. این حیوان هنگام هجوم سرش را بالا نگاه می دارد، چشمان خود را باز و گشاد می کند و با سرعت خارق العاده ای می دود، بلندی شانه گاومیش وحشی بزرگ، تا پنج قدم می رسد، طول دو شاخ نزدیک به پنج قدم است.

تمساح

حیوانی زشت است و گاهی طول آن به بیست قدم بالغ می شود، این حیوان چون انسان را بگیرد، او را غرق می کند و ساعتها در زیر آب نگاه می دارد تا نرم شود.

۱. فیل هندی شامل فیل های مناطق دیگر خاور دور نیز می شود، بعضی آنها نیز به آسانی رام می شوند، نویسنده این سطور خود در تایلند دیده است که فیل را تربیت کرده اند تا تیرهای عظیم را از جنگلها باخرطوم خود می غلطاند و به رودخانه می اندازد، یک نفر در جلو آن می خوابد و فیل از روی آن عبور می کند بی آنکه کمترین آسیب به آن شخص برسد، یا در هند که روی کمر آن تخت می زنند و جمعی برای تفریح یا شکار بر روی آن می نشینند. بنابراین فیلهایی که در نمایشها و سیرکها دیده می شود، از هند یا کشورهای خاور دور هستند.

پلنگ

با فشار آوردن دستهایش، به گردن شکار خود، آن را می کشد و در همان حال شکم آن را با ناخن پای خود پاره می کند.



پلنگ

مار

مارهای سمی خطرناکند و بدترین آنها مار مومبای سیاه است و آن دارای دندان نیشی است که زیر پوست را می گزد و چنان معروف گردیده

که مومبا، مانند مار کبرا است. این مار به انسان حمله می‌کند و چنانچه به طور کامل بگزد، و محل گزیدگی سر یا گردن باشد بعد از سه دقیقه مرگ به دنبال خواهد داشت، ما (جان جنتر) در اوگاندا با نوعی مار کبیرای خطرناکی برخورد کردیم که هیچ ماری در آفریقا مانند آن یافته نمی‌شود، آن مار سر خود را بلند کرده بود و زهر خود را به ماشین ما پرتاب می‌کرد. گزیدگی مار، هرچند از مار مومبا بوده باشد، هرگاه با سرعت کافی به درمان آن پرداخته شود، باعث مرگ نمی‌گردد، مشکل این است که کسانی که در درون بیشه‌ها هستند، از وسائل درمان دورند و درمان با سرعت کافی ممکن نیست. زهر بعضی از انواع مار باعث سست شدن اعصاب می‌شود و این امر در دستگاه تنفس اثر می‌کند و موجب خفه شدن می‌گردد.



حیوانات طبعاً از جمله علل و اسبابی هستند که قاره آفریقا را، از دیگر قاره‌های جهان ممتاز کرده است. هیچ جای عالم به اندازه آفریقا، از انواع حیوانات و وفور صید (به منظورهای مختلف از جمله باغ وحشها) برخوردار نیست، در کجای دنیا جز آفریقا به ویژه در قسمت شرقی آن می‌توان حیوانات را در حال طبیعی انسان مشاهده کرد؟ پارک‌های^{۱)} حیوانات در کنیا، برعکس باغهای وحش است، در اینجا انسان در قفس است (یعنی داخل مینس بوس) و حیوان آزاد، تا انسان در قفس است در امنیت و سلامتی است و حیوانات به استثنای کرگدن به ماشینها حمله نمی‌کنند، در علت این امر چند نظر وجود دارد از جمله این که ممکن است بوی مواد معدنی و بنزین بر بوی انسان غلبه کند و حیوانات بوی انسان را احساس نکنند و حیوان تا انسان داخل ماشین است، از او بیمی به خود راه نمی‌دهد.

در پارکهای بزرگ دو قانون اساسی است که باید رعایت شود، یکی این که انسان نباید از ماشین خود جدا گردد، و دیگر این که: سلاحهای آتشین به هیچ وجه به کار نرود. کارشناسان پارکهای وحش چنین گفته‌اند که تا پنجاه سال قبل، حیوانات صید شدنی، دست کم بیست برابر امروز بود. علت این کاهش یکی بزرگ شدن شهرها و وسعت یافتن مناطق مسکونی و چراگاهها و مراکز تربیت حیوانات از قبیل گوسفند و گاو و افزون شدن آمد و رفت در راههایی که حیوان را بیمناک می‌سازد و از

۱. مقصود از پارک، جنگلهای محافظت شده‌ای است که حیوانات به‌طور آزاد در آن زیست می‌کنند و هیچ کس حق آزار رساندن به آنها را ندارد.

بچه آوردن آن می‌کاهد، دیگر هجوم مردم که باعث کم شدن حیواناتی شده که آنها را برای منظوره‌های مختلف، شکار می‌کنند.



نوعی بوزینه



نوعی دیگر بوزینه

این دو عامل و عوامل دیگری از این قبیل باعث شده که پاره‌ای از کشورهای اروپایی و مردم آفریقای جنوبی برای زندگی حیواناتی که شکار آنها مورد علاقه انسانها است و برای محافظت آنها پارک‌هایی احداث کنند. مساحت این گونه پارکها در کشور کنیا بالغ بر بیست و چهار هزار میل مربع است که این بیشترین مساحتی است در جهان که به این امر اختصاص یافته است.

قبیله ماسایی

بسیاری از محققان، ذوق و جمال قبیله ماسایی را از بیشتر قبیله‌های آفریقایی، فزونتر می‌دانند، ما (جان جنتر) به یکی از جنگجویان ماسایی برخورد کردیم که مقداری پَر به سلاح خود بسته بود به نشانه این که برای کاری صلح آمیز می‌رود، آن مرد چهره خود را با روغنی که از خاک سرخ ساخته شده رنگ کرده بود. تقریباً همه افراد ماسایی از قامتی بلند و اندامی محکم و استوار و اعضای متناسب برخوردارند اما چون لبخند می‌زنند از زیبایی ایشان کاسته می‌شود زیرا همه آنها دودندان جلو خود را می‌کشند تا هنگامیکه به بیماری کزاز که تا چندی پیش میانشان شایع بود، مبتلا می‌شوند بتوانند بخورند و بیاشامند.

فرزندان پسر و دختر تا سن بلوغ، با هم زیست می‌کنند و هیچ جدایی میان آنها نیست و افراد قبیله عموماً به بیماری جنسی مبتلا هستند آنها زیورآلات به گوش خود که آن را سوراخ کرده‌اند آویزان می‌کنند زنان ماسایی پیوسته موی سر خود را به عقب برمی‌گردانند.

قبیله ماسایی از نژاد حام، ساکن در سواحل رود نیل هستند. قبیله مزبور به تعلیم کودکان خود اعتنایی ندارند و اطفال خود را به مدرسه نمی‌فرستند.^(۱) ماسایی‌ها جز چراندن گاو و گوسفند کار دیگری ندارند

۱. اظهار نظر مزبور مربوط به حدود چهل سال قبل است، اما همانطور که قبلاً گفته شده است در نزدیک به بیست سال قبل یعنی سالی که سفر نویسنده این سطور به آفریقا انجام شد گروهی از آنها پا به دایره تمدن نهاده بودند و فرزندان خود را چه دختر چه پسر با لباسهای متحدالشکل روانه مدرسه می‌کردند.

و چنان معروف است که آنها بهترین چوپانهای جهان هستند.
 خوراک قبیلهٔ ماسایی تقریباً شیر و خون احشامشان است خون را از
 گردن گاو زنده می‌مکند.^(۱)

بازگشت به نایروبی

اکنون بر سر مطلب رویم: بامدادادان پس از صرف صبحانه از راه
 دیگری به قصد بازگشت به نایروبی حرکت کردیم، کم‌کم از منطقهٔ
 جنگل و پارکها خارج شدیم، عبور از نواحی مربوط به سکونت قبیلهٔ
 ماسایی بود، در یک نقطه مینی‌بوس توقف کرد، باز زنان و دختران
 گردآمدند و اشیاء دست ساز خود را عرضه کردند، در اینجا مکانهایی
 شبیه به دکان هم بود که در آنها کارهای دستی بومیان را می‌فروختند.

بعد از پیمودن پانزده یا بیست کیلومتر به قریهٔ بزرگی رسیدیم که راه
 از میان آن می‌گذشت، در جلو قهوه‌خانه‌ای بزرگ و پاکیزه پیاده شدیم،
 در دو طرف خیابان دکانهای متعددی وجود داشت که اشیاء ساخت
 بومیان در معرض فروش بود اما چون قیمت آنها را گران می‌گفتند کسی
 چیزی نخرید.

از آنجا رهسپار شهر شدیم، در هفت هشت کیلومتری نایروبی،
 باغ وحش ملی آن شهر قرار داشت.

در ساعت حدود نیم بعد از ظهر وارد نایروبی شدیم.

۱. خلاصه کوتاهی از کتاب (در درون آفریقا ج ۲ ص ۳۱۱ تا ۳۲۲ ترجمه عربی).



چند شتر مرغ

باز هم در میان گروهی از قبیلهٔ ماسایی

گفته می‌شد که در حدود بیست و پنج یا سی کیلومتری نایروبی گروهی از قبیلهٔ ماسایی با وضع ابتدایی خود زیست میکنند و آنها نمایشهایی که نوعی تمرین جنگی است با مهارت تمام ارائه می‌نمایند، می‌توان با پرداخت مبلغی در میان آنها رفت و طرز زندگی ایشان را مشاهده کرد.

به آژانسی که نزدیک هتلمان بود مراجعه کردیم، وجه معین را که چهل شلینگ (معادل چهل تومان) برای هر نفر بود دریافت کرد و گفت:

ساعت دو نیم بعد از ظهر ماشین به جلو هتل خواهد آمد، در ساعت مقرر ماشین آمد و به طرف جنگل حرکت کردیم، در حدود بیست و پنج کیلومتر مسیر مینی بوس از جاده آسفالتی بود، سپس وارد یک جاده باریک و خاکی که از جنگل انبوهی می‌گذشت، وارد شدیم، پس از پیمودن ده دوازده کیلومتر به محوطه‌ای سبز و گلکاری شده رسیدیم که ساختمانی در وسط آن، قرار داشت و رودخانه کوچکی از کنار آن می‌گذشت. یک خانم سالخورده که گفته شد از مردم انگلستان است و یک جوان که گویا پسر خوانده او بود در آنجا قرار داشتند.



چند مظهر دیگر از جنگلهای کنیا

ماشین از این مکان نمی توانست جلوتر برود زیرا راه ماشین رو نبود، ناگزیر پیاده به راه افتادیم، بعد از پیمودن کمتر از یک کیلومتر به مسکن گروهی از قبیله ماسایی رسیدیم، مردمی با زندگی ابتدایی و فقر شدید و کلبه‌هایی همچون لانه حیوانات. نزدیک کلبه‌ها، میدان بالنسبه وسیعی بود که در سه طرف آن تخته سنگ و کنده درخت گذاشته شده بود و در طرف دیگر، یک ردیف کلبه قرار داشت که دختران و زنان در مقابل آنها نشسته بودند و اشیاء دستی خود را که عبارت بود از انواع مهره و گردنبند و مجسمه و اینگونه چیزها برای فروش عرضه می کردند. جز ما، گروهی از جهانگردان اروپایی و آمریکایی نیز در آنجا بودند، همه در اطراف میدان بر روی تخته سنگها و گنده‌ها نشستیم، بازیگران که جمعی از جوانان بودند، به تدریج آمدند و در یک سمت میدان ایستادند، بدنشان برهنه بود، تنها لنگ ماندی به کمر خود بسته بودند و چند تن از آنان کلاه گیس مخصوصی بر سر خود گذاشته بودند و بعضی دیگر پر شتر مرغ بر روی سرشان تعبیه کرده بودند و عموماً بدن خود را با چیزی مانند روناس یا گل سرخ، رنگ کرده بودند و بر روی ساق پا و قسمتی از رانهای خود، خطوطی را به ترتیبی مخصوص، رسم کرده بودند.

برنامه با ضربه‌ای که به طبل زده شد، آغاز گردید و به این ترتیب

انجام یافت:

۱ - دسته جمعی به هوا می پریدند و فریادهای ناهنجاری

می کشیدند.

۲ - همه نیزه و سپر به دست گرفتند، یکی می خواند و دیگران با

آهنگ صدای او، در حال راه رفتن، پاهای خود را خیلی موزون به زمین

می‌کوبیدند، از آوازه‌خوان هم لفظ یا کلمه‌ای مفهوم نمی‌شد، فقط با طرزی خاص و موزون صدا می‌کرد.

۳- همه ایستادند و در حالی که سر خود را به طوری مخصوص و هم‌آهنگ تکان می‌دادند، چیزی نامفهوم زیربان زمزمه می‌کردند. تکان دادن سر بدینگونه بود که تنها سر و گردنشان را بی‌آنکه نشان کمترین حرکتی بکنند، با سرعت از پایین به بالا و از بالا به پایین می‌بردند.

۴- نشان دادن و تمرین جنگ قبیله‌ای به این نحو که به دو گروه قسمت شدند و در مقابل هم قرار گرفتند، گروهی حمله می‌کردند و گروهی دیگر به دفاع می‌پرداختند، گروه حمله کننده نیزه‌ای از همان نوع که بومیان معمولاً در دست دارند، در دست داشتند و همه با هم آن را به سوی طرف مقابل با مهارت خاصی پرتاب می‌کردند و دفاع کننده با سپرهای درازی که در دست داشتند چنان با چابکی جلو نیزه‌ها را می‌گرفتند که حتی یکی از آنها هم به هدف اصابت نکرد.

۵- همه آنها در حالی که نیزه به دست و منظم ایستاده بودند، با انگشتان دست به دهانشان می‌زدند همه با هم و با وضع خاصی فریاد می‌کشیدند و با آهنگ مخصوصی پاها را به زمین می‌کوبیدند. این نمایشها مدت چند ساعت به طول انجامید.

جوانی خوش تیپ و تحصیل کرده

جوانی تحصیل کرده در میان بومیانی که با همان وضع ابتدایی به تماشا ایستاده بودند جوانی خوش تیپ و با کت و شلواری خوش دوخت و سر و روی مرتب اما سیاه چهره دیده می‌شد که با دیگران به

کلی تفاوت داشت، وضع او را از راهنماجویا شدید پاسخ داد که مردی خیرخواه و ثروتمند از مردم آلمان این جوان را در هنگام کودکی از میان قبیله به آلمان برده و در آنجا او را به مدرسه فرستاده و او تحصیلات خود را تا دوره عالی به پایان رسانیده است و اکنون برای دیدن قوم خود به این جا آمده است. درباره رشته تحصیلی او چیزی به دست نیامد.

به محلی که خانم انگلیسی سکونت داشت برگشتیم، در ایوان وسیع جلو ساختمان میز و تعدادی صندلی گذاشته شده بود بر روی میز چند نوع شیرینی و در گوشه‌ای از ایوان بساط چای و قهوه قرار داشت، خانم با اصرار دعوت کرد که همه برای استراحت بنشینند و شیرینی و چای و قهوه صرف کنند و می گفت این شیرینی ها دست پخت خود من است، و پی در پی ظرف شیرینی را در جلو حاضرین می گرفت و با اصرار زیاد خواهش می کرد بردارند چایی و قهوه هم پشت سرهم می آوردند. این گونه تعارف و اصرار که به طور کامل جزء اخلاق شرقیها است از یک اروپایی آن هم انگلیسی خیلی عجیب و بعید به نظر می رسید. زیرا اینگونه تعارف ها و اصرارها در میان اروپاییان معمول نیست.

ساختمان و املاک و مراتع اطراف آن به این خانم تعلق دارد. او در چهل پنجاه سال پیش همراه شوهرش به کنیا آمده و آنجا ساکن شده است، شوهر او به تدریج این املاک را به دست آورده و چون وی چند سال پیش درگذشته، املاک به همسرش تعلق گرفته و او اکنون با پسر خوانده اش در اینجا زیست می کند. و پولی که بابت تماشای عملیات نمایشی از جهانگردان گرفته می شود، متعلق به این خانم است و در مقابل او به بومیها اجازه داده است احشام خود را در مراتعی که در ملکیت وی

می باشد، بچرانند. خانمی بود در حدود هفتاد سالگی، با خوی شرقی، بسیار متین و لباس مناسب و روسری. بعد از چند ساعت توقف در آنجا و رفع خستگی، به شهر بازگشتیم، معلوم شد که کودتاچیان اوگاندا، شکست خورده^(۱) و مخالفان ژنرال ایدی امین دستگیر شده اند و اوضاع آوام و فرودگاه انتیه باز است و می توان رهسپار آنجا شد.



پلنگ و زرافه در عقب عکس

۱. جلوتر به هنگام ترک اتیوپی به این کودتا اشاره شده است.



چند منظره از حیوانات جنگلی کینا



مرغان بهشتی

کلیاتی درباره کشور کنیا

اکنون که قرار است، کشور کنیا را ترک کنیم و به اوگاندا برویم، مناسب به نظر می‌رسد کلیاتی به طور اجمال درباره کنیا ذکر شود:

کشور جمهوری کنیا دارای ۵۸۳۸۹۶ کیلومتر مساحت و ۷۲۸۷۰۰۰ جمعیت است.^(۱) این کشور که در شرق آفریقا و در کنار اقیانوس هند و بروی خط استوا واقع است. درآمد آن از زراعت و دامپروری و فروش حیوانات وحشی بیشتر برای باغهای وحش می‌باشد و یکی از درآمدهای عمده آن از ناحیه جهانگردان است، چون همواره هزاران نفر از نقاط مختلف دنیا و بیشتر از کشورهای ثروتمند در آن کشور درآمد و رفت هستند و منظور اغلب آنها دیدن حیوانات وحشی و درنده به حال طبیعی و نیز آشنایی با زندگی و آداب و رسوم اقوامی که هنوز در حالت ابتدایی به سر می‌برند، گذشته از این مشاهده زیبایی‌های طبیعی کنیا باغها و جنگلهای همیشه بهار باران ملایم، هوای پاک و مطبوع، مردم خون گرم و این‌گونه چیزها که شرح آن به دارازا می‌کشد.^(۲)

از محصولات عمده کنیا، گندم و قهوه و چای و پنبه و باقلاست.

۱. این آمار مربوط به حدود بیست سال قبل است، مسلماً اکنون جمعیت آن بیشتر از این است.

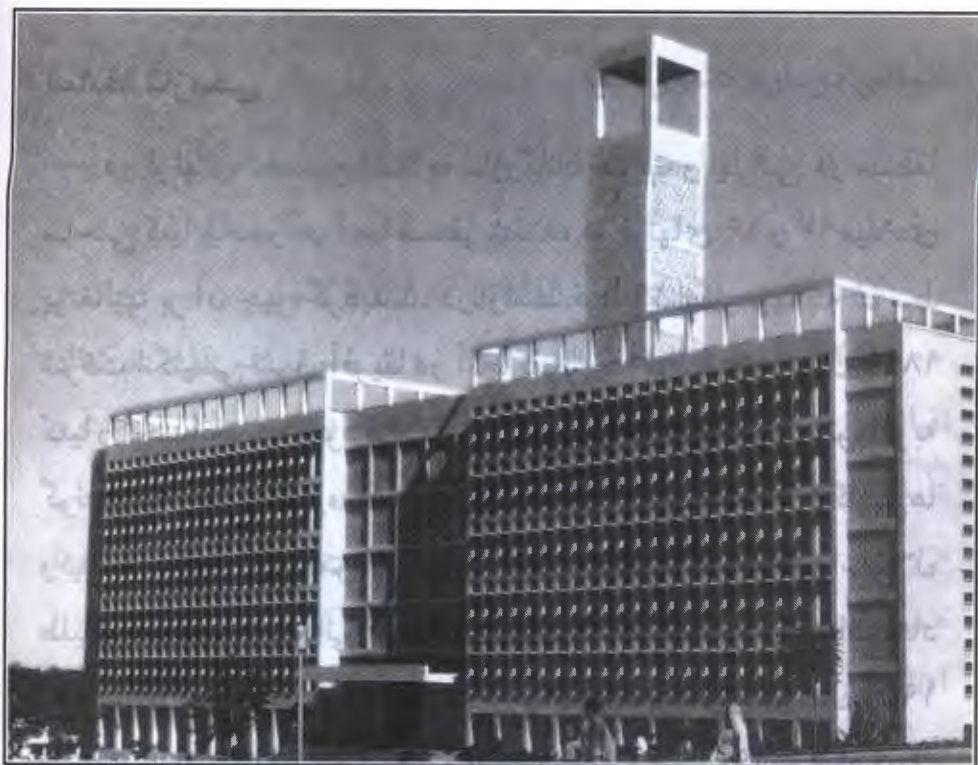
۲. بسیاری از مردم گمان می‌برند که آفریقا سرزمینی است بسیار گرم و خشک و شنزار و آفتابی تند که رنگ چهره مردم آنجا را سیاه کرده است، در حالی که چنین نیست، گذشته از صحرای بزرگ آفریقا که گرم و کم آب و شنزار است، قسمتهای عمده‌ای از آن، در صفا و مناظر زیبا و هوای پاک و لطیف و ملایم شاید در دنیا بی‌نظیر باشد.

سابقه تاریخی

در قرنهای نخستین اسلام، بازرگانان عرب و ایرانی در منطقه ساحلی کنیا پیاده و در آنجا مستقر شدند، در قرنهای ۱۶ و ۱۷ میلادی پرتغالیها بر آن چیره گردیدند، در اواسط قرن ۱۹ انگلیسیها به توسط شرکت انگلیسی شرق آفریقا در آنجا نفوذ پیدا کردند و در سال ۱۸۹۵ کنیا را تحت الحمايه خود قرار دادند، در سال ۱۹۵۲ جمعیت مائوماو به گونه ای که جلوتر اشاره شد، برای بیرون رفتن از زیر استعمار انگلیسها و نیل به استقلال قیام نمودند، دولت انگلستان چوموکنیاتا رهبر استقلال طلبان را توقیف و زندانی کرد، کنیاتا در دانشگاه لندن در رشته اقتصاد تحصیل کرده و مردی مطالعه کرده و جهان دیده بود، وی در سال ۱۹۵۹ از زندان آزاد شد، اما تحت نظر قرار داشت در سال ۱۹۶۱ به طور کامل آزاد شد و چون حزب وی در انتخابات اکثریت را به دست آورد به رئیس الوزرای کنیا رسید، در سال ۱۹۶۴ به ریاست جمهوری برگزیده شد که اکنون نیز (سال ۱۳۵۳ شمسی) دارای همین سمت است.

به سوی اوگاندا UGANDA

ساعت ۸/۳۰ صبح به عزم حرکت به سوی اوگاندا به فرودگاه نایروبی رفتیم، تشریفات معمولی انجام یافت، در ضمن رسیدگی به گذرنامه ها، برگهای مربوط به ثبت پول که جلوتر از آن سخن رفته است، می گرفتند.



یکی از ساختمانهای مجلل کامپالا پایتخت اوگاندا

از امور نادری که دوا این فرودگاه دیده می‌شد، این بود که در توالی بسته بود و برای باز شدن آن باید سکه مخصوصی را انداخت و اگر کسی آن سکه را نداشت، هیچ راهی برای باز شدن در یافته نمی‌شد، این امر را قبلاً هم در فرودگاه اسلامبول دیده بودیم با این تفاوت که در آنجا یکنفر نشسته بود و سکه را دریافت می‌کرد.

در ساعت ۱۱/۲۵ صبح سوار هواپیمای شرقی شدیم، در این هواپیما نیز مانند هواپیماهای اتیوپی، تصاویر زیادی از حیوانات و گیاهان آفریقا در دیواره‌های خارج و داخل نقش شده بود.

هوایما بر فراز جنگلهای انبوه به پرواز خود ادامه می داد، تقریباً پس از نیم ساعت دریاچه عظیم و زیبای ویکتوریا منبع اصلی رود نیل پیدا شد و از این به بعد تا رسیدن به فرودگاه بزرگ اوگاندا پرواز از روی این دریاچه بود. هوایما در ساعت ۱۲/۱۰ دقیقه به وقت کنیا در فرودگاه بزرگ اوگاندا که در کنار شهر انتبه ENTEBBE در کنار دریاچه ویکتوریا و در روی خط استوا واقع است فرود آمد. فاصله این شهر با شهر کامپالا پایتخت اوگاندا در حدود ۲۵ کیلومتر است.

علت این که فرودگاه بین المللی اوگاندا در این جا قرار دارد، این است که شهر کامپالا پایتخت اوگاندا در منطقه کوهستانی واقع است، و زمین مسطحی مناسب فرودگاه بزرگ در آن یافت نمی شود.

فرودگاه انتبه بسیار وسیع است و من کمتر فرودگاهی را دیده ام که سالن و ساختمان های آن به وسعت و بزرگی این فرودگاه باشد. همچنین از نظر صفا و طراوت به راستی ممتاز است، یک طرف آن دریاچه زیبای ویکتوریا با آب گوارا و شیرین آن و اطراف دیگر آن پوشیده از سبزه و گل و جنگل است.

در همین جا بود که چندی پیش، کماندوهای اسرائیلی در تعقیب چند فلسطینی، در آن پیاده شدند. در هر حال، گذرنامه ها را ارائه کردیم چون هیچکدام ویزای اوگاندا را نداشت، می باید ویزا بگیریم، مقامات اوگاندایی در تهران گفته بودند که ما ویزا نمی دهیم اما سفارش می کنیم در فرودگاه به شما ویزا بدهند از همین جهت آژانس مربوط تلگرافی اسامی مسافرین را داده و تقاضای ویزا کرده بود، در آن وقت که ایدی امین فرمانروای مطلق اوگاندا بود به این زودی اجازه نمی داد،

جهانگردان، مخصوصاً اروپاییان و بالاخص انگلیسیها، وارد آن کشور شوند، و برخلاف کنیا که مسافران خارجی به حد وفور در آن دیده می شوند، در اوگاندا، شماره خارجی ها بسیار اندک است و به همین علت مردم آنجا خیلی با دقت و بدگمانی به مسافرین می نگرند. از هریک از ما مبلغی دریافت داشتند و ویزا دادند و با اتوبوسهایی که آژانس محلی فرستاده بود به سمت کامپالا حرکت کردیم.



نوعی شترمرغ تاجدار

این بیست و چند کیلومتر فاصله فرودگاه تا پایتخت به قدری زیبا و پر سبزه و گل و مستور از بوته های بزرگ موز و درختان نارگیل و انواع گیاهان و درختان آفریقایی و استوایی است که به راستی در وصف

نمی‌گنجد، هوا بسیار لطیف و مطبوع و با طراوت بود و جز با دیدن درک شدنی نبود، در قسمتی از جاده دریاچه ویکتوریا واقع است که بر زیبایی منظره می‌افزاید. در بین راه، باغ و ساختمان مجلل و زیبایی در کنار جاده قرار داشت که گفته شد که کاخ ییلاقی ایدی امین دادا است.

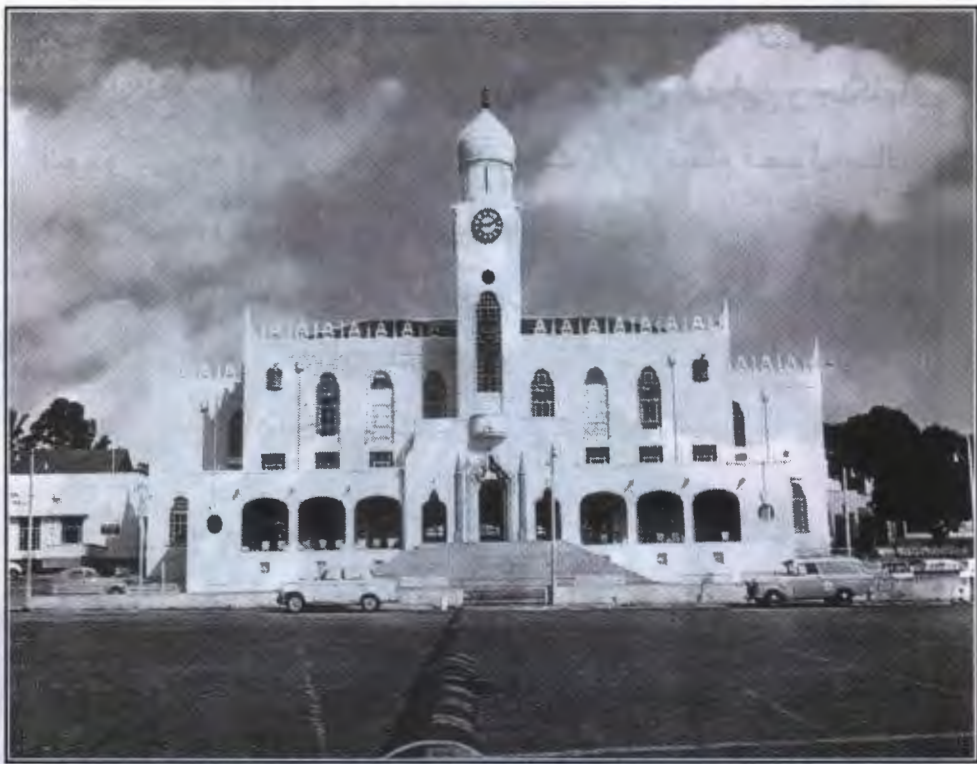
دو شهر آنتبه و کامپالا بر روی خط استوا واقع هستند و به نظر می‌آید که باید خیلی گرم باشند، لیکن چنین نیست، عواملی از قبیل زیاد بودن ارتفاع آنها از سطح اقیانوس و وفور بارانهای استوایی و جنگلهای انبوه و دریاچه ویکتوریا، باعث شده است که در تمام فصول سال از هوایی لطیف و مطبوع برخوردار باشد.

به شهر کامپالا رسیدیم، ماشین در مقابل هتلی که قبلاً برای ما اطاق رزرو شده بود ایستاد، این هتل در روی تپه سرسبز و باصفایی قرار داشت و اطراف آن، چند پارک پر درخت دیده می‌شد.

شهر کامپالا KAMPALA

کامپالا یک شهر کوهستانی است و خیابانها و کوچه‌های آن در پستی‌ها و بلندی‌ها و فراز و نشیبها واقع است. این شهر در وسط جنگل بنا شده و خود آن شهر از درختان بلند و پرشاخ و برگ استوایی پوشیده شده و مملو از سبزه و گل است و گذشته از درختان بسیاری که در دو طرف خیابانها، قامت برافراشته، قدم به قدم، پارکهای بزرگ و کوچک، پر از سبزه و گل دیده می‌شود، خانه‌ها عموماً ویلایی و پرگل و سبزه است، باران مرتب می‌بارد و از این روی، این شهر از منظره‌ای بدیع و بسیار زیبا برخوردار است.

گاهی منظره‌هایی در کنار پارکها یا قسمتهای پر درخت خیابان دیده می‌شود که آشنا به نظر می‌رسد، از قبیل این که سلمانی دوره گرد، مشتری را در پای درختی روی چهار پایه نشانیده و لنگ به گردن او آویخته و مشغول تراشیدن یا ماشین کردن و اصلاح سر و روی اوست.



مسجد اقا خان در کامپالا

محله‌های اعیان‌نشین و فقیرنشین یا بالاشهر و پایین‌شهر

در محله‌هایی که اعیان و بازرگانان و ثروتمندان زندگی می‌کنند خیابانهای زیبا، ساختمانهای مجلل و چند طبقه به سبک اروپایی، فروشگاههای بزرگ، زیاد دیده می‌شود، در این قسمت‌ها، شهر بسیار نظیف است و در اطراف خیابانها، زباله و آشغال و آلودگی کمتر به چشم می‌خورد، نظافت شهر را عده‌ای رفتگر که بعضی از آنان زن هستند به عهده دارند و طرز نظافتشان همان طرز جارو کشی قدیم است.

اما در قسمت فقیرنشین وضع طور دیگری است: در یکی از روزها با چند تن از همسفران رهسپار آنجا شدیم، میدان بزرگی در مکان گودی قرار داشت، پایین رفتیم، محل بسیار کثیفی بود بدون آسفالت و خاک آلوده، غبار غلیظی از زمین برمی‌خواست که مردمانی بسیار فقیر و با لباسهای مندرس یا برهنه با چهره‌های سخیف و غبارآلود، در میان همدیگر می‌لولیدند، فروشنده‌ها با همان کیفیتی که در قبایل آفریقایی معمول است بساط خود را در اطراف و وسط میدان گسترده بودند، فریادها، در هم افتاده و در گوشه‌ای از میدان، چند نفر مشغول زد و خورد بودند، گذشته از میدان مزبور، ساختمانها در این قسمت کوتاه و به سبک قدیم و در پاره‌ای از نقاط مانند کلبه‌های بومیان، و دور از موازین بهداشتی.

یکی از همراهان گفت این کثافت و غبار و بوی تعفن و شلوقی برای من قابل تحمل نیست. این را گفت و به سرعت برگشت و ما چند ساعت دیگر آنجا ماندیم.



چند منظره طبیعی مربوط به آفریقا

دنباله مطلب مربوط به اوگاندا

رانندگی در اوگاندا، مانند کنیا از سمت چپ است که اثری از دوران استعمار است به طور کلی عموم سرزمینهایی که زمانی تحت سلطه انگلستان بوده چه در آفریقا و چه در کشورهای خاور دور، هنوز از طوف چپ رانندگی می کنند. البته عتبات و اماکن دولتی و دولتی را چپ رانندگی می کنند. واحد پول اوگاندا، شلینگ است که قیمت آن اندکی کمتر از شلینگ کنیا و تقریباً مساوی با نه ریال ایران است.

مردم اوگاندا

رنگ چهرهٔ مردم اوگاندا، کمی سیاه‌تر از مردم کنیا است. به همان‌گونه که رنگ چهرهٔ مردم کنیا کمی سیاه‌تر از مردم اتیوپی می‌باشد. همان ادب و ملایمتی که در مردم نایروبی دیده می‌شود، در ساکنان کامپالا هم می‌توان مشاهده کرد، تفاوت‌نمایی که در مقایسه میان آن دو دیده می‌شود این است که به همان‌گونه که جلوتر اشاره شد مردم کامپالا برخلاف مردم نایروبی بسیار کنج‌کاو هستند و خارجی‌ان را با دقت و شاید همراه با سوء ظن برانداز می‌کنند، ظاهراً علت، این است که در کامپالا و به طور کلی در اوگاندا، افراد خارجی کمتر دیده می‌شوند و چشم مردم به دیدن کسانی که با آنان همرنگ نیستند زیاد عادت نکرده است، حتی شمارهٔ انگلیسی‌های مقیم اوگاندا با اینکه آن کشور سالها مستعمرهٔ انگلیستان بود، بسیار اندک است و از یک‌هزار و کسری تجاوز نمی‌کند، اما نایروبی و دیگر نقاط کنیا در تمام فصول سال از بیشتر نقاط دنیا مخصوصاً اروپا و آمریکای شمالی، جهانگردان فراوانی درآمد و رفت هستند و چشم مردم آن کشور به دیدن آنها عادت کرده است.

لباس مردان در کامپالا، به جز محله‌های فقیر نشین همان کت و شلوار معمولی است با سرهای برهنه، همان‌طور که در همه جا عموم مردم سر برهنه هستند و اما لباس زنان عبارت است از یک پیراهن بلند که تمام بدن آنها را می‌پوشاند و نیز یک پارچه بزرگ که با طرز خاصی به سرشان می‌بندند و شبیه به شال و کلاههایی است که رجال عصر قاجار در مواقع رسمی به سر خود می‌نهادند و در تصاویر باقی مانده از آن زمان

دیده می‌شود. بسیاری از زنان، چیزی به سر خود نمی‌بندند و موهای کوتاه و مجعد سر خود را به صورت‌های عجیب و غریبی درمی‌آورند از جمله این که سر را مانند باغچه‌هایی که در آنها سبزیکاری یا گلکاری شده، به چند قسمت مساوی و منظم تقسیم می‌کنند و میان هر قسمت مرزی قرار می‌دهند، یا این که موها را به چند دسته مساوی درمی‌آورند و هر قسمت را تاب می‌دهند و تمام قسمت‌ها را در وسط سر به همدیگر وصل می‌نمایند و به صورت گنبدی درمی‌آورند که دارای چند پایه است.



چند کرگدن

طرز رانندگی در کامپالا بسیار منظم است، سرعت غیرمجاز تخلفات رانندگی کمتر دیده می‌شود و رانندگان رعایت حال پیاده‌ها را می‌کنند، پیاده‌ها هم مقید به رعایت مقررات هستند به وسط خیابان نمی‌روند و از غیر نقاط خط‌کشی شده عبور نمی‌کنند.

از جمله خیابانهای معروف کامپالا، یکی خیابان لوممبا^(۱) و دیگری خیابان نیل است.

هنگام عبور از یکی از خیابانها، در جلوی یک ساختمان صف طولانی تشکیل یافته بود، علت را جویا شدیم، گفتند برای دریافت جیره شکر است.



دو شیر نو و ماده

۱. مرد سیاسی و ملی آفریقا که به وسیله موسی چمبه کشته شد. گذشته از شهرهای آفریقا، در بسیاری از پایتخت‌های جهان از جمله تهران خیابانی به نام او وجود دارد.



شیر و توله‌هایش

دستورها و کارهای عجیب ایدی امین

غروب روزی که وارد کامپالا شده بودیم، برای گردش از هتل بیرون آمدیم و وارد یکی از خیابانهای فرعی شدیم، از جمله همسفران ما خانواده محترم و متدینی بودند مرکب از پدر خانواده و همسر او و یک دختر در حدود بیست سال که لباس محفوظی داشت و شلوار بلندی هم پوشیده بود، خانواده مزبور با فاصله کمی، پشت سر ما حرکت می‌کردند، هنوز از هتل زیاد دور نشده بودیم که یک خانم سالخورده و با

وقار انگلیسی با ناراحتی به آن دختر نزدیک شد و گفت: شما کار خطرناکی کرده اید، در این جا به دستور ایدی امین رئیس جمهور، پوشیدن شلوار بلند، جرم محسوب می شود، صلاح شما در این است که برگردید و به جای شلوار پیراهن بلندی بپوشید. ابتدا تصور می شد که خانم انگلیسی قصد مطایبه دارد اما او به قدری متین و جدی تذکر داد تکرار هم کرد که دیگر جای هیچ شبهه ای باقی نماند که درست می گوید، معهذا این سخن آن قدر عجیب بود که آن دختر ترتیب اثر نداد و به راه خود ادامه داد، قضا را در آن شب چون از خیابانی فرعی و خلوت عبور می کردند، اتفاقی نیفتاد، اما روز بعد، ما برای دیدن شهر بیرون رفتیم و در حدود ظهر بازگشتیم، پدر خانواده مورد سخن در سرسرای هتل بود، بعد از تعارفهای معمولی گفت: امروز پیشامد ناراحت کننده ای برای ما پیش آمد، از جلو یک کلانتری عبور می کردیم کشیک دم در تا نگاهش به دختر من افتاد که شلوار بلندی پوشیده بود، فوری سوت کشید چند پاسبان و کارآگاه از کلانتری بیرون دویدند و دور ما را گرفتند و می خواستند دختر را به کلانتری جلب کنند، ما نمی دانستیم که موضوع چیست؟ و زبان هم بلد نبودیم که علت این کار را بپرسیم و یاد حرف آن خانم انگلیسی نبودیم مأمورین اصرار داشتند دختر را به داخل کلانتری ببرند و ما مستأصل مانده بودیم، در این میان دو تن از همسفران که هر دو از اساتید دانشگاه تهران و زبان دان بودند به داد ما رسیدند، علت این اقدام را از مأمورین جویا شدند، پاسخ دادند که چون شلوار بلند پوشیدن، باعث شبیه شدن به اروپائیان مخصوصاً انگلیسی ها است و نوعی غرب زدگی به حساب می آید، به دستور ایدی امین سه ماه زندانی

دارد، آن دو نفر، آنها را متوجه کردند که ما مسافریم و از این دستور اطلاعی نداشتیم و بیشتر از چند روز در این کشور توقف نداریم و با تعهد گرفتن از آن دختر که دیگر شلوار بلند نپوشد، ما را رها ساختند.

یادآوری

پس از بازگشت به ایران، در مجله زن روز، مورخ ۲۱ اردیبهشت ۵۳ تحت عنوان رئیس جمهور و شلوار، چنین نوشته شده بود: ژنرال عیدی امین رئیس جمهوری اوگاندا که تلگرافهای پی در پی او به پرزیدنت نیکسون (رئیس جمهوری اسبق آمریکا) مخصوصاً تلگراف تسلیتش به مناسب و اترگیت شهرت جهانی دارد، اخیراً ضمن شرکت در کنفرانس زنان کامپالا از زنان اوگاندایی خواست از پوشیدن شلوارهای تنگ و پیراهنهای مینی خودداری نمایند، و گفت: شما خیلی زیبا و خوش اندام هستید، بیاید با پوشیدن شلوارهای تنگ و چسبان خود را زننده و بد ریخت نکنید، چون شلوار مردانه برای زن، نوعی غریبزدگی است و ما باید سعی کنیم غرب زده نشویم، دامن برای زن خیلی بهتر از شلوار است.

وصف چند نوع درخت

در اوگاندا و کنیا (و دیگر کشورهای آفریقایی) درختان و گیاهانی یافته می شود که در ایران وجود ندارد. حتی نام آنها نیز شنیده نشده است و درختانی که نام آنها مشهور است و اما خود آنها یا نیست یا اگر هست با نوع مشابه آن تفاوت دارد، از جمله موز که بر خلاف آنچه

شهرت دارد، درخت ندارد بلکه از بوته بزرگی به دست می آید که نموش بسیار سریع است و در یک سال محصول می دهد و بعد از یکسال باید بوته دیگری کاشت یا لز پای بوته قبلی بوته دیگری بروید. برگ بوته موز مانند برگ نی یا برگ بوته ذوت است اما خیلی بزرگتر و پهنتر، محصول موزبه صورت خوشه های بزرگ است و هنگامی که چیده می شود، سبز رنگ است که به تدریج رنگ آن به زردی می گراید.



مزرعه چایی در اوگاندا

آب و هوای پاره ای از مناطق ایران از قبیل قسمتهایی از بلوچستان

و بندرعباس برای کشت موز مساعد است و اکنون محصول کمی از آن در مناطق مذکور بدست می آید.

دیگر درخت نارگیل که در اوگاندا فراوان است و شاخ و برگ و تنه آن همچون درخت خرما است اما تنه آن صاف و لغزنده است و مثل تنه درخت خرما ناهموار نیست. نارگیل هنگامی که چیده می شود پوست روی آن سبز کم رنگ و مانند هندوانه کوچکی است در داخل آن آبی است کمی تیره رنگ و اندکی شیرین که به آن شیر نارگیل می گویند اما قسمت مهمتر آن پوست خرمایی رنگ آن است که با دستگاه مخصوصی چرخ می کنند و به عنوان یکی از بهترین و مفیدترین تنقلات مصرف می شود که هم چرب است، هم شیرین.

دیگر، درخت یانی خیزران که از چندین نی که وصل به هم روییده تشکیل می شود و در قسمت بالای هر نی برگهای ریزی دیده می شود. دیگر درخت اوکالیپتوس که برگ آن جزء داروهای طبی است، این درخت در ایران مخصوصاً در شهر قم فراوان است، اما در اوگاندا، بسیار مرتفع و دارای شاخ و برگ انبوهی است.

نمونه های دیگر نیز هست که در این مختصر به ذکر همین چند نمونه بسنده می شود با یادآوری این مطلب که در خاور دور مخصوصاً در اندونزی و تایلند و سنگاپور درختان و گیاهان و میوه هایی یافته می شود که شاید نظیر آنها در آفریقا و مناطق دیگر یافته نشود، انشاء الله در ضمن شرح سفرهای خاور دور، به ذکر آنها پرداخته می شود.

یکی از خیابانهای کامپالا



چند جای دیدنی در کامپالا

یکی از برنامه‌های آژانسهای مسافرتی این است که کاروانها در هر کشوری وارد شوند یک روز برنامه گردش در پایتخت آن کشور را دارند که همراه راهنمای محلی نقاط دیدنی را مشاهده می‌کنند، طبق این برنامه، ما از چند محل دیدن کردیم.

۱- محل کنفرانس اسلامی در آفریقا

تالاری بزرگ و مجلل و بالکن‌هایی در اطراف آن برای نشستن تماشا کنندگان در سرسرای تالار پنج شش تن از علمای اسلامی نشسته بودند، پوشش آنها عبارت بود از پیراهنی سفید و بلند و شالی سفید که دور سر خود پیچیده بودند و بعضی از آنان، عبایی هم بر دوش داشتند. سلام کردیم و گفتیم که ایرانی و مسلمانیم، دسته جمعی از جا برخاستند و چنان محبت و لطف همراه با تواضع زیاد نسبت به ما ابراز داشتند که به

راستی شرمنده مان کردند. از شما رزمسلمین در اوگاندا سؤال کردیم پاسخ دادند که شش یا هفت میلیون مسلمان در این جا زیست می کنند که اغلب آنان شافعی مذهبند.^(۱) و شمار بسیاری مسجد در این کشور وجود دارد، مادر تحقیقی که بعداً کردیم متوجه شدیم که در کامپالا در حدود یک هزار و پانصد تن پیرو مذهب تشیع سکونت دارند.

۲- مسجد گیبولی

مسجد گیبولی^(۲) بزرگترین مسجد کامپالا است و بانی آن طبق آنچه در لوحه ای که به دیوار قسمت جلو مسجد نصب شده، مردی پاکستانی است به نام حاج بدر (بر وزن کدر) و در تاریخ ماه نوامبر ۱۹۴۱ میلادی بنای آن به پایان رسیده و از دو قسمت مسقف و فضای باز تشکیل یافته است.

در بالای محراب با خط عربی کلمه الله اکبر و شهادتین نوشته شده و منبری بزرگ و زیبا در طرف چپ محراب قرار دارد که در بالای آن آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^(۳) نوشته شده است. فرش قسمت سرپوشیده مسجد چند قالی ماشینی و چند قطعه گلیم و چند حصیر است.

۱. این شماره با توجه به کل جمعیت اوگاندا کمی مبالغه آمیز به نظر می رسد.

۲. گیبولی یا گبیلی نام محله ای است که این مسجد در آن قرار دارد.

۳. آیه ۴۸ سوره نساء.



مسجد گیولی KIBULI

۳- مقبره پادشاهان و بزرگان

در راه رسیدن به مقبره سلاطین از قسمتهای قدیمی شهر کامپالا و محله‌های فقیرنشین و کلبه‌های بومیان عبور کردیم. مقبره در مکان مرتفعی قرار دارد و به سبک کلبه‌های بومیان بنا شده است، سقف آن با طرز مخصوصی از خصیر و تیو توکیب یافته و دیوارها از پارچه مخصوصی پوشیده شده است. در داخل مقبره شمار زیادی نیزه در مقابل قبرها نصب شده و تصویر پادشاهان بر تیرهایی در جلو مقابر قرار داده شده است. مشخص‌ترین قبر به فردریک مونتشا رئیس جمهور پیشین اوگاندا تعلق دارد.

در اطراف هر قبر چند زن با لباسهای محلی و بومی نشسته بودند، راهنما توضیح داد که اینها از بستگان مردگان هستند و مطابق رسم این جا در هر ماه باید چهار تن از زنان و فرزندان و خویشان صاحب قبر در اطراف قبر او باشند و پس از سپری شدن یک ماه این چهار نفر جای خود را به چهار نفر دیگر می دهند.

۴- کلیسای کاتولیکها و پروتستانها

در اوگاندا هر مذهب و مرامی آزاد است از این روی پیروان مذاهب و مرامهای گوناگون می توانند در آنجا دارای معبد باشند اگرچه شمار پیروان هر یک اندک باشد و چون مسیحیان مقیم در اوگاندا گروهی کاتولیک و گروهی دیگر پروتستان هستند، کلیسای مخصوص به هر دسته ای در آنجا وجود دارد.

در هر کلیسا، مطابق معمول تصاویر و نقاشیهای کلیسایی که از شیشه های رنگی ترکیب یافته است، دیده می شود.

در کلیسای پروتستانها یک مرد سیاه پوست از گ می نواخت، و در کلیسای کاتولیکها که بزرگتر از کلیسای پروتستانها است. جسد مومیایی شده ژوزف چوآنکا، از سران اوگاندا که در هشت نه سال پیش در گذشته بود در داخل یک جعبه آینه دیده می شد که عیناً مانند یک انسان زنده با لباسی مرتب، دراز کشیده و گویی به سویی چشم دوخته است. جسد او را مومیایی کرده بودند و گفته می شد که در هر چهار سال مومیایی آن تجدید می شود.

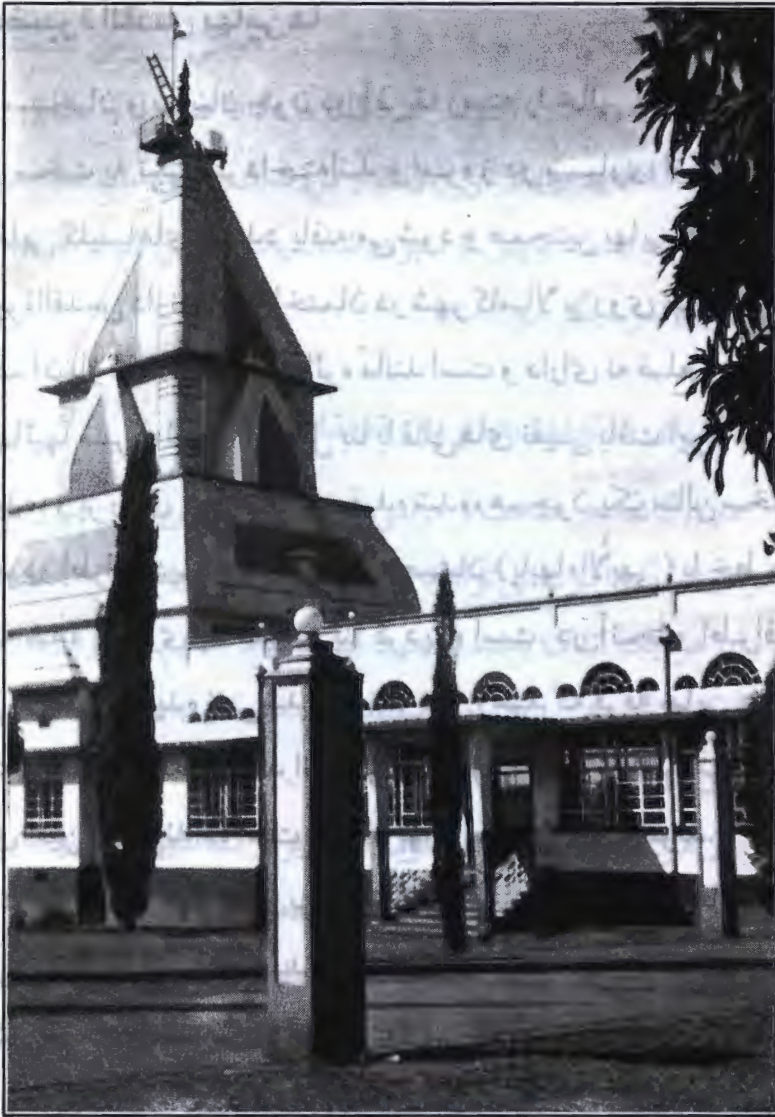
حضيرة القدس بهایی‌ها

مسیحیان و بهاییان چون در آفریقا زمینه را خالی یافته‌اند از این روی سخت به تبلیغ پرداخته‌اند و امروز در بسیاری از کشورهای آفریقایی کلیساهای متعدد یافته می‌شود و همچنین بهایی‌ها در اوگاندا حضيرة القدس دارند این ساختمان در شهر کامپالا بر روی تپه مرتفعی که اطراف آن باز است بنا شده، دایره مانند است و دارای نه ضلع (عدد ۹ در نزد بهائیه‌ها متبرک است). داخل بنا با قالی‌های نفیس بافت ایران مفروش گردیده، و بر روی آنها صندلی چیده شده، همچون یک سالن سخنرانی است، در اطراف دیوار، شعار مخصوصشان (یا بهاء‌الاهی) با خط عربی نوشته شده و بروی بنا گنبدی بنا گردیده است. در آنجا و اطراف آن حتی یکنفر هم دیده نمی‌شد و به نظر نمی‌رسید که فرقه بهایی در آنجا نفوذی داشته باشد و بتواند انجمنی تشکیل دهد و شنیده می‌شد که عیدی امین اجازه نداده است مبلغان بهایی وارد اوگاندا شوند.

در بیرون بنا چند طبل بزرگ خاص آفریقا مانند خمره‌های بزرگی که بر روی آنها پوستی کشیده باشند در زیر یک چهار طاقی تعبیه شده بود که ندانستیم مصرف آنها چیست؟

معبد هندوها

از آنجا به دیدن معبد هندوها رفتیم در بین راه دختران از مدرسه به منزل می‌رفتند در حالی که پایشان برهنه بود.



معبد هندوها در کامپالا

معبد هندوها وسیع و آراسته بود، در طرف راست، تصویر بزرگ گاندی دیده می‌شود و در همین سمت، یک قسمت مجّزی است که انواع مجسمه و بت با وضع خاصی قرار داده شده و در روبروی آن در طرف دیگر مجسمه تزئین شده و خفته گاو مقدس بر روی سنگ بزرگی است

که در مقابل آن مجسمه طلایی لاک پشت قرار دارد و سنگ مدوری که سَمْبِل آفرینش است در گوشه‌ای نهاده شده است و نشانه‌های متعدد نژاد آریایی به چشم می‌خورد.

یک خانم هندی، هدیه‌ای را که در بشقابی گذاشته بود به خدایان خود نیاز می‌کرد.

یادآور می‌ود که کلمه نیاز فارسی در بسیاری از معابد و مکانهای دیگر به کار می‌رود.

دیداری از خارج شهر کامپالا

بعد از ظهر یکی از روزها به دیدن موزه کامپالا که در فاصله ده پانزده کیلومتری بیرون شهر قرار دارد رفتیم، در مدخل موزه یک دندان فیل که بلندی آن نزدیک به یک متر و نیم بود نهاده شده بود و نیز قسمتی از تنه یک درخت که به نظر می‌آمد حداکثر صد کیلو وزن آن باشد افتاده بود، اما در کارتی که به آن آویخته شده بود، وزن آن پنج تن و تاریخ بریده شدن آن به گونه‌ای نوشته شده بود که تا این زمان که ما به دیدن موزه رفتیم یعنی سال ۱۳۵۳ هجری شمسی و ۱۹۷۳ میلادی دوپست و پنجاه سال می‌شد.

در موزه مزبور مثل موزه‌های دیگری که در آفریقا دیده بودیم، اشیاء بسیاری از ساخته‌های بومیان نهاده شده بود، همچنین تصاویر و مجسمه‌های گوناگونی از مردم اوگاندا، و نیز وسائل جنگی و ماکتهایی از انواع کلبه‌ها و نمونه‌هایی از کلاه‌ها و ماسکهای بومیان و طرز زندگی ایشان، انواع مار و گیاهان خشک شده و در محلی پستو مانند چند نوع

مار زنده دیده می‌شد.

چون از موزه بیرون آمدیم مردی جلو آمد و گفت تأمل کنید هم‌اکنون نمایشهای بومیان در همین جا آغاز می‌گردد لیکن ما نمائیدیم و به دیدن باغ وحش کامپالا رفتیم.

باغ وحش

باغ وحش کامپالا در کنار دریاچه ویکتوریا قرار دارد، باغ کوچکی است که چند نوع از حیوانات آفریقایی در آن نگهداری می‌شود، از جمله آهوئی به نام الاند ELAND که از گاو عظیم‌الجثه‌تر است و گفته می‌شد که وزن آن هفتصد کیلوگرم است و زائده بزرگی در زیر گلوی آن آویخته بود، دیگر چند شیر و یک جاگوار که سریع‌السیرترین حیوانات خشکی است.

در این باغ یک نوع درخت خطمی بود که از نظر برگ و گل مانند خطمی‌هایی بود که در ایران رویده می‌شود اما تنه آن قطور و دارای شاخ و برگ و همچون درخت بزرگی بود.

دریاچه ویکتوریا

دریاچه ویکتوریا که نیا نزا نیز نامیده می‌شود چون زمانی به وسیله کاشفین انگلیسی کشف شد که ملکه ویکتوریا امپراتریس انگلستان بود، به این نام نامیده شد.

این دریاچه سرچشمه اصلی رود نیل است که پس از پیمودن متجاوز از شش هزار کیلومتر به مصر می‌رسد. البته اثنای این مسافت

طولانی رودخانه‌های دیگری نیز که مهم‌ترین آنها در کشور اتیوپی جریان دارد به آن پیوسته می‌شود. قسمتی از آن دریاچه در سرزمین اوگاندا قرار دارد و می‌توان با پیمودن مسافتی در حدود یکصد و پنجاه کیلومتر از روی دریاچه، از اوگاندا به کنیا رفت. آب آن بسیار شیرین و گوارا است و من خود، آن را چشیدم.

در آفریقا دریاچه فراوان است اما هیچ یک به بزرگی این دریاچه نیست.

صیاد مورچه

در نزدیکی دریاچه ویکتوریا و در زیر انبوه درختان جنگلی مردی از بومیان روی تپه‌ای کوچک (که بعداً معلوم شد خانه مورچگان جنگلی است) دامی گسترده بود، راهنما توضیح داد که کاراین مرد صید مورچگان و فروش آن به هتل‌ها و ثروتمندان است که آنها را با روغن سرخ می‌کنند و می‌خورند و می‌گفت که خوراک مورچه از غذاهای لذیذ و گرانبه است.

خوراک مورچه در پاره‌ای از نقاط دیگر از جمله اروپا، کم و بیش معمول است.

توضیح داده می‌شود که اینگونه مورچه‌ها با مورچه‌های دیگر تفاوت دارد و بزرگتر از آنها است.

در راه بازگشت به شهر از جنگلهای انبوه و باغهای گل و انواع گیاهان زیبا و بسیار با صفا می‌گذشتیم، خاک به رنگ قرمز می‌باشد که بر زیبایی و صفای منطقه افزوده است، کاخ ییلاقی ایدی امین

رئیس جمهور اوگاندا نیز در کنار راه قرار دارد که در نقطه‌ای با صفا و پوشیده از گل و سبزه واقع است.

قسمتی از این راه از کنار دریاچه ویکتوریا می‌گذرد.

باران به شدت می‌بارد و بر لطافت هوا افزوده است، در بین راه هنگامی که از مقابل یک پمپ بنزین می‌گذشتیم قیمت بنزین از راننده پرسیده شد در پاسخ گفت: لتری دو شیلینگ (تقریباً هجده ریال) معلوم است که اوگاندا هزاران کیلومتر از کشورهای نفت خیز فاصله دارد.

کلیاتی درباره اوگاندا

اوگاندا که نام قدیم آن بوگاندا بوده است و امروز بوگاندا نام بزرگترین ایالت از چهار ایالت اوگاندا می‌باشد، کشوری است جمهوری. در مشرق آفریقای میانه که بر روی خط استوا واقع است، مساحت آن ۲۶۴۳۵۰ کیلومتر مربع با جمعیتی در حدود ۱۳ میلیون نفر، این کشور از طرف شمال به سودان از مغرب به زئیر از جنوب به تانزانیا و از شرق به کنیا محدود است.

اوگاندا سرزمینی است حاصلخیز و دارای جنگلهای انبوه، رود نیل از دریاچه ویکتوریا تا ناحیه‌ای به نام نیمولی در اوگاندا جریان دارد. محصولات عمده آن پنبه، قهوه، نیشکر و میوه‌هایی از قبیل موز و نارگیل می‌باشد.

مهمترین صنایع آن کشور، نساجی، کارهای دستی، صابون‌پزی و تهیه سیمان است.

از کاشفین اولیه اوگاندا، یکی جان سبیک و دیگری هنری استانلی

هستند که اولی در سال ۱۸۶۲ و دومی در سال ۱۸۷۵ به آن راه یافتند. در سال ۱۸۹۰ شرکت شرق آفریقا به قسمی از آنجا تسلط پیدا کرد و دولت بریتانیا در سال ۱۸۹۴ آن را تحت الحمايه خود قرار داد. اوگاندا در سال ۱۹۶۲ استقلال یافت و در ردیف کشورهای کامیونلت قرار گرفت.

ایدی امین دادا

رئیس جمهور فعلی اوگاندا ایدی امین یا طبق درجه‌ای که خود به خویش داده است فیلدمارشال ایدی امین دادا است، وی در سال ۱۹۷۱ در هنگامی که از طرف رئیس جمهوری قبلی، میلتن اوبوته فرماندهی کل قوا را به عهده داشت و اوبوته در مسافرت بود، با ترتیب دادن کودتایی، حکومت اوگاندا را در دست گرفت. وی خود را مسلمان متعصبی می‌داند، و با انگلیسیها سخت دشمنی می‌ورزد و به آنها توهین می‌کند. ایدی امین همان کسی است که برای تحقیر حکومت انگلیس، دفتر جمع‌آوری اعانه برای آنها ترتیب داده است و شرط اجازه اقامت تبعه انگلستان را در اوگاندا، چنین قرار داده که سالی یکبار بر روی تخت روانی بنشینند و چهار تن از بازرگانان انگلیسی تخت او را بر دوش بگیرند و در خیابانهای کامپالا بگردانند، تصویر او با چنین حالی در مطبوعات جهان از جمله ایران چاپ شده است و بدانگونه که در مطبوعات آمده است، پس از پایان یافتن مراسم گرداندن او در خیابانهای کامپالا از یکی از انگلیسی‌هایی که تخت او را بر دوش داشتند پرسید شده بود، چطور بود او پاسخ داده بود که بسیار سنگین بود، شانه‌ام درد آمد.

وی تهدید کرده است که اگر رادیو انگلستان درباره او یا اوگاندا، مطالب و هن آمیزی پخش کند، همه انگلیسیها را که شماره آنها متجاوز از یکهزار تن است از اوگاندا بیرون خواهد کرد، دیگر از کارهای او این است که در مورد واتر گیت به رئیس جمهوری آمریکا تلگراف تسلیت مخابره کرده است و داستان ضدیت او با شلوار قبلاً به تفضیل گفته شده است.

اسلام در اوگاندا

درباره وضع اسلام و مسلمانان در اوگاندا مناسب به نظر رسید که خلاصه ای از گزارش هیئت دینی عربستان سعودی که برای بررسی وضع اسلام و مسلمانان به آفریقا اعزام شده بودند در اینجا نقل شود: هیئت مزبور دو بار به آفریقا رفتند سفر آنان در هر بار چند ماه به طول انجامید. سفر اول در سال ۱۳۸۴ هجری قمری مطابق سال ۱۹۶۴ میلادی و سفر دوم در ۱۳۸۶ هجری قمری مطابق ۱۹۶۶ میلادی بود. پس از پایان این دو مسافرت، یکی از افراد هیئت به نام محمد بن ناصر العبودی گزارشی مفصل و بسیار دقیق از وضع آفریقا به ویژه از اسلام و مسلمانان آن قاره با قلمی روان تهیه کرد و همین گزارش به صورت کتابی به نام فی افریقیة الخضراء در سال ۱۳۸۸ قمری مطابق سال ۱۹۶۸ میلادی در بیروت در ۷۸۰ صفحه به چاپ رسیده است.

اینک خلاصه کوتاهی از آن کتاب درباره وضع اسلام و مسلمانان در آفریقا: ... با ماشین در نواحی مختلف کامپالا گردش می کردیم، چند مسجد به خصوص مسجد گبیلی را مشاهده کردیم، بدر بن نوح پیشوای

مسلمانان و پسر عموی کابا کا فرمانروای بوگاندا بزرگترین ایالت اوگاندا، در آن مسجد بود.

جالب‌ترین چیزی که در مسجد گیبلی دیده می‌شود این است که در پیشانی آن، با انگلیسی نوشته شده بود: لا اله الا الله - محمد رسول الله برخلاف دیگر مساجد آنجا که این دو کلمه با خط عربی نوشته می‌شود که جز مسلمانان کس دیگر نمی‌تواند آن را بخواند، حتی پاره‌ای از مسلمانان نیز خط عربی را نمی‌توانند بخوانند، اما خط انگلیسی را عموم غیر مسلمانان به ویژه، جهانگردان که هم به دیدن کلیساها می‌روند هم به دیدن مساجد، می‌توانند بخوانند.

ما به دیدن پاره‌ای از مدارس اسلامی نیز در کامپالا رفتیم، از توجه و علاقه مردم اوگاندا به تعلیم اسلامی و فراگرفتن زبان عربی بسیار تعجب کردیم، حتی افراد سالخورده‌ای را دیدیم که به عربی سخن می‌گفتند، به ما گفته شد که آنان عربی را در هنگامی که سنی از ایشان گذشته بوده است، آموخته‌اند. آن چه درباره آنها شگفت‌انگیز است این است که آن افراد پس از آموختن زبان عربی، تکلم ایشان به آن زبان بدون لکنت زبان است و گویی یکی از افراد قوم عرب هستند.

بامداد روز دیگر به قصد منطقه ماساکاسی و پنج میلی کامپالا برای دیداری از مدارس و مؤسسه‌های اسلامی به خصوص مدارس التقوی الاسلامیه در ناحیه کیبجی حرکت کردیم (دو روز بعد) که روز جمعه بود، نماز جمعه را در مسجد جامع نکسیر در شهر کامپالا به امامت شیخ احمد معروف به حدّاد از مردم حَضْرَمَوْتُ گزاردیم، مسجد از نمازگزاران که بیشتر آنان آفریقایی بودند، و چند تن هندی نیز در میان

آنها دیده می‌شد، پُر بود، امام خطبه را به زبان عربی ایراد کرد. از امور خوشایند در آن مسجد این بود که پس از نماز، مؤذن از جا برخاست و دو تن را به نمازگزاران نشان داد و گفت: اینان برادران جدید شما هستند، یکی در روز پنجشنبه اسلام آورد، نام او راخمیس نهادیم و دیگری در روز جمعه به اسلام گروید نام جمعه ربر او نهاده شد، بعداً فهمیدیم که اسلام آوردن مردم دراوگاندا هر روز تکرار می‌شود، امام جماعت مسجد گفت: جمعی از برادران پزشکی پاکستانی ما آماده‌اند که هر کس مسلمان می‌شود به رایگان او را ختنه کنند.

شماره مسلمانان در اوگاندا

آمار رسمی و دقیقی از مسلمانان در اوگاندا، یافته نمی‌شود، اما مسلم است که عدد آنان در ولایت بوگاندا که شهر کامپالا پایتخت اوگاندا نیز در این ولایت قرار دارد هشتصد هزار تن است. و شماره کل ساکنان آن ولایت دو میلیون تن می‌باشد. از احصائی‌های رسمی که درباره شماره مسلمانان در پاره‌ای از نواحی اوگاندا به دست آوردیم و از گفتگویی که با بسیاری از مردم اوگاندا که نسبت به امور مسلمانان اسلامی اهتمام داشتند برای ما آشکار شد که از شش میلیون جمعیت اوگاندا ۳۰٪ مسلمان، ۳۰٪ مسیحی و ۴۰٪ بت پرست هستند.^(۱)

در میان اماکنی که گروه ما در آن به تحقیق درباره جریان دعوت به اسلام پرداخت، از جهت دخول مردم در اسلام، چه به طور گروهی و

۱. فی افریقیة الخضراء، صفحه ۴۳۴ (خلاصه)

چه انفرادی، هیچ کشوری از کشورهای آفریقا مانند اوگاندا نبود، کمتر روزی است که یک نفر و بیشتر وارد اسلام نشود.

در نواحی مختلف اوگاندا، گروهی از اهالی خود را مکلف به دعوت از اسلام کرده‌اند با این که از نظر مادی ضعیف هستند و امکاناتشان کم است و در مقابل، مبشران مسیحی از جهت مادی نیرومندند معهذا اخلاص و فداکاری و صدق نیت مسلمانان موجب موفقیت آنان در اهدافشان شده است. در یکی از نواحی زیبای شهر کامپالا مسلمانان دارای مرکز اسلامی عظیمی هستند که مسکن امیر بدر بن نوح در همین ناحیه است. مرکز مزبور، قرارگاه جمعیت‌های اسلامی است و نیز مسجد بزرگی بامأذنه بلندی بر روی قلّه تپه‌ای واقع است همچنین دبیرستانی که در تلو برنامه‌های حکومتی، قسمتی از تعالیم دینی اسلامی در آن درس داده می‌شود، و مدارس دیگری چه پسرانه و دخترانه در این ناحیه وجود دارد.

اینک نام چند مدرسه اسلامی در اوگاندا:

۱- مدرسه تذکره اسلامی با مدیریت شیخ زبیر بن شعیب.

شماره دانشجویان ۱۲۵ و شماره مدرسان ۶ تن و ساختمان آن موقوفه‌ای است از طرف جمعیت اسلامی اوگاندا.

۲- مدرسه دین و تهذیب در ناحیه کتومو.

۳- مدرسه تقوای اسلامی در ناحیه کیبجی، مدیر آن شیخ طاهّا

موسی.

دانشجویان ۲۵۰ تن و مدرسین ۸ تن، در این مدرسه در تلو علوم دینی و عربی، زبان انگلیسی نیز درس داده می‌شود.

در جنب آن مدرسه، مسجدی است که محصلان در آن نماز می‌گزارند.

۴- مدرسه الدین والتهدیب در منطقه کیمانیا با مدیریت حاج راشد جابر، شمارهٔ مدرسین ۶ نفر و دانشجویان ۲۴۵ نفر.

۵- مدرسه اسلامی در بامناالکا که موسس آن شیخ محمد ابراهیم رئیس قوه قضائیه است، عدد دانشجویان در حدود ۱۰۰ تن و مدرسان ۳ تن می‌باشد.

در آنجا از طرف مبشران مسیحی برای دشمنی با اسلام و مسیحی کردن بت پرستان و برگردانیدن آنها از اسلام دعوت‌هایی به کار می‌رود و نیز دعوت‌هایی هم از طرف قادیانیها و اسماعیلیه انجام می‌یابد. همچنین اقداماتی از سوی صهیونیست‌ها به دست افراد کاردان و مستشارهای نظامی و غیرنظامی اسرائیلی انجام می‌یابد و روز به روز شمارهٔ آنها افزون می‌گردد.

یکی از مبلغان بزرگ اسلامی در اوگاندا

مردی به نام حاج موسی کسولی که اکنون در قید حیات است، تا سی سالگی پیرو دین مسیح علیه السلام بود، سپس اسلام آورد و سخت پایبند تعالیم اسلام شد. و چون مرد ثروتمندی بود، قسمت زیادی از ثروت خود را در راه شئون اسلامی خرج کرد، کافی است بدانیم که او به تنهایی چند مسجد بزرگ با بتون مسلح بنا کرد و برای هر مسجدی چند دکان و مسافرخانه ساخت و آنها را وقف آن مسجد نمود، تا مسجد دارای درآمد ثابتی باشد. وی آخر کاری که در این زمینه انجام داد این بود که

زمینی در چند میلی کامپالا خرید و در آن مسجد جامعی و مدرسه‌ای برای آموختن علوم اسلامی به دانشجویان بنا کرد و زمین مذکور را وقف مسجد و مدرسه نمود و نیز مدرسه‌هایی را برای آموختن دین اسلام به زنان، گشود.^(۱)

آرزوی حاج موسی این بود که در مدینه به خاک سپرده شود و برای این منظور مبلغی پول که برای حمل جنازه او کافی باشد به بانک سپرده بود. اکنون که بخش دوم یعنی شرح مسافرت به قسمتی از آفریقای شرقی پایان می‌پذیرد و سفر به آفریقای جنوبی آغاز می‌گردد، مناسب به نظر می‌رسد که مختصری دربارهٔ شیعهٔ جعفری در آفریقای شرقی به نقل از دائرةالمعارف اسلامی شیعی پرداخته شود:

مذهب تشیع در آفریقای شرقی

سید سعید اختر رضوی در بحث و تحقیقی که به زبان انگلیسی انتشار یافته گفته است: مذهب تشیع در قرن اول هجری به آفریقای شرقی راه یافته است، و این در زمانی بود که حجاج بن یوسف (والی عراقین از طرف عبدالملک مروان) ظلم و خونریزی را در بلاد اسلام به نهایت رسانیده بود، جمعی از شیعه ناگزیر به نواحی دور دست و از جمله، آفریقای شرقی، مهاجرت کردند، همچنین سید سعید با استناد به کتاب المتکلمون بالسواحلیه من اهل زنجبار و ساحل افریقا الشرقی (سخن‌گویان به زبان سواحلی از مردم زنجبار و ساحل آفریقای شرقی)

۱. فی افریقیة الخضراء، صفحه ۴۳۸ (خلاصه).

گفته است: پیش قدمان این مهاجرت دو تن از سرداران به نامهای سلیمان و سعید بودند. هجرت مزبور در سال ۷۷ هجری مطابق سال ۶۹۵ میلادی رخ داد، ممکن است مهاجرتهاى دیگری نیز پیش آمده باشد که از آن اطلاعی در دست نیست.

این مهاجرتها که نتیجه آن انتشار فکر تشیع در روحیه آفریقایی بود، تاثیر عمیقی در زندگی مردم آفریقا گذاشت که از آثار آن منظومه‌ای است قدیمی به زبان سواحلی^(۱) در یک هزار و دویست و نه قطعه در احوال امام حسین بن علی علیه السلام که ادیب آفریقایی (بورو) در سال ۱۹۶۰ منتشر ساخته است.

مهاجرت شیعه به آفریقای شرقی منحصر به این زمان نبوده، بلکه در هر زمان که آنان، سخت در شکنجه و رنج بودند و از طرف خلقا یا کشته می شدند یا در زندانهای تاریک جان خود را از دست می دادند، باز گروهی از آنان می گریختند و به آفریقای شرقی می رفتند، از جمله در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) در زمان خلفای عباسی، جمعی رهسپار آن دیار شدند و در جنوب مقدشو (موگادیشو مرکز شمالی) شدند و متفرق گردیدند و به دعوت آفریقاییان به اسلام مطابق مذهب شعه پرداختند، گرچه به علت وجود فرمانروایان گوناگونی که در آن حدود فرمان می دادند، مذهب شیعه نتوانست برتری خود را حفظ کند اما در حد حیات عقلی آفریقایی ها مؤثر بود.

۱. زبانی که مردم کنیا و تانزانیا به آن سخن می گویند.

ایرانیان در آفریقای شرقی

در مورد نفوذ تشیع در آفریقای شرقی، به تأثیر جمعی از مردم ایران که از قرن‌ها قبل (به نیت انتقال اسلام مطابق مذهب شیعه) به آن حدود مهاجرت کردند، باید توجه داشت. از جمله در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) گروهی از شیراز به سواحل آفریقای شرقی، کوچ کردند که مشهورترین آنان مردی بود به نام حسن بن علی که با شش پسر خود رهسپار شرق آفریقا شد. آنان همه با هم در یک کشتی سوار نبودند، بلکه هر یک با کشتی جداگانه‌ای مسافرت می‌کرد و از این روی هر کدامشان در ناحیه‌ای پیاده شدند: یکی در بندر مومباسا (بندر معروف کنیا) دیگری در جزیره بمبا (از بنادر تانزانیا) سومی در جزیره جوهانا و پدر با یکی دو تن از پسرانش در شهر کیلو پیاده شد و به تدریج حکومتی تشکیل داد که شامل همه نواحی می‌شد که پسرانش در آنها بودند. اثری که آنان در مردم آفریقا گذاشتند و هنوز باقی است، مؤدت عمیق مردم سواحل شرقی آفریقا، نسبت به اهل بیت پیغمبر ﷺ می‌باشد.

این گروه از مردم آفریقا جلو نام فرزندان پیامبر ﷺ کلمه شریف را که در زبان سواحلی (شریفو) تلفظ می‌شد، قرار می‌دهند. آفریقایی‌ها، قبور اشرافی (امامزادگانی) را که سالها قبل از جهان رفته‌اند گرامی می‌دارند. در طول نواحی ساحلی زیارتگاههای متعددی است که مهمترین آنها در ناحیه لامو قرار دارد، از جمله، قبر شریف صالح بن عبدالله است که در هر هفته، دهها هزار تن به زیارت آن می‌روند در زنگبار مردی ایرانی به نام کلبعلی از صاحب منصبان توبخانه بود، و

نفوذ بسیاری داشت و مورد اعتماد سلطان زنگبار بود، در اثر وجود او شیعه توانستند در زنگبار، چند مسجد بنا کنند و در مناره‌های مساجد آشکارا در اذان به جمله حئی علی خیرالعمل که از جمله شعارهای مخصوص شیعه است، ندا در دهند. از کارهای دیگر کلبعلی این بود که قبرستانی بنیاد گذاشت که گذشته از خود او، جمعی از علمای اعلام و افرادی که بیشتر آنان از نژاد ایرانی بودند، در آن به خاک سپرده شده‌اند. بر روی سنگ قبر خود کلبعلی چنین نوشته شده است: وفات سعید، مرحوم مبرور که درگذشت او تأسف ما را برانگیخته، آقا محمد، از قبیله افشار ارومیه، در تاریخ چهارشنبه بیستم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ هجری^(۱) و نقش نگین انگشتی او (مخفف انگشت آرای) چنین بوده است: سگ اصحاب کهف (هفتمی اصحاب کهف) از آتش دوزخ رها می‌شود، چگونه من رها نشوم در حالی که سگ علی هستم.

ژنرال کلبعلی همان کسی است که توپهای قدیمی را که شاه عباس اول در سال ۱۶۲۱ میلادی از پرتقالیها گرفته بود، به زنگبار برد، به لوله یکی از آن توپها به زبان فارسی چنین نوشته شده بود: در زمان رهاکننده عالم و امپراتور جهان، شاه عباس صفوی، خادم ملّت و حاکم فارس و لارستان و کهکیلویه و خادم امین، سرور جهان، در سال ۱۰۳۰ هجری بعد از فتح مجمع‌الجزایر بحرین و جزیره هرمز، این توپها گرفته شد.^(۲) دیگر از ایرانیانی که به تبلیغ مذهب شیعه در آفریقای شرقی

۱. ۱۰۲۷ هجری صحیح است.

۲. اصل عبارت فارسی به عربی برگردانیده شده بود و اینک از عربی به فارس ترجمه شد.

پرداخته‌اند ملا عبدالحسین مرعشی شوشتری است که بعد از نماز استسقای که گزارد و باران و افری بارید، جمع کثری مذهب شیعه را پذیرفتند.

وضع کنونی شیعه در آفریقای شرقی

در تانزانیا، کنیا، اوگاندا، سومالی، موزامبیک جمعی از پیروان مذهب تشیع زیست می‌کنند، زندگی شیعه در آفریقای شرقی از نظر حس و داد و گرد آمدن و همراه بودن با خیر و حق باید سرمشقی بوده باشد برای هر کس که طالب خیر و حق است.

شیعه این حدود، بیشتر اصل غیر آفریقایی دارند، بسیاری از آنان در حدود یکصد و بیست سال قبل از شبه قاره هند به این نواحی آمده‌اند، و همواره به مراسم قومی و اصول و امور مذهبی خود وفادار بوده و به زبان ملی خویش سخن می‌گفته‌اند. یک کودک از این شیعیان هندی الاصل ناگزیر است چهار زبان فرا گیرد: زبان ملی خویش یعنی زبان گجراتی، زبان محلی (سواحلی) زبان اردو که زبان معمولی اکثر مسلمانان هندو پاکستان است، زبان انگلیسی که زبان رسمی و زبان روز است.

مساجد در این نواحی، قبل از اینکه از پیران و سالخوردگان، معمور باشد، از جوانان و نوجوانان تازه سال مستور و معمور است که نور ایمان در دل‌هایشان، شعله‌ور می‌باشد.

شیعه در آفریقای شرقی دارای پنجاه و پنج گروه است که از میان هر صد نفر، یک نفر نماینده انتخاب می‌شود، این نمایندگان گرد همدیگر برمی‌آیند و امور مربوط به شیعیان را رسیدگی می‌کنند.

شمار شیعه در هر ناحیه

شمار شیعه در هر یک از این نواحی، چنین است: ۱- کنیا ۲۶۴۵ نفر^(۱)، ۲- اوگاندا ۳۱۰۵ نفر، ۳- تانزانیا ۸۹۰۰ نفر، ۴- ماداگاسکار ۵۰۰۰ نفر، ۵- سومالی ۷۵۰ نفر، ۶- کونگو ۵۰۰ جمع ۲۰۹۰۰ نفر. آمار مزبور مربوط به ششیعه دوازده امامی است، در آفریقای شرقی گروهی شیعه اسماعیلی و زیدی نیز زیست می‌کنند.^(۲)

جشنهای شیعه

شیعیان آفریقای شرقی در اعیاد مذهبی جشن می‌گیرند از جمله این جشنهایی که خود من (نویسنده دائرةالمعارف اسلامی شیعی) حضور داشتم این بود در مومباسا (بندری در کنیا) در شب پنجم شعبان به مناسبت تولد امام حسین علیه السلام مجلس جشنی و سروری بود که در مسجد به پا داشتند، در آن شب مسجد را زینت کرده بودند و خرد و بزرگ در حالی که بهترین لباسهای خود را پوشیده بودند، گرد آمدند. دو شب جلوتر^(۳) مجالس جشن تشکیل می‌دهند، اما به گونه‌ای محدود.

در مسجد هنگام جشن، بعد از نماز عشاء امام جماعت مسجد بر فراز منبر رفت و به زبان اردو به مدت یک ساعت درباره امام

۱. قبلاً از قول نماینده شیعیان نایروبی (پایتخت کنیا) گفته شد که شمار شیعه در کنیا ده هزار تن است و این باید صحیح باشد.

۲. آمار مزبور به حدود چهل سال پیش است به علاوه شامل همه آفریقای شرقی از جمله اتیوپی نمی‌شود.

۳. شب سوم شعبان، روز تولد امام حسین علیه السلام.

حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام سخن گفت، آنگاه یک نفر، شعری که دارای چند بند بود به زبان اردو از روی کتابی که در دست داشت با آهنگ خوشی خواند و حاضران همه در سر هر بند، بیتی را که مشتمل بر صلوات و سلام بر (حضرت) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت (علی) و (حضرت) زهرا و (حضرت) امام حسین علیه السلام بود تکرار کردند. بعد از این یکی از گردانندگان مجلس، اعلان می کند که شب بعد، مجلس جشن برای تولد حضرت عباس بن علی علیه السلام و شب بعد از آن به مناسبت ولادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام برپا خواهد شد. شب بعد همه به مسجد رفتند، مسجد را مانند شب قبل آذین بندی و چراغانی کرده بودند، خطیب به منبر رفت و در مدت چهل و پنج دقیقه به زبان اردو سخن راند سپس یکی از حاضران که کتابی در دست داشت، به جای خطیب قرار گرفت و مطلع یکی از قصائد مشهور عربی را با طرز زیبایی، انشاد^(۱) کرد، قصیده ای که با این بیت آغاز می گردد:

بِأَلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم عُرِفَ الصَّوَابُ وَ فِي أَبْنَائِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ^(۲)
و همه اهل مجلس در حالی که ایستاده بودند، آن بیت را تکرار می کردند، آنگاه همه نشستند و خواننده شعر به انشاد بقیه ایات قصیده پرداخت و قرائت هر بیت از قصیده که به پایان می رسید، همه حاضران بیت اول را تکرار می نمودند.

۱. انشاد (با دال آخر) آن است که کسی شعر کس دیگری را بخواند یا شعر خود را که قبلاً گفته

است بخواند و انشاء آن است که شعری را از خود انشاء کند و به وجود آورد.

۲. مطلع قصیده ای است از ابو الحسن علی بن عبد الله معروف به ناشی صغیر از شاعران قرن

چهارم هجری.

در شب سوم، نیز مسجد را مانند دو شب قبل آراسته بودند، باز امام مسجد خطابه‌ای ایراد کرد و یکی از حاضران به پا ایستاد و انشاء قصیده‌ای عربی را با این مطلع آغاز نمود: *سَلامٌ عَلَى عِثْرَةِ الْمُصْطَفَى*. همه به پا خاستند و آن را تکرار کردند و با انشاد هر بیتی، همه حاضران بیت اول را تکرار می‌کردند.

در مسجدی که این مراسم در آن برپا می‌شد، میان مردان و زنان، دیوار کوتاهی فاصله بود.

عصر روز دیگر، در باغ بزرگی که جنب گورستان است، مجلس جشنی مخصوص کودکان تشکیل شده بود، عده‌ای کودک و تنی چند بزرگسال، گرد آمده و بر روی سکوه‌های سنگی، نشسته بودند و شعر و زیارتنامه خوانده می‌شد. سپس با شیرینی و چای از کودکان که بهترین لباسهای خود را در بر کرده بودند، پذیرایی شد.^(۱)

دنبالۀ سفر و مراجعت به نایروبی

برای رفتن به سوی آفریقای جنوبی، می‌بایست به نایروبی برگردیم، به این منظور، در بعد از ظهر روز آخر اقامتمان در اوگاندا، رهسپار فرودگاه اِنتَبَه شدیم، همان فرودگاهی که هنگام ورود به اوگاندا در آن فرود آمده بودیم. بعد از انجام تشریفات معمولی به سالن ترانزیت رفتیم، سالنی بسیار بزرگ با طول و عرض زیاد که من نظیر آن را کمتر دیده بودم

۱. خلاصه و اقتباس از کتاب دائرةالمعارف الاسلامیة الشیعیه تألیف آقای دکتر حسن امین، فرزند دانشمند علامه بزرگ مرحوم حاج سید محسن امین عاملی، ج ۵، از صفحه ۱۱۰ به بعد، چاپ بیروت.

یا اصلاً ندیده بودم. فروشندگان در این سالن، پول کشور خود را قبول نمی‌کردند و باید دلار آمریکا یا پوند انگلستان یا یکی دیگر از پولهای بین‌المللی را به آنها داد، البته این موضوع را در فرودگاه چند کشور دیگر هم دیده بودیم.

در این فرودگاه نیز مانند فرودگاه نایروبی، لازم است مسافر صورت پولهای خود و پولی را که در آن کشور تبدیل و خرج کرده، در ورقه مخصوصی که در فرودگاه به او می‌دهند، بنویسد و آن ورقه را به مأمور مسئول، تحویل نماید.

هواپیمای جت شرکت آفریقای شرقی در ساعت ۳/۵۵ بعد از ظهر از زمین برخاست و در ساعت ۴/۴۰ در فرودگاه نایروبی فرود آمد، سه ربع ساعت در راه بود، پس از انجام تشریفات، رهسپار شهر شدیم، در اینجا معلوم شد، حرکت به طرف آفریقای جنوبی یک روز به تأخیر افتاده است و شب را در نایروبی خواهیم بود، در این فاصله، مجدداً به گردش در شهر و پارکهای متعدد و زیبای اطراف پرداختیم و نیز دیدار دیگری از مسجد جامع و مسجد اسماعیلیه کردیم.

از موضوعهای قابل ذکر این است که گروهی سیاه‌پوست، با لباس مرتب که معلوم شد تحصیل کرده هستند، در هتل محل اقامت ما آمده و بلندی قامت آنها در حدود دو متر بلکه زیاده‌تر بود، آنان از نژاد بلند قامتان آفریقا بودند، می‌دانیم که در آفریقا، هم مردمان بلند قامت زیست می‌کنند هم مردمانی بسیار کوتاه قامت که فرنگی‌ها به آنان پیگمه می‌گویند و مهمترین مرکز ایشان کشور کنگو است.

بخش سوم به سوی آفریقای جنوبی

ژوهانسبورگ

صبح روز دیگر رهسپار فرودگاه نایروبی شدیم تا به سوی شهر ژوهانس بورگ JOHANNESBURG بزرگترین و زیباترین شهرهای آفریقای جنوبی پرواز کنیم. تشریفات مربوط به پرواز با دقت انجام یافت و ساعت ۹/۳۰ با جمبوجت انگلیسی بی ۱- او - سی که از لندن به قصد آفریقای جنوبی پرواز کرده و اینک در نایروبی فرود آمده بود، به طرف ژوهانسبورگ حرکت کردیم، بعد از طی مسافتی اعلام شد که اکنون از روی قله معروف کلیمانجارو می گذریم. هواپیما در ساعت یک بعد از ظهر به وقت کنیا در فرودگاه ژوهانسبورگ به زمین نشست، هوا خنک و لطیف و درجه حرارت ۱۲ بود، تا اینجا اختلاف ساعت با تهران نیم ساعت بود اما ژوهانسبورگ، ساعت خود را که ۱/۱۲ بود به ۱۲/۹ عقب بردیم یعنی ساعت آفریقای جنوبی نزدیک به یک ساعت و نیم از تهران عقب تر است.

نخستین مظهر تبعیض نژادی

مسافران جمبوجت اغلب اروپایی و بقیه هندی و پاکستانی از نقاط دیگر آسیا بودند، ما هم ایرانی بودیم و در هر حال همه جزء سفیدپوستان به حساب می آمدند که در گمرک فرودگاه نه

جامه‌دانشان را تفتیش کردند نه خودشان را تنها یک زن سالخورده سیاه‌پوست در جمع مسافران بود که تمام جامه‌دآنها و ساکهای دستی او را برای بازرسی زیر و رو کردند حتی چند مجله را که در ساک دستی خود داشت با دقت ورق زدند.

ورود به ژوهانسبورگ

از فرودگاه روانه شهر شدیم، فاصله دوازده کیلومتر بود، طرفین جاده مستور از گل و سبزه و درخت و بسیار با صفا و زیبا بود، پس از ورود به شهر و عبور از چند خیابان عریض و پرگل و سبزه به هتل محل اقامتمان رسیدیم. اطاق هر کسی معین گردید و قرار شد بعد از صرف ناهار در ساعت دو بعد از ظهر به گردش در شهر پردازیم.

در ساعت مقرر، یک اتوبوس از طرف آژانس محلی، با یک راهنمای محلی به جلو هتل آمد، راهنما مردی تنومند و از مردم آفریقای جنوبی و اصلاً اهل انگلستان بود. اتوبوس حرکت کرد و راهنما مرتب درباره آفریقای جنوبی و شهر ژوهانسبورگ توضیح می‌داد. از جمله گفت جمعیت ژوهانسبورگ بیشتر از یک میلیون و در روز یک میلیون یکصد و هشتاد و یک هزار نفر است، اما در شب کمتر از این رقم است زیرا سیاهان که تعداد زیادی از آنها روزها در شهر هستند شبها به کلبه‌های خود که در حدود هشت کیلومتری شهر برای آنها ساخته شده می‌روند.



ژوهانسبورگ

از آن یک میلیون و یکصد و هشتاد و یک هزار و نود و هفت نفر، سیاه ۴۱۴ هزار نفر آسیایی، ۴۳۱ هزار نفر سفید پوست هستند. جمعیت کل اتحادیه آفریقای جنوبی، بیست و یک میلیون و نیم است. از این عده پانزده میلیون سیاهپوست، یک میلیون نه سیاه و نه سفید (مقصود هندی و عرب است) و بقیه سفیدپوست هستند. (یعنی چهار پنج میلیون بر پانزده میلیون حکومت می کنند).

راهنما که اصرار داشت سیاه پوستان را تحقیر کند، می گفت: سیاهان دارای مذاهب گوناگون هستند که اساس همه آنها مسیحیت است اما در مواقع سخت به جادوگر قبیله مراجعه می کنند. این جادوگران چون از

خواص گیاهان و داروها خبر دارند به این وسیله در سیاهان نفوذ پیدا می‌کنند، کانترا جادوگر معروف چون در هفت هشت سال پیش در سن ۸۶ سالگی درگذشت میلیون‌ها متر زمین از خود به یادگار گذاشته بود. همچنین راهنما می‌گفت، تحصیلات در آفریقای جنوبی تا آخر دبیرستان مجانی است اما نه برای سیاهان، سیاه‌پوست نمی‌تواند وزیر یا استاد دانشگاه و دانشیار شود.

می‌گفت: اکنون (در نیمه دوم فرودین) فصل تابستان سپری شده و پائیز فرا رسیده است و تا چند هفته دیگر درختان خزان خواهند کرد (معلوم است که سرزمینهایی که در جنوب خط استوا قرار دارد فصول چهارگانه آنها برعکس سرزمینهایی است که در شمال خط استوا واقع است).

راهنما همچنین توضیح می‌داد که به زبان متداول در آفریقای جنوبی زبان آفریقان یا آفریکان گفته می‌شود و زبان معمولی در ژوهانسبورگ، زبان انگلیسی و آفریقایی است.

در ضمن گردش در شهر ژوهانسبورگ که راهنما نقاط دیدنی را نشان می‌داد، اتوبوس در جلو خانه‌ای توقف کرد، راهنما توضیح داد که اکنون ما در محله هیل براون و در شمال شرقی ژوهانسبورگ هستیم که اعیان نشین این شهر است، این‌جا نخستین محله‌ای است که اروپاییان، پس از ورود به جنوب آفریقا از راه دریا، در آن سکونت اختیار کردند و این خانه که در قسمت مرتفع محله قرار دارد، خانه‌ای است که رضاشاه را در سالهای آخر عمر، پس از آنکه به وسیله انگلیسیها از ایران به آفریقا رانده شد و مدتی او را در جزیره موریس، سکونت دادند، به این جا

آوردند و در همین جا، درگذشت و اکنون این خانه به صورت موزه درآمده و از مکانهایی است که مورد دید توریستها قرار می گیرد.

خانه ای بود قدیمی ساز، دارای باغچه ای بزرگ و پر درخت و مشرف به شهر و ساختمانی دو طبقه با اطاقها و سالن های متعدد، در یک اطاق چند ظرف سفالین مربوط به دوره باستانی و در اطاقی دیگر چند کتاب فارسی و دیوان شعر، در راهروها عکسهایی از روزهای آخر عمر رضاشاه، خیلی شکسته و ناتوان به دیوار الصاق شده بود از جمله عکسی از او باریش سفید و بسیار ضعیف و شکسته حال که شناخته نمی شد در اطاق دیگری هم لباسها و اشیاء خصوصی او قرار داشت.

معادن طلا

راهنما توضیح می داد و می گفت: ژوهانسبورگ یکی از مراکز ثروت جهان است و در هر سال در حدود یکهزار تن طلا از معادن اطراف شهر استخراج می شود و همواره گروهی از بازرگانان و ثروتمندان درجه اول جهان در این شهر هستند، از این روی تعدادی هتل از مجلل ترین و بزرگترین و مجهزترین و گرانترین هتلهای دنیا در آن احداث شده است.

راهنما ما را برای دیدن معادن طلا برد، این معادن وصل به شهر و قسمتی از آنها در زیر گوشه ای از شهر است. و به همین جهت ساختمانها در این قسمت نباید بیشتر از یک طبقه باشد زیرا در غیر این صورت بیم آن است که فرو رود. می گفت که عرض معادن طلا دویست و چهل کیلومتر است و عمق آنها تفاوت دارد. این معادن که منبع مهم درآمد آفریقای جنوبی است به شرکتهای خصوصی تعلق دارد.

راهنما همچنین محلی را که نخستین بار طلا از آن استخراج شده و نیز وسایل استخراج را نشان داد.

نکتهٔ قبال ذکر این است که طبق آنچه گفته می‌شد، طلا در ژوهانسبورگ کمی گرانتر از نقاط دیگر است. بعضی معتقد بودند که این امر به این علت است که طلا در آنجا خالصتر از طلاهایی است که در نقاط دیگر عرضه می‌شود والعهدہ علیهم. در طلافروشیهای ژوهانسبورگ، نسبت طلای خالص و مواد خارجی، بر روی برچسبها نوشته شده است.

شهر ژوهانسبورگ

شهر ژوهانسبورگ بزرگترین شهر آفریقای جنوبی است، اما پایتخت آن نیست، بلکه پایتخت و مقر دولت و نخست وزیر، شهر پرتوریا PRETORIA است که در شصت کیلومتری ژوهانسبورگ واقع است.

دربارهٔ وجه تسمیه شهر ژوهانسبورگ دو احتمال می‌توان داد معلوم است که این کلمه به مفهوم شهر ژوهانس یا یوحنا و یحیی است که بانی آن یوهانس یوحنا نامی بوده یا به نام یحیای نبی بنا شده است، بورگ نیز به معنی شهر است (ظ - در زبان یونانی).

ژوهانسبورگ، شهری است بزرگ و آباد و به صورت یک شهر زیبای اروپایی است با ساختمانهای مجلل تا پنجاه طبقه و هتلهای بزرگ و مجهز و منظره‌ای زیبا و با صفا که هر کس بخواهد به خوبی آن منظره را ببیند باید مبلغی در حدود بیست سنت پردازد و از آسانسور مخصوص

هتل کارلتون که با سرعت زیاد بالا می رود و پایین می آید، بالا برود. هتل مزبور تقریباً در مرکز شهر واقع است و دارای پنجاه طبقه می باشد، در طبقه پنجاهم آن می توان منظره کلی شهر را دید، مشروط بر این که هوا ابری نباشد که در این صورت ممکن است گاهی تا نیمی از طبقات آن پوشیده از ابر و مه باشد. در طبقه آخر، تراس بزرگی و رستوران مجهزی است و از جمله چیزهای دیدنی در تراس، چند قطعه سنگ طلا است.



منظره زیبایی از اطراف ژوهانسبورگ

در شهر ژوهانسبورگ مغازه ها و فروشگاههای بزرگ و مجللی است

که همه به سفیدپوستان تعلق دارد، سیاهان روزها در مغازه به عنوان خدمتکار یا در خیابانها به عنوان رفتگر و اینگونه مشاغل مشغول کار هستند، اما شب حق ندارند در شهر بمانند و غروب باید به کلبه‌های خود که در هشت کیلومتری شهر برای آنها بنا کرده‌اند، بروند و بعداً در این باره توضیح داده خواهد شد. تنها آن عده از سیاهان که در منازل اعیان یا در هتلها خدمت می‌کنند حق دارند، شبها در شهر بمانند.

بلندترین بناهای ژوهانسبورگ برج ماکروویو متعلق به وزارت پست و تلگراف است که ۸۶۰ فوت بلندی آن است و با آسانسورهای سریع‌السیر، بالای آن می‌روند. هنگامی که ما برای دیدن منظره شهر از آن بالا رفتیم، تقریباً نیمی از برج در مه غلیظی فرو رفته بود و هیچ چیز و هیچ جا پیدا نبود و روز دیگر همانطور که اشاره شد، برای دیدن منظره شهر از طبقه پنجاهم هتل کارلتون استفاده کردیم. ژوهانسبورگ شهری سرسبز و با صفا است اطراف شهر هم مستوراز سبزه و گل است و کوه پرگل و گیاهی نیز وصل به شهر می‌باشد.

شمه‌ای از مظاهر تبعیض نژادی یا آپارتاید

اتحادیه آفریقای جنوبی معروفترین حکومتی است که تبعیض نژادی و ترجیح سفید بر سیاه به شدیدترین وجه اجرا می‌شود. این تبعیض در این حکومت آپارتاید یا آپارتید نامیده می‌شود، در نقاط دیگری که ممکن است این تبعیض در آنجا یافته شود کلمه آپارتاید به کار نمی‌رود. تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی که از جمله مقررات و قوانین جاری آن حکومت می‌باشد، به قدری دور از عواطف انسانی

است که تا کسی از نزدیک نبیند نمی‌تواند آن را بدانگونه که هست باور کند. اینک به چند نمونه از این تبعیض، همانطور که خود از نزدیک مشاهده کرده‌ام، اشاره می‌شود:

سیاهان حق ندارند در شهر ژوهانسبورگ، زمین و خانه داشته باشند و همانطور که جلوتر نیز اشاره شد برای آنها در حدود هشت کیلومتری شهر، کلبه‌های محقری ساخته‌اند که پس از کارهای طاقت‌فرسا که روزها در شهر به عهده دارند، با غروب آفتاب باید به کلبه‌های خود بازگردند.

ما برای دیداری از مساکن سیاهان رفتیم، کوچه و خیابانها بسیار کثیف و آلوده و اغلب خاکی و بدون آسفالت، کلبه‌ها محقر و چون سیاهان معمولاً پرپچه هستند، هرجا می‌رفتیم، مملو از کودکان برهنه با بدنهای خاک آلود بود.

در شهرها و جاده‌ها اتوبوس سفیدپوستها و سیاه‌ها جدا است، در ژوهانسبورگ زیاد دیده می‌شود که سیاهان در ایستگاههای مخصوص به خود صف کشیده و منتظر رسیدن اتوبوسشان هستند.

اتوبوس سفیدها، بسیار لوکس نو و پاکیزه و خلوت و از سیاهان ماشینهای کهنه و رنگ و رو رفته و کثیف و پر از مسافر که حتی از در و دیوار آن آویزان هستند و گاهی دیده می‌شود بر روی سقف اتوبوس هم نشسته‌اند.

ایستگاه راه آهن ژوهانسبورگ تقریباً در داخل شهر است، قسمت مربوط به سفیدها از جمله وسیعترین و زیباترین ایستگاههای جهان است، و ایستگاه سیاهان که دیوار به دیوار ایستگاه سفیدها است، محقر

کثیف و در و دیوار سیاه شده است، قطارهای سفیدها و سیاهها نیز جدا است. قطار سفیدها درجه اول و دوم، نو، پاکیزه و لوکس و خلوت است. قطار سیاهان درجه سه و چهار، کثیف، کهنه و مملو از جمعیت که حتی به در و دیوار آن هم آویخته‌اند و از سفیدان بسیار خلوت و تعدادی از کوپه‌ها به کلی خالی است.

هنگامی که ما به طوری که خواهیم گفت از پرتور یا با قطار به ژوهانسبورگ بازمی‌گشتیم، در یک واگن درجه اول که دارای چند کوپه بود، سوار شدیم، چهار نفر بودیم و در یک کوپه نشستیم، جز ما حتی یک نفر در این واگن سوار نشد و تمام کوپه‌ها خالی بود. اما قطارهای سیاهان بدانگونه که جلوتر هم اشاره شد، پر از مسافر بود که جای ایستادن هم نبود.

رستوران سیاهان و سفیدها نیز جدا است، در اماکن عمومی و در جلو رستوران‌ها نوشته شده است، مخصوص سفیدپوستان، در ایستگاه راه آهن پرتوریا در بالای دستشویی نوشته شده بود، سیاهان حق ورود به اینجا را ندارند، آسانسور سفیدها و سیاهها جدا است، همینطور پستخانه آن دو نیز جدا است.

تنها محلی که سیاهان و سفیدها می‌توانستند با هم داخل شوند کلیسایی بود در نزدیک هتل ما در تابلویی که در جلو آن نصب شده نوشته شده بود که سیاه و سفید می‌توانند داخل شوند.

تفاوت دیگری هم که میان سیاهان و سفیدها دیده می‌شد، قیافه شاداب و شاد سفیدها و چهره خشمناک و ناراضی سیاهان بود که در نتیجه عقده حقارت و روحیه انتقام‌جویی، در آنها به خوبی دیده می‌شد

و پیدا بود که آتشی است زیر خاکستر که مسلماً روزی شعله‌ور خواهد شد.

از دیگر ستمهای فاحشی که بر سیاه پوستان می‌شد این بود که آنان هر اندازه تحصیل کرده و با معلومات باشند، حق ندارند عهده‌دار مشاغل مهم بشوند، یک سیاه نمی‌تواند استاد یا استادیار دانشگاه یا وزیر و معاون و مدیرکل باشد، مشاغل ایشان باید مستخدمی مخصوصاً در هتل‌ها، شاگردی در دکانها، فروشنده کنار خیابان و این قبیل کارها باشد. زیاد دیده می‌شد که یک زن یا مرد یا کودک، چه دختر و چه پسر در کنار خیابان یک ظرف موز یا سیب یا میوه دیگری در جلو خود برای فروش گذاشته است.

در آن روز که قرار گردش در شهر بود یکی از همسفران که به زبان انگلیسی تسلط کامل داشت از راهنمای سفیدپوست پرسید، چرا شما میان خود و سیاه پوستان، قائل به تبعیض نژادی هستید؟ در پاسخ گفت: در کشور ما تبعیض نژادی نیست، بلکه جدایی میان سفید و سیاه است، یک سفید از این که با یک سیاه نشست و برخاست کند یا این که با او در سر یک میز، غذا صرف کند ناراحت است، که این پاسخ را باید عذر بدتر از گناه به حساب آورد.

پرتوریا

شهر پرتوریا PRETORIA مرکز اتحادیه آفریقای جنوبی، در شصت کیلومتر شمال شرقی ژوهانسبورگ واقع است، این مسافت مربوط به مسافرت با ماشین است اما با قطار فاصله بیشتر است.



منظره‌ای دیگر با دور نمایی از شهر

با چند تن از همسفران که در همه جا با هم بودیم با اتوبوس رهسپار پرتوریا شدیم، اتوبوس مخصوص سفیدپوستها و مطابق معمول بسیار پاکیزه و خلوت بود. کرایه هر نفر یک راند (تقریباً یازده ریال) می شد. هوا بارانی و مه آلود و کمی سرد که از فرارسیدن فصل پاییز خبر می داد، و مسافران محلی اغلب بارانی به تن داشتند در حالی که در منطقه ما فروردین ماه و آغاز بهار است، جلوتر اشاره شد که آفریقای جنوبی، چون در جنوب خط استوا قرار دارد، فصول آن برعکس فصول مناطقی است که در شمال خط استوا واقع است. زمینها و درختان اطراف جاده، طراوت و زیبایی خاصی داشت و

هوا بسیار لطیف و دلنشین بود، یک خانم میانسال انگلیسی که خود و دخترش جزء مسافرین بودند، پرسید که شما اهل کجا هستید؟ گفته شد که از مردم ایران هستیم، او مانند یک راهنمای آزموده شروع کرد به توضیح دادن دربارهٔ آفریقای جنوبی و شهر پرتوریا، در این میان، در طرف راست جاده کلبه‌ای مشاهده شد، به سبک کلبهٔ بومیان آفریقا، اما خیلی بزرگ و خوش ساخت، خانم نامبرده توضیح داد که این کلبه را قبیله معروف زولو که در همین اطراف زندگی می‌کنند به افتخار و به یادبود رئیس سابق و درگذشتهٔ حکومت آفریقای جنوبی، بنا نهاده‌اند، ضمناً گفت چون شما نابلد هستید، اگر شوهر من در منزل باشد، می‌گویم شما را با ماشین خود در شهر گردش دهد.

بعد از یک ساعت به پرتوریا رسیدیم، شهری بسیار زیبا، خیابانهای وسیع و پر درخت، ساختمانهایی مجلل، و قدیمی و نیز بناهایی مدرن و جدید، اما بسیار خلوت و دلگیر، گفته می‌شد که جمعیت آن هفتصد و پنجاه هزار تن است، ولی ما به ندرت کسی را در خیابانها مشاهده کردیم، محتمل است که به علت باران شدید، سردی هوا و نزدیک بودن شب، مردم به خانه‌هایشان پناه برده بودند.

برای اینکه تا آخر شهر را ببینیم، به ایستگاه اتوبوس رفتیم که طول شهر را می‌پیمود، سوار شدیم، چند نفری بیش در اتوبوس نبودند، اتوبوس به کندی راه میرفت، در اواخر شهر، یک در بزرگ که به باغی باز می‌شد، جلب نظر می‌کرد، گفتند: این جا خانه نخست‌وزیر است، هیچکس در اطراف آن دیده نمی‌شد. پس از گردش در قسمت‌های مختلف شهر، ترجیح دادیم با قطار به ژوهانسبورگ برگردیم، غافل از

اینکه با قطار راه خیلی دور می‌شود، پرسیان پرسیان، ایستگاه قطار را پیدا کردیم، قطارها زود به زود وارد و خارج می‌شدند، مطابق معمول قطار سفیدها و سیاهها جدا بود، اولی بسیار خلوت و دومی مملو از مسافر که به در و دیوار آن هم چسبیده بودند.

در این جا نیز، سیاه و سفید از یکدیگر جدا بودند، حتی در بالای در ورودی یکی از توالت‌ها نوشته شده بود که در اینجا سیاهان وارد نشوند. ما بلیط تهیه کردیم و سوار یکی از قطارهای سفید پوستها شدیم و در یکی از واگنهای درجه اول قرار گرفتیم. جز ما چهار نفر کس دیگری در این واگن نبود، کوپه‌ها بسیار لوکس و پاکیزه و در هر طرف دو صندلی مبلی جادار، روبه‌روی هم قرار داشت و در وسط راهروی مانند راهرو اتوبوس که کوپه‌ها را از هم جدا می‌کرد.

ابتدا ما تصور می‌کردیم در یک ساعت به ژوهانسبورگ خواهیم رسید اما یک ساعت، یک ساعت و نیم و دو ساعت شد، نرسیدیم، این تصور در ما پیدا شد که یا اشتباهی سوار شده‌ایم، یا قطار از ایستگاه ژوهانسبورگ گذشته و ما متوجه نشده‌ایم، کسی هم نبود که از او پرسیم حتی از کارکنان قطار و متصدیان بوفه، هم هیچکس در این واگن نیامد، در این میان در یکی از ایستگاهها، چهار پنج جوان که به نظر می‌آمد دانشجو یا دانش آموز دبیرستان باشند سوار قطار شدند و در یکی از کوپه‌های نزدیک ما نشستند، ابتدا ما از این بابت خوشحال شدیم که می‌توانیم از آنها درباره این دوری مسافت، توضیح بخواهیم، لیکن برخلاف تصور ما آنها به قدری بی‌تربیت و بی‌عار و رذل بودند و به اندازه‌ای حرکات ناشایسته می‌کردند، که دیگر مجالی برای سؤال و

جواب پیش نیامد حتی ما از این بیم داشتیم، که به اذیت و آزار ما هم
 بپردازند. در این جا خود به خود یک مقایسه میان جوانان سیاه پوست و سفید
 پوست به میان می آید که سیاهان چه اندازه مؤدب، نجیب، خوش
 برخورد، مهربان، خوش قلب هستند و سفیدها چه اندازه دور از مبادی
 ادب و بد برخورد، خشن که حتی این اندازه درک نمی کنند که در حضور
 افراد بیگانه کاری نکنند که انعکاس زشت آن، شامل همه افراد کشور
 شود و جهانگردان، مشیت را نمونه خروار بدانند.



ایستگاه راه آهن ژوهانسبورگ

در هر حال بعد از سه ساعت به ایستگاه ژوهانسبورگ رسیدیم و از

راهرو مخصوص سفیدها وارد سالن بزرگ و زیبای سفیدپوستان شدیم، پس از اندکی استراحت روانه هتل محل سکونتمان شدیم. یکی از همراهان که عینک گرانقیمت خود را در سالن جا گذاشته بود، برای پیدا کردن آن به آنجا برگشت اما آن را نیافت.

اسلام در آفریقای جنوبی

طبق نوشته دائرةالمعارف اسلامی شیعه، اسلام در قرن پانزدهم میلادی، وارد آفریقای جنوبی شد، بدینگونه که هلندیها که در سر راه خود به خاور دور، آفریقای جنوبی را پایگاهی برای خود قرار داده بودند، چهل تن از مسلمانان جاوه و سوماترا و مالای را^(۱) به دماغه امیدنیک در جنوب آفریقای جنوبی کوچ دادند، این نخستین باری بود که گروهی از مسلمانان وارد این ناحیه می شدند. مسلمانان مزبور، مردمی با اطلاع و آگاه از مبانی اسلامی بودند. آنان فرصتی را که پیش آمده بود، مغتنم شماردند و در نشر اسلام در آن نواحی، کوشش نمودند، در نتیجه امروز، (زمان تدوین دائرةالمعارف اسلامی شیعه) در دماغه امیدنیک (در حدود کیب تان، از شهرهای معروف آفریقای جنوبی) بیشتر از صدهزار مسلمان زیست می کنند.

۱. جاوه و سوماترا دو جزیره عمده مجمع الجزائر اندونزی در آن وقت جز مستعمرات هلند بود.



منظره دیگری ژوهانسبورگ



مسجدی در آفریقا
هلندیها از هند نیز، گروهی را که جمعی از آنان مسلمان بودند به

ناتال (یکی از چهل ایالت آفریقای جنوبی) آوردند، به وسیله این مسلمانان هم، اسلام در این ناحیه راه یافت، به طوری که امروز در آن سرزمین نیم میلیون مسلمان یافته می شود.

مسلمانان آفریقای جنوبی، مساجد و مدارس بنا کردند و مؤسسات علمی و جمعیت‌های دینی تشکیل دادند و فرزندان خود را برای فراگرفتن علوم دینی به خارج (ظ - مقصود کشورهای اسلامی است) اعزام داشتند. در ناتال، علمای اسلامی جمعیتی تشکیل دادند، در ترانسوال نیز جمعیت اسلامی تشکیل شده، در دماغه امید نیک هم، مجلس قضایی اسلامی وجود دارد. در ترانسوال جوانان مسلمان در ده سال اخیر، آرام و بی سر و صدا، اقداماتی مؤثر و مهم در ترویج اسلام، انجام داده‌اند که آشکارترین (و مهمترین) آنها ترجمه قرآن کریم است به زبان آفریقایی (آفریکان = آفریقای جنوبی) و هزاران مجلد از کتابهای اسلامی را که در اطراف سیره مقام شامخ نبوت و کتابهای دیگری درباره روزه، حج چاپ و منتشر کرده‌اند، ترجمه قرآن به زبان آفریکان که زبان رسمی آفریقای جنوبی است، و به زبان قبیله زولو (معروفترین و متنفذترین قبائل آفریقای جنوبی) پایان یافته، و علمای دین و لغت و ادب به این ترجمه‌ها مراجعه کرده‌اند. اما ترجمه‌های مزبور، به عللی هنوز به چاپ نرسیده است.^(۱)

۱. دائرةالمعارف اسلامیة الشیعیة نوشته دکتر حسن الامین ج ۵ خلاصه از صفحه ۹۷ به بعد.

طبع بیروت ۱۹۷۳.

به سوی قاهره

اکنون باید از جنوبی ترین قسمت قاره آفریقا به شمالی ترین قسمت این قاره یعنی مصر، پرواز کنیم، معلوم است که این راه دور و دراز را، یکسره نمی توان پیمود و در چند جا باید فرود آمد. مگر اینکه پرواز از نقاطی باشد که امکان فرود آمدن نباشد مثلاً از روی اقیانوس کبیر یا کویرهای وسیع: در یکی از سفرها که نویسنده این سطور از سیدنی استرالیا رهسپار توکیو پایتخت ژاپن بود، هواپیما در حدود ده ساعت بدون فرود آمدن پرواز کرد که بیشتر آن از فراز اقیانوس کبیر بود. در هر حال در ساعت ۸ شب جمبوجت انگلیسی ا-ای-سی از فرودگاه ژوهانسبورگ حرکت کرد، منزل اول نایروبی بود که باید یک شب در آنجا بمانیم، هواپیما در ساعت ۱۱/۳۰ شب به وقت آفریقای جنوبی در فرودگاه نایروبی نشست، تشریفات مربوط به فرودگاه انجام یافت اما چون ویزای مجدد برای کنیا نداشتیم، اجازه بیرون رفتن از سالن ترانزیت را ندادند و گفتند ویزای کنیا برای بار اول ورود به این کشور بود، یکبار هم پس از مراجعت از اوگاندا ارفاق کردیم و اکنون هیچ راهی برای ورود به شهر نیست جز این که پول ویزا بدهید تا در همین جا به شما ویزا بدهیم ناگزیر همین کار را کردیم و اجازه ورود به نایروبی را یافتیم. اوراق مربوط به ثبت پول و چک مسافرتی را، مطابق معمول پر کردیم، من و یکی دو تن دیگر، قبل از این که مأمور مخصوص مهر زدن، آن را مهر بزند، جامه دانه های خود را تا جلو اتوبوسی که باید ما را به شهر برساند بردیم، سپس چون برای مهر کردن به داخل سالن بازگشتیم، مأمور با

خشونت قبول نکرد که مهر بزند، اصرار هم سودی نداشت، اصرار سرپرست کاروان هم بی فایده بود، ناگزیر با ورقه مهر نشده، روانه نایروبی شدیم بیمناک از اینکه مبادا فردا در فرودگاه هنگام تحویل اوراق مزبور ایراد بگیرند و ایجاد زحمت بشود، زیرا می دانستیم که در کنیا، نسبت به صورت حساب پول و ارز مسافرتین و مبلغ صرف شده در شهر، بسیار حساس و دقیق هستند.

این بار سومی بود که وارد نایروبی می شدیم، شب را در هتلی که معین شده بود به سر بردیم، روز دیگر تا ظهر در شهر گردش کردیم، و بعد از ظهر در حال خوف و رجاء به فرودگاه رفتیم، سرپرست کاروان اوراق مربوط را گرفت و یکی دو ورقه مهر نخورده را در لابه لای آنها قرار داد، ماموری هم که تحویل گرفت زیاد رسیدگی نکرد.

در ساعت ۲/۴۵ بعد از ظهر به وقت کنیا با هواپیمای اتیوپی به سوی آدیس آبابا پرواز کردیم. هواپیما در ساعت ۴/۱۵ در فرودگاه آن شهر نشست، توقف در اینجا، در حدود یک ساعت بود. از این جا رهسپار آسمره (یا آسمارا) مرکز ناحیه اریتره، مهمترین مرکز مسلمانان اتیوپی شدیم. در ساعت ۵/۴۰ به وقت اتیوپی هواپیما از فرودگاه آدیس آبابا بلند شد و در ساعت ۶/۳۵ در فرودگاه آسمره به زمین نشست.

اسمره آن طور که آن را از داخل هواپیما مشاهده کردیم با مقایسه با آدیس آبابا شهری است خشک و کم درخت و ساختمانها کهنه و قدیمی.

در اینجا در حدود یک ساعت توقف خواهد بود، در توقفهای کوتاه مقرر است که مسافرتین در سالنی که سالن ترانزیت نامیده می شود

بمانند و از آن خارج نشوند، کارتی هم به هر مسافر می دهند که بر روی آن کلمه ترانزیت نوشته شده است در سالنهای ترانزیت، فروشگاههایی هست که محصولات محل را می فروشند، در اینجا جوانی بود که بسته های نیم کیلویی و بسته های بیشتر یا کمتر از نیم کیلو قهوه را که یکی از محصولات عمده اتیوپی است می فروخت، از قیافه و طرز سخن گفتن ما دانست که ایرانی هستیم، پرسید تهران بزرگتر است یا آسمارا چون از بزرگی تهران و جمعیت چهار میلیونی آن سخن گفتیم و مقایسه آن با شهر کم جمعیت آسمارا در تعجب فرو رفت.

در گمرک که گذرنامه ها را می دیدند و زیاد دقت می کردند جوانی که از جمله مأمورین بود، پرسید ایرانی و جعفری هستی؟ چون پاسخ مثبت دادم، خیلی آهسته گفت: من هم جعفری هستم، گویی در حال تقیه بود. هواپیما در ساعت ۷/۳۰ بعد از ظهر از فرودگاه آسمارا برخاست. بلندگو نام خلبان را اَبَرَه اعلام کرد، کلمه ابره که تلفظی است از کلمه ابراهیم، از دیرباز در حبشه یا اتیوپی معمول بوده است. قدیمی ترین کسی که دارای این نام بوده و نویسنده این سطور اطلاع دارد، ابرهه الأشرم است که چهل سال قبل از بعثت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ از حبشه به یمن حمله کرد و ذویزن پادشاه آنجا را شکست داد و او به ایران پناه برد، ابرهه همان کسی است که با سپاه انبوهی با چند فیل برای ویران ساختن خانه کعبه، رهسپار مکه شد، اما به غضب خدا گرفتار گردید و سپاهیان و فیلهایش تار و مار و نابود شدند، سوره مبارکه فیل اشاره به این معنی است.

سیف پسر ذویزن هم با یاری ایران به یمن رفت و حبشیان را تار و

مار کرد.

هوایما در سر راه خود به مصر در ساعت ۸/۲۵ عصر در فرودگاه جدّه فرود آمد ولی چون توقفش بسیار کوتاه و حدود چهل دقیقه بود، بیشتر مسافران در داخل هوایما ماندند. هوایما در ساعت ۹/۱۰ به عزم قاهره از زمین برخاست و در ساعت ۱۱/۱۵ به وقت اتیوپی و ۱۰/۱۵ به وقت مصر در فرودگاه قاهره فرود آمد، در این جا زیاد سختگیری نکردند، حتی اوراق مربوط به پول و چک مسافرتی و تعداد جامه د آنها که در هوایما پر کرده بودیم نگرفتند و از میان جامه د آنها فقط دو جامه دان را برای بازرسی انتخاب کردند. و این نخستین باری بود در طول این مسافرت که چمدانی را بازرسی می کردند. اما دفترچه بهداشت را با دقت رسیدگی کردند مخصوصاً از لحاظ تلقیح واکسن تب زرد که از حسن اتفاق، همه افراد کاروان، واکسن مزبور را در تهران در مؤسسه انستیتو پاستور زده بودند و از این بابت اشکالی پیش نیامد. این واکسن که مدت اعتبار آن ده سال است گویا مخصوص مسافران آفریقا است، زیرا در آنجا تب زرد که بسیار خطرناک است، وجود دارد. پس برای محفوظ ماندن از این خطر، تلقیح واکسن آن ضرورت دارد و اگر در فرودگاهی، در دفترچه بهداشت مسافر، این تلقیح قید نشده باشد، اجازه بیرون آمدن از فرودگاه را نمی دهند، و باید آن جا را ترک کند.

تقریباً ساعت ۱۱ شب بود که رهسپار قاهره شدیم، شهر چراغانی و پر نور و آراسته بود، زیرا شب دوازدهم ربیع الاول بود که طبق اعتقاد اهل تسنن شب ولادت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ است.

شهر قاهره

هتل ما در کنار رود نیل قرار داشت، هنگامی که وارد هتل شدیم در حدود یازده و نیم شب بود، از انتهای سرسرا سر و صدا و هیاهو و صدای موزیک شنیده می‌شد، معلوم شد در سالن بزرگی که در آنجا قرار دارد، جشن عروسی برپاست و یکی از خوانندگان معروف رادیو قاهره مشغول اجرای برنامه خود است.

شام در هواپیما صرف شده بود، بنابراین پس از معین شدن اطاقها، هر کسی به اتاق خود رفت و به استراحت پرداخت. صبحانه در سالن غذاخوری، در طبقه دهم که سالنی بزرگ و مُشرف بر رود نیل و بسیار خوش منظره بود، صرف شد. مستخدمین با لباسهای مخصوصی بودند به شرحی که در وصف هتل جده قبلاً گفته شده است. گروهی از ایرانیان نیز که عمره مفرده را انجام داده و به مصر آمده بودند، در همین سالن به صرف صبحانه اشتغال داشتند.

پس از صبحانه، در باجه بانک جنب هتل که شبانه‌روزی و پرمشتری است، مبلغی دلار را به پول مصر تبدیل کردیم، واحد پول مصر لیره است که به آن جینه (بر وزن فینه) می‌گویند، تقریباً با دوازده تومان ما مساوی است، هر لیره به صد قروش و هر قروش به صد ملیم (بر وزن گلیم) تقسیم می‌شود و باز هر لیره در مقابل یک دلار و هفتاد سنت آمریکا قرار می‌گیرد.



منظره‌ای از رود نیل و خیابان ساحلی آن و دورنمایی از هتل هیتلن قاهره



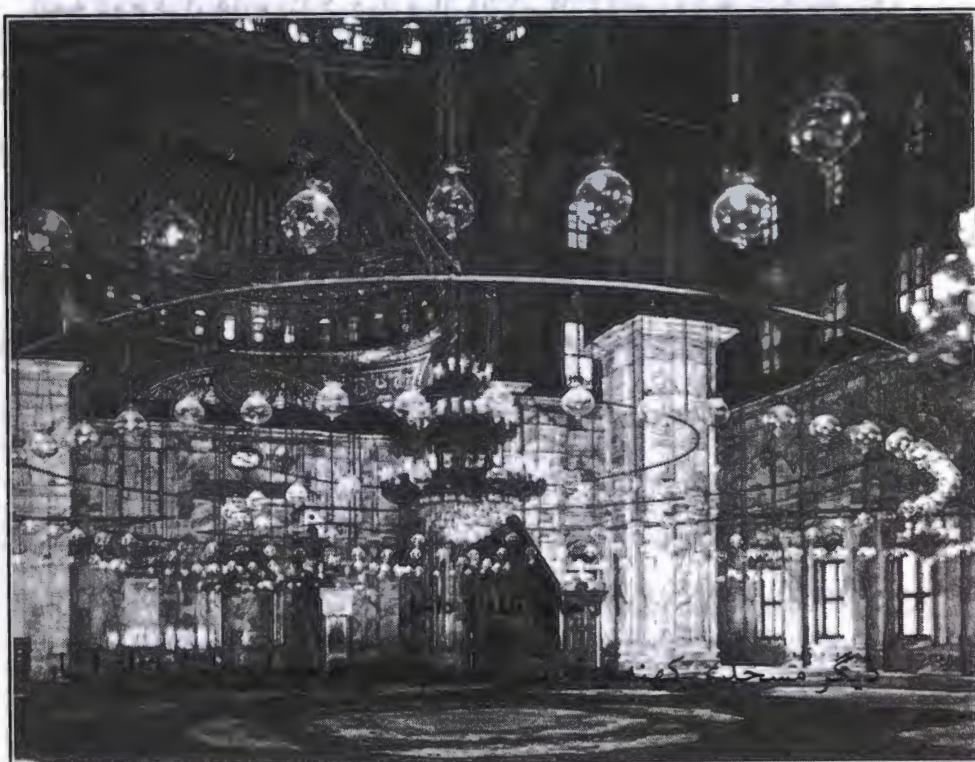
منظره دیگری از رود نیل و سواحل آن

جمعیت مصر سی و شش میلیون و ساکنان قاهره، شش میلیون نفر

است. در قاهره ۶۲۵ مسجد و در حدود یکهزار مناره است، و از نقاط دیدنی آن شهر که در این سفر موفق به دیدن آنها شدیم قلعه صلاح الدین ایوبی بود که در مشرق شهر و در قسمت قدیمی آن واقع است، قلعه‌ای است کهنه و استوار با دیوارها و برجهای محکم و دو توپ بزرگ که در هنگام حمله ناپلئون به مصر و اشغال آن، در مقابل در ورودی نصب شده است، قلعه مزبور، از آثار صلاح الدین ایوبی، از کردهای ایرانی^(۱) و سردار معروف اسلامی است در جنگهای صلیبی، در قرن ششم هجری، که به واسطه خوی جوانمردی او، فرنگیها هم که با آنها در حال جنگ بود، برای وی احترام زیادی قائل بودند. این قلعه در مکان مرتفعی بنا شده که مشرف به شهر قاهره است و از آنجا به خوبی دیده می شود که قاهره شهری است کم درخت، دود آلود و از همه شهرهایی که من دیده‌ام، غبار آلوده تر و کثرت وسائط نقلیه که بسیاری از آنها فرسوده و دودزا است و نیز کمی بارندگی، گذشته از اینها، در همه جای شهر، بوی نفت به مشام می رسد.^(۲)

۱. از اطراف شهر مهاباد.

۲. این وصف مربوط است به سال ۵۳ شمسی، مسلماً در بیست سالی که از آن زمان گذشته، تغییراتی در وضع آن شهر رخ داده است.



احمد بن طولون فرمانروای مصر از طرف خلفای عباسی در قرن سوم هجری.^(۱) مسجد مزبور که در نزدیکی قلعه صلاح الدین و در مشرق شهر قاهره واقع است، از بناهای باقی مانده از شهر قسطنطین می باشد که در زمان ابن طولون پایتخت مصر بود، و شهر قاهره در حدود یکصد سال بعد یعنی در سال سیصد و شصت هجری به دستور خلفای فاطمی و به وسیله جوهر صقلی بنا گردید و قسمتی از شهر قسطنطین ضمیمه شهر جدید شد که اکنون در قسمت قدیمی شهر قاهره بقایایی از آن دیده می شود.

نظری به شهر قاهره

شهر قاهره همانطور که گفته شد در زمان خلقای فاطمی در اوایل نیمه دوم قرن هارم بنا گردید و از آن زمان تا امروز همواره مرکز و پایتخت مصر بوده و در سالهای اخیر برای آبادی و مدرن کردن آن کوشش فراوان شده است از احداث خیابانهای زیبا و عریض و تأسیسات و هتل های مجلل و چون یک شهر درجه اول توریستی است هتلها و آسایشگاههای آن بسیار و جوابگوی دهها هزار جهانگردی است که همواره در آن در حال آمد و رفت هستند، حتی کاخ ملک فاروق آخرین پادشاه مصر و کاخ فریده همسر او به هتل تبدیل شده است. از جمله خیابانهای معروف قاهره، خیابان صلاح الدین است که تا

۱. احمد بن طولون، از مال فراوانی که از محلی به نام تنور فرعون به دست آورده بود، جامع مزبور را بنا کرد، شروع بنا در سال ۲۶۳ و تمام شدن آن در سال ۲۶۵ بود، تقی الدین مقریزی مورخ معروف مصری شرح مفصل و جامعی درباره این جامع ذکر کرده است.

فرودگاه ادامه دارد و در کنار این خیابان گورستان بزرگ قاهره واقع است و مانند تخته پولاد در اصفهان دارای بقعه‌ها و تکیه‌های متعدد می‌باشد. هنگامی که ما از نزدیکی آن می‌گذشتیم، جنازه‌ای را تشییع می‌کردند و مراسم به همانگونه بود که در ایران معمول است در کنار همین خیابان، آرامگاه جمال عبدالناصر قرار دارد که جداگانه از آن سخن خواهد رفت.

دیگر از خیابانهای معروف قاهره خیابان رامسس است که در وسط یکی از میدانهای آن مجسمه بزرگ رامسس از فراغه معروف نصب شده است.

دیگر شارع^(۱) النیل می‌باشد.

بیشتر کتابفروشیهای مصر در خیابانهای سلیمان پاشا و قصرالنیل واقع است.

در قاهره پلهای هوایی و راهروهای زیرزمینی کم و بیش دیده می‌شود تراموای برقی نیز در آن شهر وجود دارد که بعضی از آنها در روی ریل و بعضی دیگر مانند اتوبوسهای معمولی بر روی آسفالت خیابان حرکت می‌کنند. پاسبانها در چهارراه‌ها در بالای برجهای کوتاهی قرار دارند و به انجام وظیفه مشغول هستند. محله اعیان نشین موسوم به گاردن سیتی است. بازار قاهره هم دیدنی است و ابتدای آن از شمال شرقی میدان الأزهر می‌باشد.

در قاهره چون باران کم می‌بارد و برف اصلاً نمی‌بارد، در اطراف آن

۱. شارع در عربی به معنی خیابان است.

صحراهای خشک بسیار دیده می‌شود و طوفانهای پر گرد و خاک در جریان است، در یکی از روزهایی که ما در آن شهر بودیم، چنان طوفانی همراه با گرد و خاک بود که بیشتر روز را نتوانستیم از هتل بیرون رویم. به طور کلی، قاهره شهری است با عظمت و پر شکوه و با دیدنی‌های بسیار و گذشته از آثار تاریخی فراوان رود عظیم نیل که شهر را به دو قسمت می‌کند، جلوه خاصی به آن می‌دهد که جداگانه مورد سخن قرار خواهد گرفت.

مردم قاهره

در آن وقت، در مصر تقریباً حالت جنگ حکمفرما بود،^(۱) چادرهای نظامیان در کنار بعضی از خیابانها افراشته شده بود و تجهیزات جنگی در گوشه و کنار و شعارهای جنگی بر در و دیوار دیده می‌شد، در فرودگاه تصاویری از مناظر جنگ با عبارت‌هایی حماسی و افتخارآمیز به چشم می‌خورد و در بالای ورودی یکی از راههای زیرزمینی خیابانی که به اهرام منتهی می‌شود، این آیه نوشته شده است: وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ^(۲) و آیه‌های دیگری از قرآن کریم در همین زمینه در در و دیوار به چشم می‌خورد.

دیگر اینکه اگر کسی می‌خواست تلگرافی به کشور و شهر خود مخابره کند و از سلامتی خود اطلاع دهد، تلگراف باید به زبان عربی یا انگلیسی باشد و با زبان دیگری مجاز نبود، حتی یکی از همسفران که

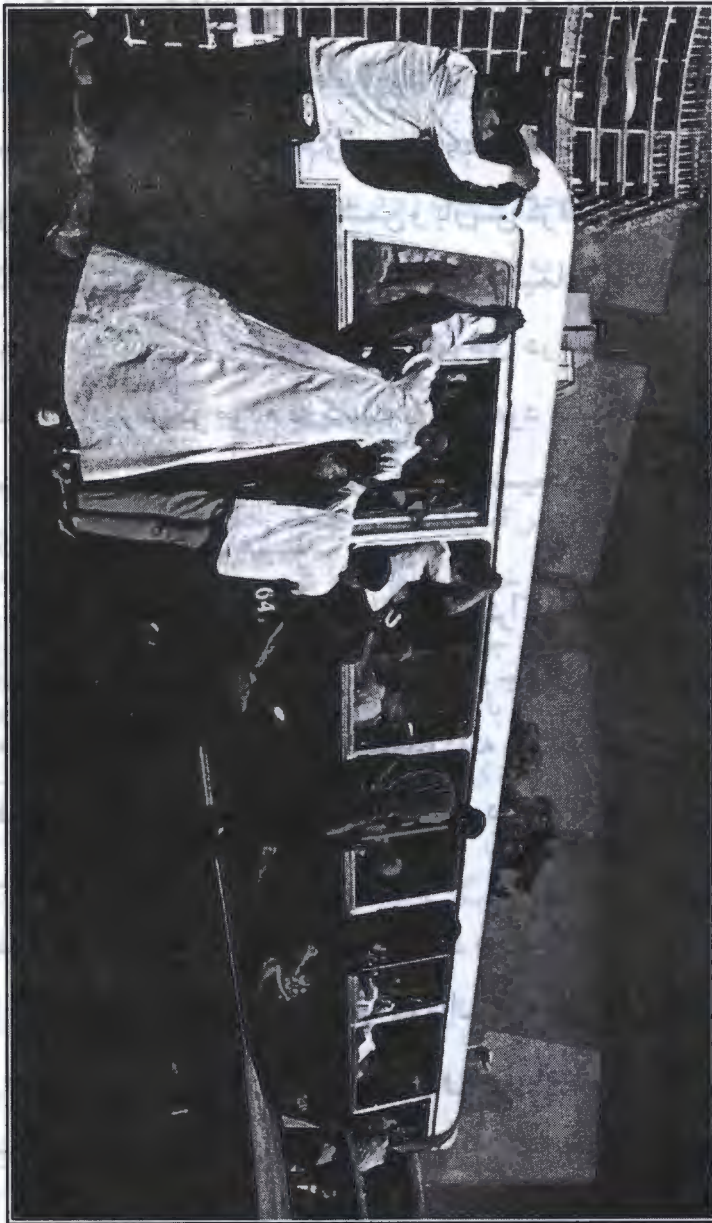
۱. جنگ مصر و اسرائیل که به پیروزی مصر و بازپس گرفتن شبه جزیره سینا انجامید.

۲. آیه ۴۷ از سوره مبارکه روم.

خواسته بود به فارسی یا ترکی مخابره کند، اجازه نداده بودند. با همه اینها در قیافه و جنات مردم یک نوع گشاده رویی و انبساط و شادی و امیدواری مشهود و معلوم بود. این امر گذشته از این که مردم مصر، خوش برخورد، خون گرم و مهربان هستند، شاید معلول پیروزی اخیر بود که در به زانو درآوردن دشمن و بازپس گرفتن شبه جزیره سینا، نصیبشان شده بود و غرور پیروزی به خوبی در سیمای آنان دیده می شد. راهنما می گفت: در حدود ده هزار یهودی در شهر قاهره زیست می کنند که مانند دیگر مردم به کسب و کار خود مشغولند و هیچ کس متعرض آنها نبوده و نیست، همچنین عده ای مسیحی در این شهر اقامت دارند که دارای کلیسا هم هستند.

از اموری که در قاهره جلب نظر می کند، تراکم جمعیت است که در تمام خیابانها و مید آنها و اماکن تاریخی، انبوه جمعیت محسوس است، گذشته از کسانی که مقیم آن شهر هستند، گفته می شد که هر شب به طور متوسط یکصد هزار تن توریست و مسافر، در آنجا شب را به صبح می رسانند.

چنین به نظر می رسد که در قاهره افراد بیکار و فقیر، فراوان باشند، هر جا که می روی، بیکاره ها و گداها دور انسان جمع می شوند، و با اصرار و سماجت، خودکار یا خودنویس و دفتریادداشت را می خواهند بگیرند، حتی هنگام دیدار اهرام همانطور که گفته خواهد شد موردی پیش آمد که کار به خشونت انجامید.



از مناظر زننده و شاید منحصر به فرد در قاهره، چگونگی سوار شدن و پیاده شدن پاره‌ای از جوانان در اتوبوس است که این امر یک تفنن و چابکی خطرناک باید محسوب شود، از جمله اینکه چند نفر با وضع خاصی از در یا پنجره‌های اتوبوس در حال حرکت آویزان می‌شوند یا خود را از پنجره به پایین می‌افکنند یا از پنجره‌ای به پنجره دیگر می‌روند و اینگونه حرکات خطرناک و زننده و کسی هم متعرضشان نمی‌شود و منعشان نمی‌کند.

مردم قاهره مانند مردم دیگر شهرهای عربی از غرور خاصی برخوردارند و به نژاد عربی خود می‌بالند و افتخار و عرب و فضیلت را خاص خود می‌دانند. که به این معنی دلالت می‌کند، مثلاً: **الفضل للعرب - لافخر الا للعرب - الله اكبر و العزة للعرب**.

گویا در جنگ از این غرور استفاده شده است، زیرا در کنار جاده‌ها و در بالای ورودی راهروهای زیرزمینی جمله‌های بسیاری از این قبیل با خط درشت نوشته شده است، و نیز آیه‌هایی از قرآن کریم مربوط به جهاد و این که خداوند مؤمنان و مجاهدان را یاری می‌دهد، دگوشه و کنار دیده می‌شود که مسلماً در روحیه مردم مسلمان مصر، مؤثر بوده است.

لباس مردم قاهره عموماً لباس معمولی کت و شلوار است و بیشتر مردم مانند بسیاری از نقاط دنیا، سر برهنه راه می‌روند، عده‌ای فنیه‌ای قرمز بر سر دارند و گروه اندکی لباسشان لباس معمولی عربی یعنی چپیه (کوفیه) و عقال است.

قاهره با این که یک شهر اسلامی است و مظاهر دینی در آن، بسیار به

چشم می خورد، تعطیل بازار و بسیاری از خیابانها در روز یکشنبه است که روز تعطیل مسیحیان می باشد. ما علت را جویا شدیم گفتند چون تجار عمده قاهره مسیحی هستند و آنها روز یکشنبه را تعطیل می کنند، طبعاً در وضع عمومی بازار تأثیر می گذارد.

ایرانیان مقیم در قاهره

ما در مدتی که در قاهره بودیم به فرد یا افراد ایرانی که در آن شهر مقیم باشد، برخورد نکردیم، اما مرحوم حاج سید محسن امین، دانشمند شهیر و مؤلف کتاب عظیم اعیان الشیعه، در کتاب رحلات (سفرنامه ها) خود، گفته است: ایرانیها در قاهره دارای دو تکیه هستند برای عزاداری امام حسین علیه السلام یکی به ایرانیان (فارسی زبانان) تعلق دارد دیگری به ترکان (ترک زبانان) که در ایام عاشوراء در آن دو تکیه، برای امام حسین علیه السلام عزاداری می شود و هر شب به طور وافر اطعام می کنند. در این مجالس گروه انبوهی از مصریان و دیگران حتی فرنگیها که در میان آنها جمعی از اهل علم و فضل هستند در آنجا حاضر می شوند، مرحوم امین پس از این به وصف کسانی که در آنجا خطابه ایراد می کنند و یا سخن می گویند می پردازد.

و نیز می گوید: ایرانیها در مصر مدرسه ای تأسیس کرده اند که به خودشان اختصاص دارد تا به فرزندانشان علوم روز آموخته شود، هزینه مدرسه مورد سخن را ثروتمند بزرگ میرزا محمدعلی بیک پرداخته است. در مصر مجله ای هم به زبان فارسی با نام چهره نما به وسیله ایرانیان چاپ و منتشر می شود. همچنین اطاق بازرگانی مربوط به گروهی از بازرگانان

ایرانی در مصر وجود دارد. (رحلات الامین صفحه‌های ۶۲ و ۶۳)
یادآور می‌شود که آن چه درباره ایرانیان مقیم مصر نوشته شد
مربوط به هشتاد سال قبل است و آیا امروز نیز افرادی از ایران در قاهره
زیست می‌کنند و آیا تکیه و مدرسه ایرانی یافته می‌شود نویسنده این
سطور در این باره مطلبی نیافته است، و اما در خصوص مجله چهره‌نما،
مجله‌ای است متین و پرمطلب که به زبان فارسی سلیس و صحیح به طور
ماهانه منتشر می‌شد، مؤسس آن مرحوم عبدالمحمد ایرانی (چهره‌نما)
و صاحب امتیاز و مدیر آن مؤدب زاده چهره‌نما، فرزند مؤسس است.
آخرین شماره آن که در اختیار نویسنده این سطور است به تاریخ
اردیبهشت ۱۳۱۷ شمسی و ۱۹۳۸ میلادی است که سال سی و پنج آن
است و آیا از این تاریخ به بعد تا چه زمانی منتشر می‌شده نویسنده این
سطور اطلاعی ندارد.

چند نقطه دیدنی

در عنوان قبلی به چند مکان تاریخی در قاهره اشاره شد، اینک چند
نقطه دیگر:

جامع الأزهر

جامع یا مسجد الأزهر در گوشه جنوبی میدان بی‌قواره‌ای به نام
میدان الأزهر واقع است، در طرف شرق میدان مزبور مسجد سیدنا
الحسین علیه السلام یا مسجد رأس الحسین علیه السلام قرار دارد و در فاصله کمی از
آن، بازار بزرگ و معروف قاهره است.



شبستان بزرگ الأزهر و جلسه درس و مباحثه

در جامع الأزهر مانند دیگر مساجد قاهره و مساجد دیگر کشورهای اسلامی (به غیر از ایران و عراق) کسی حق ندارد با کفش وارد شود. در دهلیز مسجد باید کفشهای خود را درآورد و پاپوشهایی را که در آنجا در اختیار او قرار داده می شود به پای خود ببندد و می تواند در حالی که کفش به پا دارد، پاپوشی را که گویا از کتان ضخیم تهیه شده و به صورت کفش درآورده اند و همچون کفش دارای بند است، به پای خود ببندد. در هر صورت ما کفشها را درآوردیم و پاپوش را بستیم و وارد

صحن مسجد شدیم. فضایی است چهارگوش از نظر وسعت، تقریباً مانند مسجد گوهرشاد مشهد است، دارای رواقها و چهل ستونهای وسیع و متعدد می باشد مجالس مزبور به روش قدیم است بعضی از طلاب در جلسه درس و در برابر استاد زانو می زنند و استاد به هنگام درس دادن بر روی منبری کوتاه می نشیند، در این وقت که ما در آنجا بودیم، در همین محل طلاب هر چند نفر از آنان گرد یکدیگر نشسته و سرگرم مباحثه و درس حاضر کردن بودند، لباس استاد و طلاب تقریباً مانند لباس اساتید و طلاب ایران و نجف است اما عمامه آنان تفاوت دارد و شال سفیدی است که به طور منظم به دور سر خود می پیچند.

شبستان بزرگ مسجد دارای ۱۳۹ ستون است و کلیه ستونهای آن ۳۶۰ عدد است، دو منبر چوبی خوش ساخت، در انتهای شبستان بزرگ جنب یکدیگر قرار دارد، در سمت چپ این شبستان حیاط کوچکی است که قبر جوهر صقلی بانی شهر قاهره و مسجد الأزهري از طرف المعزالدین الله از خلفای اولیه فاطمی در آن واقع است.

در اطراف دیوارهای چهار طرف صحن مسجد، نوشته هایی به خط قدیم عربی، که بر روی سنگ مرمر نوشته شده، دیده می شود، در طرف غرب و شرق مسجد رواقهایی است که هر یک به دانشجویان یکی از نواحی اسلامی اختصاص دارد و در بالای آن نام آن ناحیه به چشم می خورد، مثلاً: (رواق ساداتنا المغاربه، لیبیا، تونس، الجزائر، مراکش همچنین رواق اتراک و رواق عراق و نقاط دیگر.

طبق اظهار راهنما، مسجد دارای کتابخانه ای است که متجاوز از یکصد و سی هزار مجلد کتاب در آن وجود دارد.

تاریخ الأزهر

مسجد یا جامع الأزهر، نخستین مسجدی است که پس از بنای شهر قاهره، در آن شهر ساخته شد، سازنده آن جوهر کاتب صقلی، سردار و غلام معزالدین الله (خلیفه فاطمی) بود که در ماه جمادی الاولی سال سیصد و پنجاه و نه، بنای آن را آغاز کرد و در رمضان سال سیصد و شصت و یک به اتمام رسانید.^(۱)

جامع مزبور نخست به این عنوان بنا گردید که مسجد جامعی بوده باشد برای شهر جدید قاهره اما چند سال بعد یعنی در سال ۳۷۸ هجری ابوالفرج یعقوب بن اسحاق بن یوسف بن کلّس (وزیر المعزالدین الله و بعد از او وزیر العزیز بالله) از العزیز بالله درخواست کرد، وضع زندگی و احتیاجات گروهی از فقها را تأمین کند و او پذیرفت و به هر یک از آنان آنچه کفایت حال او را می‌کند، عطا کرد و دستور داد، سرایی در جنب جامع الأزهر برای آنها خریده شود. چون روز جمعه فرا رسید، همه در جامع ازهر گرد آمدند و در فاصله بعد از نماز ظهر تا عصر، حلقه درس و تحقیق تشکیل دادند. و وزیر (ابن کلّسی) برای آنان که سی و پنج تن بودند، در هر سالی مالی مقرر داشت.^(۲)

در وجه تسمیه آن به ازهر چند قول احتمال داده شده است اما این قول معروف که از نام مبارک فاطمة الزهراء علیها السلام دختر گرامی پیامبر

۱. مقریری، الخطط، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲. مقریزی، الخطط، ج ۳، ص ۲۳۰.

اسلام ﷺ زوجه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گرفته شده باشد و خلفای فاطمی هم، نسب خود را به آن حضرت می‌رسانند، صحیحتر به نظر می‌رسد.

دانشگاه الأزهر

جامع یا دانشگاه الأزهر، از جمله قدیمی‌ترین و بزرگترین دانشگاه‌های جهان محسوب می‌شود. که از سال سیصد و هفتاد و هشت هجری یعنی متجاوز از یکهزار سال قبل، همواره حلقات و جلسات درس در آن تشکیل می‌شده است. این دانشگاه عظیم در این زمان هم (در حدود بیست سال قبل یعنی سال ۱۳۵۳ شمسی) دارای چند دانشکده با چهل هزار دانشجو و دانش آموز^(۱) و متجاوز از دو هزار استاد و معلم می‌باشد.

حال ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه ممکن است در چنان محل محدودی، چند دانشکده و ده‌ها هزار استاد و معلم و دانشجو و دانش آموز به تحصیل علم اشتغال ورزند؟ در پاسخ باید گفته شود که هسته اصلی و قدیمی دانشگاه الأزهر، همان مسجد الأزهر است که جلوتر وصف شده و قسمتی از حلقات علوم دینی در آن تشکیل می‌شود، لیکن محل دانشکده‌ها، ساختمانهای نوساز و چند طبقه است که در سمت مشرق مسجد الأزهر بنا گردیده قرار دارد، به علاوه مدارس

۱. نزدیک بیست هزار تن دانشجوی دانشکده‌ها و بقیه محصلین مدارس ابتدایی و متوسطه ابسته به الأزهر هستند.

متعدد ابتدایی و متوسطه، در قاهره و شهرهای دیگر مصر وجود دارد که وابسته به الأزهر است، و فارغ التحصیل‌های آن مدارس در دانشکده‌های مربوط به تحصیل خود ادامه می‌دهند.

دانشکده‌های الأزهر بر دو قسم است: اول دانشکده‌های مربوط به علوم دینی و ادبی که عبارتند از:

الف - دانشکده اصول دین که دارای چهار رشته است: ۱- قرآن و علوم آن، ۲- سنت پیغمبر ﷺ و علوم مربوط به آن، ۳- توحید و فلسفه، ۴- اخلاق و اجتماع. دوره لیسانس اصول دین چهار سال است که دانشجویان در رشته‌های تفسیر، حدیث، عقیده و علوم فلسفی (ظ - فلسفه الهی) دعوت و ارشاد، به این درجه نائل می‌شود. در این چهار رشته درجه تخصص نیز در علوم ذیل وجود دارد: ۱- تفسیر قرآن و علوم قرآن، ۲- حدیث و علوم حدیث، ۳- عقاید اسلامی، ۴- دعوت و ارشاد، مدت این دوره، دو سال است.

دوره دکتری در اصول دین نیز وجود دارد.

ب - دانشکده شریعت و قانون: ابتدا در سال ۱۹۳۰ دانشکده شریعت تشکیل یافت، سپس در سال ۱۹۶۱ درس قانون هم به آن افزوده شد.

این دانشکده نیز دارای چهار رشته است:

۱- فقه اسلامی، ۲- اصول فقه، ۳- فقه تقارن، ۴- رشته قانون. در دانشکده‌های شریعت و قانون هم دوره لیسانس و تخصصی و دکتری وجود دارد.

ج - دانشکده لغت عربی که دوره آن چهار سال است، دو سال اول

عمومی و دو سال آخر به رشته‌های ادبی و لغوی و تاریخ و تمدن عرب، تقسیم می‌شود. در ضمن این دانشکده مؤسسه لغت و ترجمه نیز هست که آن هم به پنج رشته قسمت می‌گردد: ۱- زبانهای اروپایی، ۲- زبانهای شرقی، ۳- زبانهای آفریقایی، ۴- زبانهای باستانی، ۵- رشته ترجمه. قسمت دوم از دانشکده‌های الأزهر عبارت است از: ۱- دانشکده معاملات و اداره، ۲- دانشکده هندسه، ۳- دانشکده پزشکی و دندانپزشکی و داروسازی، ۴- دانشکده کشاورزی. این دانشکده‌ها از لحاظ برنامه و خصوصیات دیگر، همانند دانشکده‌ها و دانشگاههای دیگر نقاط جهان است با این تفاوت که در برنامه آنها پاره‌ای از علوم اسلامی گنجانیده شده است.

دانشکده دختران

این دانشکده در سال ۱۹۶۲ تأسیس شد و دارای این چند رشته است: ۱- زبان و ادب عرب، ۲- علوم اسلامی، ۳- علوم روانشناسی و اجتماعی.^(۱)

۲- مسجد سیدنا الحسین علیه السلام یا مسجد رأس الحسین علیه السلام

در سمت مشرق میدان الأزهر، مسجدی است سرپوشیده و مجلل به نام مسجد سیدنا الحسین علیه السلام یا مسجد رأس الحسین علیه السلام این مسجد

۱. قسمت مربوط به برنامه‌های دانشگاه الأزهر خلاصه و اقتباسی از صفحه ۹۵ و ۹۶، ج ۴ کتاب دائرة المعارف اسلامی شیعی، تألیف آقای دکتر حسن امین عاملی. چاپ لبنان.

که از جمله آبادترین مساجد قاهره است، دارای ۸۵ ستون است و همواره جمع کثیری در آنجا به تلاوت قرآن یا گزاردن نماز مشغول هستند، حلقات درس نیز در آن تشکیل می‌شود. بالای در ورودی آیه مبارکه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^(۱) نوشته شده است در داخل مسجد در اطراف دیوارها و بالای درها، آیات و احادیثی مربوط به اهل بیت اطهار علیهم‌السلام و امام حسین علیه‌السلام دیده می‌شود، از قبیل: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^(۲)
 أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^(۳)
 حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ - أَحَبُّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ الْحُسَيْنُ - أَحَبُّ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ حَسِيْنًا.

محل رأس الحسین

در اواسط مسجد در طرف دست راست دری است که از آن وارد بقعه بزرگ و مجللی می‌شوند، در وسط آن ضریحی است، همچون ضریح امام حسین علیه‌السلام در کربلا اما کوچکتر که از طول به سه قسمت و از عرض به دو قسمت می‌شود در داخل ضریح قبری است که محل دفن سر مطهر امام حسین علیه‌السلام است.

هنگامی که ما به آنجا مشرف شدیم با این که از روزهایی بود که به نظر می‌آید باید خلوت باشد، لیکن از جمعیت زوَّار موج می‌زد و گروهی

۱. آیه ۲۳ از سوره ۴۲ (شوری)

۲. آیه ۳۳ از سوره ۳۳ (احزاب)

۳. آیه ۶۲ از سوره ۱۰ (یونس)

که بیشتر آنها پاکستانی و ایرانی بودند، در اطراف ضریح مطهر مشغول زیارت یا خواندن دعا و زیارتنامه بودند.

زنان از در دیگری وارد می شدند میان زائران و مرقد نرده ای تعبیه شده که بیش از یک متر با آن فاصله دارد و بنابراین دست هیچ زائری به مرقد نمی رسد.

در باره سر مطهر امام حسین علیه السلام

در باره محل دفن سر مطهر امام حسین علیه السلام اختلاف است، به قولی سر از شام به کربلا برگردانیده شد و به جسد مطهر متصل و دفن گردید به قولهای دیگر، به مدینه فرستادند و در بقیع به خاک سپرده شد یا در نجف به خاک سپردند یا در مسجد اُموی دمشق در بقعه ای که در شرق آن واقع است مدفون گردیده است.

و اما دفن آن در مصر که قولی است بسیار معروف بنابر نوشته تقی الدین مقریزی مورخ معروف و معتبر مصر، در ماه شعبان از سال ۴۹۱ هجری افضل امیر الجیوش (ظ - از سرداران خلفای فاطمی مصر) با سپاهی انبوه به طرف بیت المقدس حرکت کرد و آنجا را به تصرف درآورد و از آنجا وارد شهر عسقلان شد، در آنجا مکان قدیمی و کهنه ای بود که سر (مطهر، حسین بن علی علیه السلام) در آنجا وجود داشت سر را بیرون آورد و معطر کرد و در صندوقی نهاد و در مجلل ترین خانه در آن شهر قرار داد آنگاه به تعمیر محلی که سر، در آن بود پرداخت، چون تعمیر پایان پذیرفت، افضل، سر (مطهر) را به سینه چسبانید و آن را در حالی که پیاده حرکت می کرد، در جایگاه مخصوص به آن، فرود

آورد. به قولی دیگر مشهد مخصوص به سر را، امیرالجیوش بدر جمالی بنا کرد و پسرش افضل، آن را به پایان برد.

و اما حمل سر از عسقلان به قاهره و رسیدن به آن شهر در روز یکشنبه هشتم جمادی الآخره سال ۵۴۸ هجری بود. و کسی که آن را از عسقلان به قاهره آورد امیرسیف المملکه تمیم والی شهر مذکور بود که در روز سه شنبه دهم جمادی همان سال سر مطهر را در قصر نهاد. چنین گفته می شد که چون رأس شریف را از مشهد عسقلان بیرون آوردند، خون آن هنوز خشک نشده بود و بویی مانند بوی مشک از آن به مشام می رسید.

در هر حال، سر (مطهر) را در سرایی در قصر زمرد بردند و در نزد قبه دیلم دفن کردند و چنان شد که هر کس وارد می شد، در برابر قبر به خاک می افتاد و زمین را می بوسید، در روز عاشورا در نزدیکی قبر، شتر و گاو و گوسفند، نحر و ذبح می کردند. و بسیار به نوحه خوانی و گریه می پرداختند و به قاتلان امام حسین علیه السلام لعنت و نفرین می کردند.

قولی دیگر در این باره چنین است که: طلایع بن رزیک ملقب به صالح، چون عسقلان در تصرف فرنگیان بود (در جنگهای صلیبی که شهر بیت المقدس و شهرهای اطراف را مدت کوتاهی در تصرف داشتند)، در نظر گرفت، (سر مطهر) را از عسقلان به قاهره برد و در بیرون دروازه زویلّه برای دفن سر، بنایی برپا کرد، تا به این افتخار فائز و نائل گردد. اما اهل قصر (ظ - قصر زمرد) بر او چیره شدند و گفتند، رأس شریف جز در نزد ما در محل دیگری نباید دفن شود، و همین مکانی که اکنون مشاهده می شود، بنا کردند، و این امر در زمان خلافت الفائز

(فاطمی) و به دست طلایع بن زُرّیک در سال ۵۴۹ هجری انجام پذیرفت.

چون سلطان ملک ناصر به حکومت رسید در نزد مشهد رأس الحسین علیه السلام حلقه تدریس قرار داد.... الی آخرها.^(۱)

در این مورد ذکر خلاصه‌ای از نوشته شَبَلَنجی مورخ معروف مصری در قرن سیزدهم، مناسب به نظر می‌رسد که: گروهی گفته‌اند یزید دستور داد سر مطهر امام حسین علیه السلام در شهرها گردانیده شود، چون به شهر عسقلان رسید، امیر شهر، آن را در همان شهر دفن کرد، هنگامی که فرنگیها (در جنگهای صلیبی) بر عسقلان چیره شدند، امیر صالح طلایع (بن زُرّیک) وزیر خلفای فاطمی (اموال فراوانی به فرنگیها داد تا سر را به او تحویل دهند و خود پس از پیمودن چند منزل به استقبال سر رفت، رأس شریف را تحویل گرفت) و آن را در کیسه‌ای از حریر سبز نهاد و بر روی تختی از آبنوس، قرار داد، زیر آن را از مشک و دیگر عطریات فرش کرد و مشهد معروف حسینی را در شهر قاهره، نزدیک خان (کاروانسرای) خلیلی، بر روی آن بنا نمود. ابن بگّار و علامه همدانی گفته‌اند: سر مطهر در بقیع در نزد قبر مادرش (فاطمه علیها السلام) و برادرش (امام حسن علیه السلام) دفن شده است و به اعتقاد شیعه امامی (اثنا عشری) سر مطهر بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت، در کربلا با جسد شریف به خاک سپرده شد.^(۲)

۱. خلاصه از کتاب خطط المقریبه، ج ۲ ص ۲۸۳ و ۲۸۴، چاپ لبنان، دار إحياء العلوم.

۲. نورالابصار، ص ۱۳۳، چاپ مصر، عبدالحمید احمد.

عبدالوهاب شعرانی از اعیان علمای قرن دهم هجری گفته است: سر مطهر امام حسین علیه السلام به مصر آورده شد و در مشهد مشهور دفن گردید و مردم برای بزرگداشت آن، از شهر غزه، تا مصر، با پای پیاده در جلو آن راه می پیمودند.^(۱)

۳- مسجد سیّده زینب علیها السلام

در قاهره خیابانی است با نام: شارع سیّده زینب که تقریباً در مرکز شهر قرار دارد، در سمت راست کسی که از طرف رود نیل به طرف آن می رود، مسجد پوشیده بزرگی است به نام مسجد سیّده زینب، در شمال مسجد مزبور بقعه و ضریحی است، منسوب به حضرت زینب که عموماً معتقدند مقصود زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. اما بعضی از اهل تحقیق معتقدند که اینجا مرقد زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، بلکه قبر آن حضرت و شوهرش عبدالله جعفر در شام قرار دارد و این بقعه و ضریح، به سیّده زینب که زنی صالحه و فاضله از نوادگان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، تعلق دارد.

مرحوم حاج سید محسن امین عاملی مؤلف کتاب بزرگ اعیان الشیعه در رحلات (سفرنامه‌ها) خود گفته است:

سیّده زینب، مدفون در قاهره، زنی نیکوکار و فاضله از نسل امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است، که مشهدی عظیم دارد.^(۲)

۱. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۷ طبع مصر، شرکت مصطفى الباني الحلبي.

۲. رحلات السيد محمد الامين، ص ۲۱ و ۶۰ السيّدة زینب بنت یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام.

۴- بقعة منسوب به سکینه دختر امام حسین علیها السلام

مرقد سکینه هم از زیارتگاههای معروف قاهره است اما من به دیدن آن موفق نشدم و بنابر نوشته بسیاری از مورخان معتبر، سکینه در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۵- بقعة سیّده نفیسه

دختر حسن الأنور، پسر زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام. وی در سال ۱۴۵ هجری در مکه تولد یافت و پس از رسیدن به سن بلوغ به ازدواج اسحاق ملقب به اسحاق مؤتمن، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام درآمد و همراه او به مصر رفت. و در سال ۲۰۸ هجری در مصر از جهان رفت و در همانجا به خاک سپرده شد. مردم مصر از قدیم الایام نسبت به او اعتقاد بسیاری داشته و برای او کراماتی قائل بوده اند امروز هم قبر او از زیارتگاههای عمده قاهره است.^(۱) من به زیارت مرقد سیّده نفیسه هم توفیق نیافتم.

۶- مسجد محمد علی پاشا

مسجد محمد علی پاشا بنیانگذار سلسله اخیر سلاطین یا خدیوهای مصر که با خلع ملک فاروق منقرض شدند، در نزدیکی قلعه

۱. برای شرح حال مفصل سیّده نفیسه به کتاب نورالابصار شبلنجی صفحه ۱۸۸ به بعد طبع مصر، نشر عبدالحمید احمد حنفی رجوع فرمائید.

صلاح‌الدین، قرار دارد، این مسجد از جمله زیباترین مساجد اسلامی است و از دو قسمت سرپوشیده و فضای باز تشکیل یافته است.

در مدخل مسجد، هنگام ورود به صحن و فضای باز، باید کفشها را بیرون آورد و با پاپوش یا پای برهنه وارد شد، در بالای در ورودی، قسمت سرپوشیده یا قسمت اصلی مسجد اییاتی به ترکی استامبولی بر روی سنگی نوشته شده است، و نام بانی مسجد در این نیم بیت که نیم بیت آخر آن اییات است چنین آمده است: جامع فیض، محمد علی عالیشان.

داخل قسمت مسقف، به سبک مساجد استامبول است و قندیل‌های متعددی از سقف آویزان شده که فاصله آنها با زمین، کم است و همانند مساجد استامبول، به خصوص مسجد سلطان احمد می‌باشد. دو منبر بسیار زیبا و مطلا در جنب محراب قرار دارد و تمام بنا از سنگ تراشیده شده است.

در طرفین ایوان مسجد دو گلدسته زیبا و بلند از سنگ تراشیده شده، بنا گردیده است. هنگام ورود به داخل قسمت مسقف مسجد، در طرف راست در داخل ایوانی بقعه مانند، قبر محمد علی پاشا بنیانگذار مصر جدید، با طرز باشکوهی دیده می‌شود. وی در سال ۱۸۴۹ میلادی در اسکندریه از جهان رفت، جنازه او را به قاهره حمل کردند و در این مکان به خاک سپردند.

مسجد محمد علی پاشا هم از اماکنی است که افراد بیکار و احیاناً مزاحم، در جلو آن جمع هستند.

۷- آرامگاه جمال عبدالناصر

آرامگاه عبدالناصر از جمله مکانهای دیدنی قاهره است این آرامگاه در خیابان صلاح الدین که تا فرودگاه بین‌المللی ادامه دارد، واقع می‌باشد. هنگامی که ما وارد شدیم چند سرباز در جلو در ورودی مشغول پاسداری بودند، در دفتر آرامگاه که در نزدیکی در ورودی قرار دارد، تابلو بزرگی نصب گردیده و قصیده‌ی غرایبی به عربی بر روی آن نوشته شده است. بنای قبر با شکوه و زیباییست و دوسرباز در طرفین آن به حال خبردار ایستاده‌اند، در یک طرف قبر سورة مبارکه توحید و در سمت دیگر آیه مبارکه: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**^(۱) با خط زیبایی نوشته شده است و در جلو قبر هم این جمله به چشم می‌خورد: **رَجُلٌ غَاشٍ لِأُمَّتِهِ وَاسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِهَا** (مردی که برای ملتش زیست و در راه ملت خود جان باخت) بر روی قبر لوحه‌ای فلزی نصب شده که تصویر چند شمشیر در روی آن دیده می‌شود.

در جنب آرامگاه، مسجد بزرگی است که ظاهراً جلوتر وجود داشته و پس از دفن عبدالناصر در این مکان، تجدید بنا شده است.

عبدالناصر در سال ۱۹۵۴ پس از برکناری ژنرال نجیب، زمام امور مصر را در دست گرفت و در سال ۱۹۶۷ پس از شکست از اسرائیل با سکتۀ درگذشت. از کارهای عمده او، ملّی کردن کانال سوئز بود.

۱. آیه ۲۷ سوره ۸۹ (فجر).

اهرام ثلاثه و ابوالهول

یکی از روزها به دیدن هرمهای سه گانه و ابوالهول رفتیم، فاصله اهرام با قاهره در حدود شش یا هفت کیلومتر است و می توان گفت اهرام متصل به شهر می باشد، زیرا در طول این فاصله مرتب ساختمان است و بیشتر مراکز تفریحی قاهره (طبق گفته راهنما) در همین فاصله قرار دارد، باغ وحش معروف قاهره نیز در همین مسیر واقع است.



اهرام ثلاثه

سه هرم به خصوص هرم خثوپس که از جمله عجایب هفتگانه دنیای قدیم به شمار می آید، از دور همچون کوهی عظیم به چشم می خورد و چنان به نظر می آید که سه هرم به یکدیگر متصل هستند، اما از نزدیک معلوم می شود که بین آنها، اندکی فاصله وجود دارد. در مقابل اهرام، شهرکی است با نام جیزه از این روی به آنها، اهرام جیزه گفته می شود.

سه هرم به ترتیب بلندی، پهلوی همدیگر و در نقطه مرتفعی قرار دارند، اولی که از همه بلندتر است، به نام بانی ان، کثوپس یا خثوپس از فراعنه مصر نامیده می شود طبق اظهار راهنما، تاریخ بنای این هرم به پنج هزار سال قبل می رسد و بلندی آن ۱۴۶ متر است. دو هرم دیگر از نظر زمان کمی دیرتر بنا شده و از لحاظ ارتفاع مقداری کوتاهتر هستند. در بنای هرم خثوپس سه میلیون سنگ تراشیده هر یک به وزن دو تن و نیم، به کار رفته و در مدت سی سال ساخته شده است، سنگها را در هرم به گونه ای روی هم قرار داده اند و به نوعی جذب یکدیگرند، که گویی ملاط در آنها به کار نرفته است، شاید واقعاً ملاطی در بین نبوده باشد. قاعده هرم چهارگوش و پس از ارتفاع پانزده یا بیست متری مخروطی شکل می گردد.

بالای هرم رفتن، بسی دشوار و خسته کننده است، اما پاره ای ز افراد برای تفنن یا در برابر دریافت پول به سرعت تا قلّه آن می روند. در ارتفاع تقریبی بیست متری چیزی شبیه به درگاه به چشم می خورد.

در درون هرم کئوپس

از پله‌های باریکی که در مقابل هرم کئوپس تعبیه کرده‌اند. بالا رفتیم، در ارتفاع ده پانزده متری، فضای ایوانمانندی است و در آنجا دریچه کوچکی است که به داخل هرم راه دارد، راهنمایی با پیراهن سفید بلند و شالی بر سر، وارد شد و ما به دنبال او، راهی پر پیچ و خم با بالایی تند و سقفی کوتاه که در بعضی از قسمتهای آن می‌بایست به حال خمیده بالا رفت، پله‌هایی باریک که نرده‌هایی در سمت پرتگاه آن نصب کرده‌اند و لامپهای مهتابی که راه را روشن می‌کند و اگر چراغها خاموش شود می‌توان به کمک نرده‌ها پائین آمد. در داخل هرم هوای کافی نیست و از این روی نفسها زود به شماره می‌افتد، پس از پیمودن در حدود یکصد متر، در انتهای راهرو اتاقکی بود که در آن چند محفظه تابوت مانند سنگی دیده می‌شد که گویا یکی از مکانهایی بوده است که تابوت اجساد مومیایی شده در آن و در داخل محفظه‌های سنگی نگهداری می‌شده است. دیوارها و سقف اتاقک، کلاً از سنگ تراشیده یک پارچه است.

از همان راهی که رفته بودیم بازگشتیم و در ایوان مقابل در ورودی هرم، دور نمای شهر قاهره بسیار دیدنی است.

دو هرم دیگر

هرم دوم در سمت راستی کسی است که در مقابل هرم کئوپس قرار دارد و بلندی آن یکصد و سی و هفت متر است، به گفته راهنمای

محلّی، این هرم را پسر خثوپس بنا کرده و به احترام پدرش و برای تواضع، آن را ده متر کوتاهتر گرفته است. هرم سوم را نوادگان خثوپس بنا کرده‌اند.

غیر از این سه هرم، هرمهای کوچک دیگری نیز هست که نسبت به آنها توجه زیادی نیست.

ابوالهول

یونانیان قدیم به ابوالهول اسنفینکس گفته‌اند و آن مجسمه بزرگی است از یک پارچه سنگ که سر آن همچون سر زنی است و تن آن مانند شیر است، این مجسمه که بلندی آن در حدود سی و نه متر و طول آن هفتده متر می‌باشد، قبلاً تا گردن زیر خاک بوده و این اواخر آن را از زیر خاک بیرون آورده‌اند.^(۱)

ابوالهول در پشت هرم خثوپس قرار دارد و در سمت راست و پشت آن به تازگی راهروهای وسیع و اطاقهای متعدد از زیر خاک بیرون آورده‌اند که همه از سنگهای بزرگ چند تنی تراشیده شده بنا گردیده و به راستی حیرت‌انگیز است.

۱. ابن فضل الله عمری از نویسندگان قرن هشتم هجری و نویسنده کتاب بزرگ مسالك الأبصار گفته است: آنچه در روی زمین از ابوالهول مشاهده می‌شود سر و گردن آن است، ج ۱، ص



ابو الهول

در اطراف ابوالهول افراد بیکار زیاد است که گاهی مزاحمتهایی هم فراهم می‌کنند از جمله یکی از آنها که جوان تنومندی بود، دفتر یادداشت مرا که جریان مسافرت را در آن یادداشت می‌کردم با اصرار زیاد گرفت به عنوان این که آن را ببیند و من گمان بردم که می‌خواهد کیفیت نوشتن ما را ملاحظه کند. اما او دفتر را در جیب بغل خود گذاشت و به هیچ عنوان حاضر نبود آن را به من برگرداند و نزدیک بود کار به خشونت انجامد، عاقبت با کمک چند تن از دوستان آن را بازپس گرفتیم.



شترداران برای گرداندن جهانگران به دور اهرام

در اطراف اهرام و ابوالهول، تعدادی شتر و اسب و الاغ، زینت شده آماده است تا جهانگردان سوار آنها بشوند و از هرمی به هرم دیگر یا نزد ابوالهول بروند و برای یادگاری عکس بگیرند. شترها را گذشته از این که زینت کرده‌اند، برای آنها رکاب هم گذاشته‌اند و برای چنل قدم که کسی سوار شود تا عکس بگیرد مبلغ زیادی مطالبه می‌کنند، حتی یکی از همراهان، پهلوی شتری که خفته بود، ایستاد و عکس گرفت، ساربان مبلغی سی و پنج قروش مطالبه کرد و با تشدد دریافت کرد. در اطراف اهرام و ابوالهول، فروشندگان دوره گرد و افراد بیکار و بیکاره و گدا، فراوان است.

رود نیل

رود نیل از جمله بزرگترین و پرآبترین رودهای جهان و با شش هزار و هفتصد کیلومتر از طولانی‌ترین رودهای جهان (و شاید طولانی‌ترین) به حساب می‌آید. آب این رود از منابع متعدد تأمین می‌شود که از همه مهمتر، دریاچه ویکتوریا در حدود خط استوا و در اواسط آفریقا است که جلوتر در ضمن ذکر کشور اوگاندا، وصف شده است.

این رود از جنوب به طرف شمال جریان دارد و با عبور از اتیوپی و سودان وارد مصر می‌شود و پس از گذشتن از شهر قاهره در فاصله بیست کیلومتری آن، به دو قسمت می‌شود یکی از جهت شرق جریان پیدا می‌کند که فرع دِمْبَاط (یکی از شهرهای معروف مصر) نامیده می‌شود، دیگری از سمت غرب با نام فرع رشید که دو فرع دلتایی بزرگ تشکیل می‌دهند سپس به دریای مدیترانه می‌ریزد.

همچنین، نیل هنگام گذشتن از قاهره در محلهایی در داخل شهر به دو رشته می‌گردد و در نتیجه، جزیره‌ای بزرگ یا کوچک، بسیار زیبا و با صفا پدید می‌آید، پس از آن در منتهی الیه جزیره، دو رشته به یکدیگر پیوسته می‌شود.

طرفین نیل، ساختمانهای با شکوه و چمنزارها و گلکاریها و باغهای زیبا، بسیار دیده می‌شود.

برج معروف و با عظمت شهر قاهره که می‌توان گفت، سمبول آن شهر است، در کنار نیل قرار دارد.

آب نیل در آنجا که از داخل قاهره می‌گذرد، مانند رودهای دیگری

که از میان شهرها می‌گذرد، سبز رنگ و کثیف و آلوده است. روی نیل پلهای متعدد و بزرگ و با شکوه زده شده است، راهنما یکی از پلهایی را که در نزدیکی برج قاهره قرار دارد، نشان داد و گفت: این پل را در شب ساخته‌اند.

موزه قاهره

موزه قاهره، یکی از دیدنی‌ترین و غنی‌ترین موزه‌های جهان به حساب می‌آید، این موزه نزدیک رود نیل و تقریباً در جنب هتل هیلتون قاهره واقع شده است.

در مدخل موزه مجسمه بزرگ اوزیرس OSIRIS یکی از خدایان مصر باستان نصب شده، در داخل موزه دهها مجسمه دیگر که از درون اهرام به دست آمده دیده می‌شود، همچنین مقبره‌های فراوان با نقوش اصلی که از مصر باستان باقی مانده و به دست آمده و نیز مجسمه‌هایی اصیل با چشمانی سرمه کشیده شده، و مجسمه‌هایی رنگ آمیزی شده بسیار زیبا و لوحه‌هایی با خط هیروگلیف HIEROGLYPHF، جسدهای مومیایی شده در تابوتهای مخصوص، از جمله جسد توتان خامون TUTAN KHAMON و رامسس دوم RAMSES-II از فراغنه مصر و بسیاری از این قبیل، قرار دارد.

جسدها در پارچه‌هایی از نوع کتان پیچیده شده و در درون تابوتهای مخصوصی است، تصویری زیبا و رنگی بر روی تابوت کشیده شده که گویا تصویر همان کسی است که در داخل تابوت قرار دارد.

تنها یک جسد باز بود و آن به کودکی سه ساله تعلق داشت که بدون

هیچ پوششی در حالی که بدن او سیاه گردیده و در حالی که همه احشاء و امعاء او را بیرون آورده بودند در یک ویتزین مخصوص گذاشته شده بود. دیگر از اشیاء موزه تابوتها و مرقد های بزرگ، صندلی ها و تخت خوابها مربوط به مصر باستان، مجسمه سربازان دسته جمعی به صورتهای مختلف و چیزهایی از این قبیل که در کاوشهای اهرام و اطراف آنها به دست آمده دیده می شود که بسیار محیرالعقول است و قلم یارای وصف آنها را ندارد.

گذشته از آنچه در موزه بزرگ قاهره دیده می شود، مجسمه ها و جسدهای مومیایی شده و اشیاء بسیاری مربوط به مصر باستان و روزگار فراغنه در موزه های بزرگ دنیا به ویژه موزه لوور پاریس و موزه بریتانیا، در معرض دید عموم قرار داده شده است که شرح آن در سفرنامه اروپا که هنوز به چاپ نرسیده آمده است.

به سوی لبنان

صبح یکی از روزهای ماه اردیبهشت ۱۳۵۳ شمسی در فرودگاه بین المللی قاهره بودیم، پس از تشریفات فرودگاه، در ساعت هشت و سی و پنج دقیقه، هواپیمای مصری به قصد بیروت از زمین برخاست، ابتدا از روی مزارع و دشتهای سرسبز گذشت، سپس صحراهای خشک و تپه های شنی نمودار گشت و بعد از آن بر روی دریای مدیترانه به پرواز خود ادامه داد و در ساعت نه و پانزده دقیقه در فرودگاه بین المللی بیروت به زمین نشست و پس از تشریفات معمولی وارد سالن بزرگ فرودگاه شدیم، موضوعی که جلب توجه می کرد این بود که بیشتر کسانی که در

سالن دیده می‌شدند ایرانی بودند و جز زبان فارسی به ندرت سخن به زبان دیگری به گوش می‌خورد. اینها کسانی بودند که یا از عمره مفرده برمی‌گشتند یا عازم جده بودند.

از فرودگاه با اتوبوس به طرف شهر حرکت کردیم، فاصله فرودگاه تا شهر در حدود ده کیلومتر است، طرفین جاده مزارع و باغ و ساختمان است و در یک طرف راه تقریباً وصل به شهر، قسمتی از اردوگاههای آوارگان فلسطینی دیده می‌شود.

بیروت

بیروت، پایتخت لبنان نخست از هوا و از داخل هواپیما که با ارتفاع کم در پرواز بود، چنین به نظر می‌آمد که شهری است بسیار زیبا و مجموعه‌ای از آپارتمانهای چند طبقه، سپس بعد از فرود آمدن و رفتن به شهر و استقرار در هتل محل اقامت، با اتوبوس یا پیاده، نقاط زیادی از آن شهر را مشاهده کردیم، شهری است بزرگ و تر و تازه که در کنار دریای مدیترانه و وصل به آن دریا واقع است، ساختمانها مجلل و چند طبقه با خیابانهای زیبا و وسیع و پر درخت و مغازه‌ها و فروشگاههای بزرگ و تاسیسات فراوان، آن شهر در دامنه کوه واقع شده و دور تا دور آن را به جز قسمتی که وصل به دریا است، تپه‌ها و دامنه‌های پر درخت و سرسبز، احاطه کرده است.



میدان شهدا در بیروت



یکی از گردشگاههای بیروت

بیروت با این که شهری قدیمی است اما آثار تاریخی کمتر در آن دیده می شود و عموم ساختمانها و تأسیسات، جدید و امروزی است، از نقاط دیدنی بیروت صخره ای است در داخل دریا و در حدود ده متری ساحل که دارای پستیها و بلندیهایی است و به آن صخره کبوتران گفته می شود، زیرا کبوتران در آن گرد می آیند اما هنگامی که ما به آنجا رفتیم، کبوتری دیده نمی شد، خیابان ساحلی، دانشگاه آمریکایی، تأسیسات بندری از جمله محلهای دیدنی بیروت به شمار می آید. در نزدیکی بیروت و در کنار دریا غاری عجیب و دیدنی است که مردم به تماشای آن می روند ولی چون من خود به دیدن آن نرفتم، از شرح آن معذورم.



نهر الکلب در لبنان و جبری از رومیان

مردم بیروت، بسیار مؤدب و خوش برخورد و عموماً با سواد و تحصیل کرده هستند و به نظر می آید که آن شهر از لحاظ ادب و نظم مردم آن و دور بودن از شرارت و خشونت، شهر ممتازی باشد. پول لبنان لیره لبنانی است که قیمت آن تقریباً نصف دلار آمریکایی است، و تقریباً کمی بیشتر از سه تومان می باشد. در بیروت آثار جنگ هم مشاهده می شود و در ساحل دریا تانک و توپ قرار داده شده بود.

بعلبك

صبح یک روز بارانی، به عزم دیدن آثار تاریخی شهر بعلبك در حدود یکصد کیلومتری بیروت با چند تن از همسفران عازم آنجا شدیم، یک ماشین سواری دربست، رفت و برگشت به مبلغ بیست لیره لبنانی کرایه کردیم، راننده مردی میان سال، با اطلاع و مطالعه کرده و زبان دان و از مسیحیان لبنان بود و در هر مورد توضیح کافی می داد، جاده تحت نظارت نظامیان بود و ماشینها را مخصوصاً آنها که به سمت بیروت می رفتند، دقیقاً کنترل می کردند راه کوهستانی بود و ماشین مرتب بالا می رفت تا در توده عظیمی از ابر و مه قرار گرفت. به حدی که جاده از هفت هشت متری دیده نمی شد، قسمتی از راه حفاظ نداشت، باران نیز به شدت می بارید، هوا به تدریج سرد می شد و لباس ما لباس نازک تابستانی مناسب هوای آفریقا بود و من شک نکردم که گرفتار سرماخوردگی شدیدی خواهم شد.



ستونهای مربوط به عبادتگاه ژوویلتر، از خدایان روم قدیم در بعلبک



بازاری در بعلبک از آثار روم قدیم

راننده با تجربه و احتیاط کار، ماشین را به خوبی از این منطقه خطرناک گذرانید. در سر تا سر راه، سبزه زار و درختان انبوه و کوههای پر درخت و با صفا و سر سبز، دیده می شد اما افسوس که مه غلیظ مانع دیدن قسمت زیادی از این منطقه با صفا و زیبا می شد. منطقه ای که بسیاری از ثروتمندان اروپا و آمریکا، تعطیلات خود را در آنجا می گذرانند و از همه جا به دیدن آن می آیند.

قصبه شتوره (بر وزن تنوره) از نقاط ییلاقی معروف لبنان که جشنهای عروسی مهم لبنان در آن برپا می شود، همچنین قصبه زُحله (بر وزن وَحله) و شهر معروف بحدون، در کنار همین راه قرار دارد.

نرسیده به شهر بعلبك، چند ستون و طاق از روم قدیم، در سمت چپ جاده دیده می شود، در سمت راست در کنار یک راه فرعی، سنگی است قدیمی بزرگ و تراشیده شده به صورت مکعب مستطیل که به گفته راننده دو هزار تَن وزن دارد و بزرگترین سنگ تراشیده شده جهان است و معلوم نیست با چه وسیله ای به این جا آورده شده در حالی که در آن نزدیکی کوهی که این سنگ از آن کنده شده باشد دیده نمی شود و این که منظور از آن، چه چیزی بوده است؟

در مدخل شهر بعلبك مجسمه جمال عبدالناصر بر روی سکویی سنگی نصب شده است.

آثار تاریخی

در بیرون شهر و در منطقه وسیعی آثار تاریخی باقیمانده از زمان امپراتوری روم، قرار دارد، ستونهای عظیم، سکوهای بلند، طاقهای زیبا و منقش و رنگ آمیزی شده که صحیح و سالم باقی مانده، و نویسندگان این

سطور نظایر آن را در آثار تاریخی روم در نقاط دیگر از جمله در کشور اردن و ایتالیا و در آثار باقیمانده یونان قدیم در آتن ندیده است.



منظره‌ای دیگر از آثار روم قدیم در بعلبک

طاقهائی از سنگهای تراشیده شده، تالارها و ایوانهای وسیع، راهروهای طولانی، سنگهای بزرگ و پرنقش و نگار در طاقها و ریزه کاریهای دیگر، به خصوص معبد ژوپیتر و ستونهای ششگانه آن از جمله آثار تاریخی دیدنی جهان است. پس از ساعتها دیدار از آن آثار جالب، اوایل شب به بیروت بازگشتیم، در حالی که از شدت سرمای کوهستانی بین راه و نداشتن بالاپوش کافی به شدت سردمان شده و از آن بیم داشتیم که مبادا دچار سرماخوردگی بشویم.

پس از رسیدن به بیروت و رفتن در هتل و اطاق اختصاصی وان حمام را از آب گرم پر کردم و مدت تقریباً یک ساعت در آن ماندم تا خوب گرم شدم و الحمدلله که ناراحتی پیش نیامد.



منظره‌ای از بیروت در کنار مدیترانه



منظره‌ای دیگر از بیروت و مدیترانه

بازگشت به ایران

مقرر بود که ساعت ۹/۴۵ عصر با هواپیمای جمبوجت افرانس به طرف ایران پرواز کنیم اما از طرف آژانس مربوط اطلاع دادند که هواپیمای سوئسی چند ساعت زودتر به سوی تهران می‌رود و چند جای خالی دارد، هر کس مایل است، می‌تواند با این هواپیما برود، من و چند تن دیگر ترجیح دادیم با هواپیمای سوئسی، رهسپار ایران شویم. هواپیما، ساعت ۶/۲۵ دقیقه به وقت لبنان مطابق ۷/۵۵ تهران از فرودگاه بیروت برخاست و در ساعت ۹/۴۵ دقیقه به وقت تهران در فرودگاه بین‌المللی مهرآباد فرود آمد، ورقه‌ای که معمولاً قبل از فرود آمدن در هواپیما باید پر کرد، در هنگام پیاده شدن از هواپیما و قبل از سوار شدن در اتوبوسهای مخصوص فرودگاه به مسافرین داده شد، اوراق را که به دو زبان فارسی و انگلیسی بود پر کردیم، تشریفات فرودگاه هم به آسانی انجام یافت و جامه‌دانه‌ها را از روی نوار گردان که به تازگی در فرودگاه مهرآباد نصب شد بود گرفتیم و هر کس روانه منزل خود شد.

والحمد لله والمنه و شکرأ له

کتابهاییکه توسط انتشارات زائر بچاپ رسیده



- ۲۳ - زندگانی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام
- (ویژه نوجوانان، چاپ سوّم)
- ۲۴ - کتاب چهل داستان از عظمت قرآن
- ۲۵ - دستان سبز نیایش
- ۲۶ - العبد الصالح (زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام)
- ۲۷ - در آستان نماز
- ۲۸ - ابعاد تربیتی معاد
- ۲۹ - مجمع الاحادیث (۵ - ۱)
- ۳۰ - غایة ایضاح المطالب فی شرح المکاسب ج ۱
- ۳۱ - تاریخ مذهبی قم
- ۳۲ - سیاست خارجی پیامبر اسلام
- ۳۳ - گل موسی (ویژه جوانان)
- ۳۴ - نقش نماز در شخصیت جوانان
- ۳۵ - گنجینه ناشناخته (مجموع عکس ۸ قطعه)
- ۳۶ - بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در آینه تصویر
- ۳۷ - بهجت عارفان در حدیث دیگران
- ۳۸ - زندگانی مقام معظم رهبری بزبان آذری

- ۱ - زیارت نامه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام
- ۲ - راهنمای نقاشی کتاب آرایی در ایران
- ۳ - فهرست نسخ خطی آستانه مقدّسه رحلی
- ۴ - فهرست نسخ خطی آستانه مقدّسه ج ۱
- ۵ - فهرست نسخ خطی آستانه مقدّسه ج ۲
- ۶ - آداب زیارت و سفر
- ۷ - سیری در دعای عرفه (چاپ دوّم)
- ۸ - موزه در اسلام
- ۹ - فلسفه زیارت
- ۱۰ - ستارگان حرم (شرح حال علماء) ج ۱
- ۱۱ - ستارگان حرم (شرح حال علماء) ج ۲
- ۱۲ - ستارگان حرم (شرح حال علماء) ج ۳
- ۱۳ - ستارگان حرم (شرح حال علماء) ج ۴
- ۱۴ - ستارگان حرم (شرح حال علماء) ج ۵
- ۱۵ - ستارگان حرم (شرح حال علماء) ج ۶
- ۱۶ - ستارگان حرم (شرح حال علماء) ج ۷
- ۱۷ - عطر ولایت
- ۱۸ - مسند فاطمه معصومه علیها السلام
- ۱۹ - فروغی از کوثر (چاپ دوّم)
- ۲۰ - زکریای ابن آدم
- ۲۱ - فی رحاب التوبة
- ۲۲ - مسند فاطمة بنت الحسین علیها السلام

